



خراسان

مجله مطالعات زبان و ادبیات

دین شماره :

راه خراسان

یادداشت‌هایی از «گنجینه دست‌نویسها»

نقش مصوتها در دگرگونی تلفظ واژه‌ها

واژه نامه عروض و قافیه

همگونی های زبان دری و بلوچی

شاعری از دیار فرخی

توجه يك‌بیت‌منسوب به فردوسی

تازه گفته‌هایی درباره‌الابنیه

و...

۱۵

سال چهارم - شماره اول

حمل - ثور ۱۳۶۳

آکادمی علوم ج.ا.ا. - مرکز زبانها و ادبیات

دیوار تمت دری

هیات تحریر:

سلیمان لایق

سر محقق دکتور جاوید

محقق حسین فرمند

محقق پروین سینا

معاون سر محقق دکتور بولاد

مایل هروی

حسین نایل

عبدالرحمن بلوچ

فهرست مطالب

صفحه	عنوان	نویسنده
۱	راه خراسان	اداره
	یادداشتها و برداشتهایی از	حسین نایل
۸	«کنجینه دست نویسهها»	
	نقش مصوتها در دگرگونی	پوهندوی حسین یمین
۳۵	تلفظ واژه های زبان دری	
۵۲	واژه نامه عروض و قافیه	واصف باختری
	همگونگی های دستوری	عبدالرحمن بلوچ
۶۷	زبان دری و بلوچی	
۸۱	شاعری از دیار فرخی	فاروق مهرزاد
	توجیه يك بیت منسوب	عصمت الله عبدالله یوف
۸۷	به فردوسی	
	تازه گفته هایی درباره	ش.ق. فاطمی
۹۴	الابنیه	(گزارنده: پوهانده سرور همایون)
۱۱۳	زینة های زمان	سلیمان لایق
۱۱۴	ضیاع يك همکار دانشمند	اداره



خراسان

مجله دوماهه

مطالعات زبان و ادبیات

حمل - نور ۱۳۶۳

شماره اول ، سال چهارم

راه خراسان

ادبیات ، این او جگزیں زهز مه گر خواستہا و نیاز های آدمی ، هنر مبارزه است و آن فرازین گو نه شعور اجتماعی ، که آفر یشگر و توانمندی میدهد تا همونا و همصدا با جنگاوران نشسته بر خارا بین سنگر داد ، علیه بیداد به نبرد برخیزد و آسیا سنگ انسانی ستم را از چرخش باز برد . ازینجا ، درین روز گارا نی که پی افگنی شکو هنده کاخ مردم نگری و انسان گرایی با یسته درخشش - هایی یافته ، نااستوار باور برج عاج نشینانی که می گفتند : ادبیات پدیده یی است جدا از سیاست و زندگی اجتماع - آن باوری که خود رنگ تیز سیاسی داشت - از کشتزاران روانها ریشه کن گردیده ، گوش جان نویسنده و شاعر ما ، بر صلابت

آوا بی راهیشود که دیگر نبا یدازدور دست برآتش گرفت ، باید بر -
 ضد بدیها وستموریها ، با قلم به پیکار برخاست ، زلالین چشمه سا-
 ران حقیقت راسلامی گفت و این سخن رابه پذیرا بی نشست که
 ادبیات ، این ره پیمای خط افقی شناخت ، بازنده گی سیاسی -
 اجتماعی ، پیوند ها بی دارد نا گسستنی ، زیرا ادبیات تنها
 ابزار ارضای ذوق ، و سیله آفرینش زیبا بی ویا چیزی برای
 سرگرمی آدمیان نبوده آن بخشی از فرهنگ است که میتواند نمایا-
 نگر شیوه زیست ، باز تا بگخواستنها و نیاز های اجتماعی
 انسان در روزگار ن ویژه بی باشدونه تنها آرمانهای لاهوتی و جلا-
 لمند وگاه هوسناک رادر تند یسه زیبا جلوه گرسازد ، بلکه نارساییها
 و کمبود هارا بازشت پیکره بی فرا چشم من وشما بگذارد .

باچنین برداشتی است که دست اندر کاران خراسان از همه آنانی
 که تازه چیزهایی برای گفتن دارند چیزها بی که باید گفته شو ندوبه
 گفتن می ارزند ، خواستار ند تابازهم برگرهای این نامه را با پژوهشی
 کارهای خود آذین بندان کنند چشم جوینده گان را باستاك ستاك
 گشن بیخ درخت ادب دری نوازشها بی بد هند و نیاز ز پوینده گان
 ادبیات راستین ویشرو رابر آورده گردانند . به ویژه از همکاران قلمی
 خراسان آرزو میرود، تا اگر میسر باشد و دلچسپی
 بیشتر به ادبیات معاصر دری و به ادبیات یکی دو سده پسین آن، با-
 یسته نگرشهای ژرفی بدارند و پیرامون این بخشی تاجایی دست نخو-
 رده و ناروشن ، شایسته پژوهشهای فرادیده گان خواننده گان خود
 بگذارند وازان میان ، سیمای آن ابر سرا یشگران و ابر نویسنده-
 گانی رابرجسته تر سازند ، که بلندگویان شعر و نثر رختخوا ب نبوده
 با دریافتن درد و رنج همروز گاران خویش ، ناقوس خواست توده هارا
 به صدا در آورده اند . شاید کسانی بیند یشتند که چیزی برای گفتن
 نیست ویا کم است ، مگر باورمندیم که هست اما دشوار یا ب . گویای

بسا که نمیخواهند این همه در بازیابی آثار و باز شناسی اشخاص
به رنج اندر شوند ، و لی یک سخن را نباید به فرا موشی گرفت که
از آن انبوه چیز ها بی که بار ها تکرار شده ، خواننده گان خراسان
به یک سخن تازه بسی بیشترین نیاز مندند و باید چنین باشد، می-
دانم که بدین نوا همه پژو هنده گان آگاه ودانشور ما ، همنا اند .

همچنان از همه فرهنگیان می طلبیم ، تا اگر بهبودی را نظری
و یا بهتر سازانندیشه بی در باره مجله ، بردلها شان جوانه میزند ،
بگذارند زانو بر سکوی آگاهی ما بزنند ، زیرا باورمندیم که راهنمایی-
ها و راهکشی بیپای بیشمنده خواننده گان خراسان
وانتقاد های درست و راست شان همواره فرو زنده فانوسی خواهد
بود ، در راه رسیدن ما به پیروزی های بیشتر و کار های بهتر و سود-
مندتر ، خوشبختانه ، در سال که گذشت ، نویسنده گان و خواننده-
گانی ، با شور فراوان برگزیده را با نگرش انتقادی به بررسی
گرفته ، گه گاهی بر لغزشهایی ، انگشت گذاشتند اند . ما دیدانتقادی
آن دوستانی را که خراسان را بدین گونه بازرنگری به خوانش میگیرند
و خوبی و ناخوبی های آن را باز می نمایند ، ارج بسیار می نمیم ،
مگر ای بسا که انتقاد واره های بی بر مقاله و یا کثر بر دوازه و ترکیبی به
گوش میرسد ، که چندان پذیرفتنی نمی نماید . بدانسان که بار بار
گفته ایم باز هم میگوییم هر آنکه انتقادی و یا اصلاحی نظری در کار
نشر مجله خراسان دارد ، بدون هیچ اندیشه بی میتواند آن را به
اداره مجله بسپارد ، تا با نشر آن اگر بی اندامیها و نارسایی ، نادر-
ستیهایی باشد ، مجال تکرار نیابند و اگر نیاز افتد ، موضوع به
بررسی بیشتر گرفته شود و نویسنده خود یا صاحب نظر ی ، به
قناعت منتقد بپردازد ، زیرا به فرجام آوری چنین امری ، هم زمینه بحث
و فحصهای ادبی را آماده تر میگرداند و هم از لغزشها و اشتباهاتی می-
کاهد که ناگزیر آنجا که کار هست فراز آمدنی است .

یکی از آن انتقادها بی‌گه‌جولان بسیار تری یافته ، چگونه‌گی بهره‌گیری از زبان به ویژه سود بردن از گنجه‌ها و زبان درستی است، کاری که آگاهانه دنبال میشود و برروا نو و روانی دستور زبان درستی سازد - کار بوده ، بیشتر بر پایه واژگان استواری دارد ، که درختها و چهره های زبان وادب ما همچون رودکی، فردوسی ، ناصر خسرو ، سنایی مولوی ، ابو منصور معری، بلعمی، موفی شرری ، ابن سینا ، بیرونی بیرقی و ... سخنشان را با داناها آراسته اند ، آنچه که ز داینسانه استعمار فرهنگی به شمار تواند رفت ، استعماری که سده ها ، گه‌شده کلید کشایشگر آن فرا چنگ دیگران بوده است .

همکاران خراسان ، اگر گاهی به واژه سازی دست می یازند واز ویژه گیهای زبان درستی که نیروی ترکیبی آن بسی پر دامنه است ، سود میبرند و زبان را به ما نندهوراسی تناور درختی میدادند که برگهایی از آن میریزد و به جای آن تازه برگهای دیگر رو بیند می - گیرد یعنی واژه ها به شفا فیت و تیره گی اندر میسرند ، هیچگاهی زیاد نخواهند برد که واژه ها باید از ژرفای تاریخ و درون دل فر - هنگ بیرون آیند ، سپس برگزیده شوند ، ازینرو باعناجر آوازی براندیشه گاه شان ظنین انداز است که باید محتاط بود و به این دلخوشی که به جای بیرونی کلمه‌یی، خودمانی واژه بی یافته ایم ، با این امر بزرگ به ساده گی برخورد نکرد، چه با واژه سازی انتزاعی و میکانیکی روبه رو میشویم که جای پای در زبان ما نخواهد یافت .

اما آنانی که غیر مسوولانه انتقادگونه ها بی بر زبان جاری میدارند باید بدانند که به اعتقاد بی‌شمندان صلاحیتمند در موضوع ، زبان که یکی از بنیادین پایه های فرهنگ ماست بشمار می آید ، پدیده بی‌استه که به تغییر اندر میشود و پویا بی‌دارد ، زیرا زبان هیچگاهی به خاطر زبان پدید نیامده ، هر گز همراه با ایستایی نمیتوان آن را زنده نگاه داشت . زبان نیازی است اجتماع بی که آدمی آن را در پویه

زمان و مکان برای دستیا بی به بهز یستی و جا معیت خود هستی داده است . در هر جا معه یی زبان بیانگر هویت ملی آن میشود ، هرگاه ارزشهای مادی و معنوی ، غنا و گسترده گی یابند ، دامنه زبان نیز همگام و همپا با آنها توسعه می یابد . آیه میتوان جامعه یی را به سراع آورد که دارای مفهوه و مهای تازه یی باشد و واژه یی برای آنها نداشته باشد ، هیچگاه هی نی ، زیرا دستا ورد های مادی و معنوی تنه زمانی قابل تصور اند که واژه یی بیانگر آن باشد . پس همچون آنا نی که دراز زمانه یی به تذ کوره نویسی پرداخته اند نباید به جای چشم دوختن به آینده ، گذشته را فراموش داشت و به زبان از دیده زمین شناختنی بسا ن سنگواره یی نگر یست یا بسا ن پدیدۀ تاریخی فرا ز آمده از زمین کاویها و با دید باستانشناختی .

ما بدین باوریم که باید هر نو آورده یی ، ناگزیر بر پایه ویژه گیهای زمانه با فرا دیده دانش ریشه زبان و ساختار های دستوری آن ، واژه یی فرا خور خویش یابد آیا اگر کسا نی چون شکسپیر و چاسر یا مولوی و فرخی ، زند هگی نوباره یی بیابند ، هر آنچه امروزه زبان می آوریم ، به ساده گی درخواست یافت ، هیچگاه هی نی .

تا جایی که میدانیم در کشورهای پیشرفته ، هرگاه پژوهشی نوشته یی را به خوانش میگیرند ، هر چند به رنج اندر میشود ، مگر باز هم بار بار به واژه نامه مراجعه میکنند با دریغ که آسوده گزینی ، فر هیخنه گان مان را چنان در یافته که میخواهند همه واژه هاهمان گونه که خود میدانند ، در نوشته هاراه یابد ، نه بیشتر نه کمتر ، وای بسا که از نو آوری و آوردن بر خ واژه های یی با پدر و مادر که خود مانی اند و زیبا و پذیر فتنی شکوه سر میدهند .

همچنان که واژه گزینی ، نمی تواند به تغییر اندر نشود ، شیوه نگارش نیز نمیتواند ، همواره و در همه سده های کسا ن بماند ، هر دوره

تاریخی به علت دگر گوئیها بی که در آن رونما میگردد، ناگزیر منا -
 سبب ت درونی خود را از راه چوگات بندیهای نوین ، که با آن همسازی
 و همنوایی دارد ، به بیان می آورد بنا برین امروز که بر رگ رگ
 فرهنگ جامعه ما خون تازه بی جاری و ساری است ، دیگر نمیتوان با ترا -
 دفهای «جنت مکانی» و «خلدآشیا نی» به تبیین پیوند ها و -
 منا سبب ت پیچیده زنده گی پوینده کنونی ره بردو آرزو های انسان
 امروزین رابه باز گفتن گرفت - انسانی که باید تحلیلی بیند یشد
 و هویداست که نباید تو صیفی سخن گوید . و امروز که کشور ما
 همپستر دگر گوئساز ی ناستوده بنیاد های پارینه و بنا یا بی
 استوار پایه های نوین و پسندیده در همه بخشها زنده گی است و بدین
 رکن اساسی هویت ملی (زبان) توجه راستینی صورت گرفته است
 این گپ در ذهن همه فرهنگیان را ستنگر و درست اندیش میجو شد
 که زبان را ایستا پدیده متحجر ی انگاشتن و دست باز داشتن از مایه -
 و ساختن آن که ای بسا ابعاد سیاسی پیدا میکند و از متوقف سا -
 ختن آن به گونه بی سود برده می شود ، دیگر نمیتواند جان و روان
 میهنیان را فراغ و فروغی بدهد . زیرا این سخن به تا بید گرفته می -
 شود که چون زنده نگه داشتن و غنا مند گردانیدن زبان ، یکی از راه -
 های درست نگریستن بر جهان است باید این درفش را بر افراشته نگه
 داشت و از آنانی که با پویشهای آگاهانه ، فرهنگ ملی ، به ویژه
 زبان و ادب را شکو هنده گی بخشیده اند ، به پیروی نشست که
 برگزیدن راهی جزین گشتی به خشکی راندن است و خط روی آب
 کشیدن ، و بر وراندن فکر ی جزین ، دور ی جستن از پویه زمان
 پیشتا زنده است و از بهار ان جوشش و رویش موحهای نو ،
 نا آگاه بودن .

اکنون که با چشم کشودن بهار این تپشزا موسم طراوت و شادابی خراسان به چهارمین سال نشراتی خود پامیگذارد ، امید است آنچه را نثار خواننده گان و خواهنده گان میداریم ، نهالهای تازه گی بخش و سبزی آفرینی در ذهنهاشان به شکوفه بنشانند . ما که آغاز سال نشراتی خراسان را از زمستان به بهار آورده ایم یکی بدین دلیل است که این فصل پویش و رویش فالی باشد نیک در کارهای آینده مان ، دو دیگر بدین سبب که اژدشواریها یی که از نا برابر ی آغاز سال نشراتی با شروع سال خوشیدی و مالی کشور ، فرا راه مان سر میکشید ، کاسته باشیم .

آرزو داریم ، خراسان که می خواهد همواره بر چمنستان دل و دماغ جوینده گان و پژوهنده گان شکوفنده گل شناخت را ستین ادبیات پیشرو را کاریدن گیرد ، به مرادی برسد و در باغستانانده یشته همه خواننده گان بزم نور برپا دارد و به همکاری خامه بر کفان خورشید منس خود ، فراوان رو شنا نی بررواق سپهر ادبیات همیشه پدram دری بیاویزد ، و چلچراغ ذهن خرد ورزان بینشمنند را فرو زنده ترگر داند .

(اداره)

حسین نایل

یادداشتها و برداشتهای یسی از

«گنجینه دستنویسها»

گرچه در جریان بیش از یکصدسال پسین، پویشها وجویشهای فراوان برای دستیابی و نشر نسخه هاو دستنویسهای پیشین زمانه های زبان دری، در افغانستان، هند، ایران، پاکستان و آسیای میانه وکشورهای دیگر صورت پذیرفته است، با این وصف هزاران اثر چاپ نشده ودهانسخه به شناخت نیامده، در کتابخانه های رسمی و شخصی و آرشیفها در سرزمینهای مختلف شرقی وگامی اروپایسینگهداری میشود که تاکنون به نشر تعداد قابل اعتنایی از آنهاوشناسایی باز هم شماری دیگر توفیق بدست نیامده است.

بیگان چاپ و نشر وشنا سایی این میراث عظیم فرهنگی به آسانی میسر نیست، بلکه به دستیار سازیها نهی فرهنگی در کشور - های مختلف، پژوهشهای بیوقف و صمیمانه گروهی از ادا -

نشوران با صلاحیت و علاقه مندبه موضوع وزمانه بیشتر وکافیتر نیاز قوی دارد .

اگر روزی بیاید که تمامت ویا بخش توجه پذیرا این آثار به یاوری و همت موسسات فرهنگی و پژوهشگران ، شناخته شود و به چاپ برسد و همگان از آن درکارهای تحقیقی و مطالعات ادبی آگاهی بدست آورند ، اضافه برآنکه خدمتی به دانش بشری انجام می یابد ، زبان دری که اکنون هم دارای ثروتی بس عظیم است به چنان پشتوانه بیمانند استواری خواهد یافت که در جهان ما از غنی ترین و پرمایه ترین زبانها بشمار خواهد رفت .

انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم تاجکستان کتابخانه یی از نسخه های دستنویس دارد که بنام «گنجینه دستنویسها» یاد میشود واز لحاظ کمیت و کیفیت کتابهای دستنویس ، مرجع پر اهمیتی در آسیای میانه به شمار می آید و به قول کمال عینی رئیس آن گنجینه عدد نسخه های موجود در آن به (۱۵۰۰۰) جلد بالغ میگردد که بیشتر از سه چهارم آن به زبان دری می باشد و بقیه آن به زبانهای عربی واز بیکی و جز اینها .

در میان نسخه های دری این کتابخانه ، دو وین شاهان ، تذکره ها ، جنگها ، کتب تاریخی ، دینی و صوفیانه و مسایل دیگر شامل می آید .

در زمینه شناسایی گوینده گان دری زبان آسیای میانه و شاعران و دانشمندانیکه از سرزمینهای دیگر از جمله افغانستان به آن دیار رفته و همانجا مانده و آثار از خود به جا گذاشته اند ، این گنجینه یکی از سرچشمه های بسیار مغتنم و سودمند دانسته میشود .

شماری از آثار سرایشگران و نویسندگان مادر مجموعه دستنویسها محفوظ اند که پژوهشگران وطن غالباً با آنها آشنا نیستند و یا اطلاع کمتر و ناروشنی از آنها در دست دارند .

نگارنده بدین باور است که درین مجموعه شناسایی آثار مربوط به افغانستان و نوشته‌هایی که مبشر گره خورد ه گمی و دیرینه گمی رابطه های دو جانبمرز دانسته میشود ، برای تاریخ وادب وطن ما و آگاهی ازسوابق روابط فرهنگی دوسرزمین در پویه روزگاران ، به حیث یک ضرورت پنداشته میشود که باید مراجع فرهنگی بدان التفات نمایند تا بدانوسیله افق های تازه تر و لحظه های ناشناخته تر از تاریخ وادب ما به روشنی در آید و آشکار تر گردد . باری نگارنده را با فرصتی اندک ، دیدار کوی تا هی از مجموعه دستنویسها میسر آمد و فهرست آن از نظر گذرانیده شد و در این مدت کوتاه یاد داشتها و برداشتهای از چند نسخه ادبی گرفته شد که بدینوسیله به مطالعه اهل ادب گذاشته میشود .

دیوان املا

املا شاعری است که در بعضی از تذکره ها و جنگهای سالهای پسین یادش و شعرش آمده است گزارشگر آن ادبی او را بلخی گفته گفته اند و گاهی نیز بخارا را پنداشته شده است ، اما به احتمال قوی او گوینده ای از بلخ است که سالها در بخارا زیسته و بنابراین هم بلخیش میتواند دانست و هم بخارایی .

چار نسخه از دیوان این شاعر صوفی منش که سخنانش در حد متوسط است ، در گنجینه دستنویسهای شهر دو شنبه محفوظ اند که تقریباً همه گفته های او یا دست کم قسمت بیشتر آن را با زتاب میدهند .

نسخه یکم دیوان املا در شماره (۶۶۸) گنجینه ضبط است که با قطع (۱۹ در ۱۲) هشت صد و بیست و یک صفحه دارد و به خط نستعلیق مایل به شکست در (۱۱۶۲ هجری) تحریر یافته است .

این دیوان در دو قسمت است و قسمت اول آن که به صفحه (۴۰۲) به پایان میرسد شامل عزلیات و رباعیات شاعر است و کاتب

در انجام آن مینویسد : ((به اتمام رسید و به اختتام انجام میدنسخه رنگین کلام معجز پيام مسرت پیرای خمخانه حقیقت مولا ، اعی ذات بابر کات قطب در گاه حضرت جله و علی - املا - که سر مه بینش اهل طریقت و دین اند سلم الله تعالی... چنانچه این واردات در بین مردم روزگار و مخلصان عقیدت دثار ، شهرت شهر آشوبی پیدا ساخته بود .

هریک ذیحیات را این تمنا در سر راه یافته بود که بدین قول مقالات کمالات رامسموع خودها سازند لیکن به هیچ یکی از این آرزومندان این دولت به انتها و این عطیت عظامیسر نمی شد ... آنوقت این نسخه معتبر را بنام اخلاص عقیدت مستقیم ملا عبدالرحیم که از آدمی زادگان خوب جماعه افغانیه بود و غایت ترسکاری حضرت پروردگار در دل او راه یافته بود . که هیچ یکی از این اوقات او بی یاد الهی نمیگذشت موفوق این اطوار عزیز القدری ، ایمن کمینه محبت غرض ، مطابق رقم تحریرات قلمی را انجام نمود در یوم چار شنبه سلخ شهر جمیع الاول (جمادی الاول) (۱۱۶۲) صص ۴۰۴ - ۴۰۶

بخش دوم دیوان از صفحه (۴۰۷) آغاز گردیده و تا صفحه (۸۲۱) ادامه یافته و خط آن نیز از کاتب قسمت اول است . او در پایان این بخش میگوید : ((به اتمام رسید نسخه معتبر از کلام واردات عارف معارف ربانی و کاشف اسرار نکتهدانی که ملقب به املا بود در یوم جمعه ۲۶ شهر صفر ختم الخیر والظفر ، از کلک شکسته میرعوض ، بفرموده مرید کافئ ارادت مستقیم ملا عبدالرحیم افغان در ۱۱۶۲ هجری ...)) ص ۸۲۱

از پایان این دیوان چیزی کم نیست اما از آغاز آن شاید چند صفحه بی افتاده باشد و گویا این نسخه کاملترین نسخه از اشعار املا خواهد بود که تعداد ابیات آن از (۱۰۰۰۰) در میگذرد .

اشعار املا بیشتر روحیه صوفیانه دارد و لمطالب دلچسپ و رنگین در میان آن کم نیست و از هر غزلش چند بیت

رنگین بدست می آید و از منتخب آن مجموعه دلپذیری تهیه شده
میتواند.

مهر مستطیل شکل در بعضی از صفحات این نسخه به نظر
میرسد که به خوبی خوانده نمی شود و لی با دقت زیاد، از یکی دو
تای آن میتوان دریافت که بیتی در آن حک شده و مصراع دوم آن
چنین است: (خاکسار بیکس و بی خانمان عبدالرحیم).

و این عبدالرحیم صاحب مهر، همان ملا عبدالرحیم افغان است
که مرید پاپسر خوانده شاعر بوده و این نسخه به خواهش او
کتابت شده و در اختیار او قرار داشته است.

نسخه دوم دیوان املا که به شماره (۱۵۹۹) نگهداری میشود
(۵۴) سال بعد از نسخه اول یعنی در (۱۲۱۶ هجری) کتابت شده
و (۴۰۴) صفحه دارد که مسلماً عدداً شعرا را از نسخه اول کمتر
است و گویا کاتب آنرا بدون اطلاع از نسخه اول جمع و تدوین کرده
است و شاید اشعاری در آن باشد که در نسخه اول به نظر نرسد.

سومین نسخه دیوان املا را میتوان در شماره (۲۶) کنجینه
مشاهده نمود که به تاریخ اول محرم (۱۲۳۷ قمری) در (۳۶۶)
صفحه توسط میر شکور به بیاض آمده است.

نسخه دیگر یا نسخه چهارم دیوان املا که در شماره (۱۳۷۴)
حفظ میشود، به سال (۱۲۷۶ هجری) به تحریر در آمده و کاتب
آن شناخته نیست. این نسخه (۲۲۲) صفحه دارد و خط آن نستعلیق
متوسط است.

نسخه های سه گانه بعدی که به فاصله های زمانی بیشتر از یک
دیگر تحریر یافته اند، از نظر کمی اشعار املا هیچکدام به پایه
نسخه اول نمیرسد، اما بدون شک غزلهایی در آنها وجود دارند
که نسخه اول فاقد آنها خواهد بود و در هر حال برای چاپ دیوان
یاگزینشی از گفته های شاعر، مقابله این نسخه ها و استفاده از آن
ها اهمیت فراوان دارد.

دیوان گل محمد افغان

گل محمد افغان از شاعران نازک خیال و طنز مادر سده (۱۳) بود که بیشتر زندگی خود را در آسیای میانه به سر رسانید و گویا در همان دیار چشم از جهان در پو شید. این سخنور توانا که از راهیان و جانب داران سبک هندو از پیروان شیوه بیدل بود در محیط فرهنگی و ادبی ما به خوبی شناخته نیست.

سه نسخه از دیوان این شاعر در گنجینه دستنویسها نگهداری میشوند که علی الظاهر به دست یک نفر تحریر یافته اند و نسخه یکم آن به شماره (۴۲۰) مشخص گردیده است.

این نسخه با قطع (۲۲ در ۱۳) ۵۲۶ صفحه نزدیک به (۵۰۰۰) بیت دارد و به خط شکست آسیای میانه کتابت شده است که خواندن آن برای شخص نا آشنا با خط شکست تا حدی مشکل مینماید و در «فهرست دستخط های شرقی» اکادمی علوم تاجیکستان گفته میشود که این نسخه در هنگام حیات شاعر به کتابت در آمده است (۱).

در پایان این نسخه که مقوای آن با آب طلا زینت یافته نوشته شده: «تحت الکتاب افغان - ۱۲۲۱) و لی نام کاتب در آن به نظر نمیرسد.

نسخه دیگر دیوان افغان که به شماره (۲۱۴۷۴ ر ۲۱۴۷۴) گنجینه ضبط است از نظر ممیزات باز نوشته، اوصاف نسخه اول را دارد و به عین قطع در بر دارنده (۵۷۲) صفحه میباشد که از نسخه یاد شده بیشتر است.

تنها مزیتی که بر این نسخه میتوان قایل شد مقدمه کوتاهی است که در آغاز دیوان به نظر میرسد و از آن نکاتی در باره زندگی شاعر بدست می آید.

کاتب مینویسد: «و اضح باد که انتظام دهنده لالی اشعار سحر آثار این دیوان، ملا گل محمد بی افغان از سر آمد سر هنگام نباد - شاه مجاهد غازی امیر معصوم شاه مراد خان بوده و زمان سلطنت خلف الصدق او سلطان سید امیر حیدر را نیز دریا فته و از نوایش

وی به حکومت قصبه مشهور متبرکه که نورا تاسر فرا ز گردیده از جناب مستطاب نیک اختر شش دو اترخیر معتبر در صفحه روزگار مانده، یکی این دیوان نزا کت توامان و دیگر آن خانقا هی است در سر-چشمه کوثر کرشمه نور....» در پایان مقدمه کاتب خود را میرالدین (یا منیر الدین) ابوالشرف حسین البلغاری البخاری میگوید و تاریخ کتابت را (۱۲۷۱) هجری نشان میدهد.

از فحوی مقدمه دانسته میشود که این نسخه پس از درگذشت شاعر تحریر یافته است. اما نکته مورد تأمل فاصله زمانی تاریخ دو نسخه میباشد که پنجاه سال را در بر میگیرد و کمتر ممکن است برای کاتب چنین فرصتی بدست آمده باشد که دو نسخه را در دو انجام چنین مدتی به تحریر بیاورد.

پس با تأمل باید یاد آور شد که در تاریخ یکی از دو نسخه (احتمالاً نسخه دوم) اشتباهی روداد، باشد و یا اینکه خط هر دو نسخه از یک شخص نباشد، اما سخت به هم شباهت پرسیانند.

در هر حال نسخه دیگر یا نسخه سوم دیوان افغان نیز با همان خط (یا خط کاملاً مشابه آن) در (۵۴۴) صفحه و بدون تاریخ کتابت و نام کتاب به شماره (۱۷۹) گنجینه محفوظ است.

سزاوار مینماید که روزی از این نسخه ها و نسخه های دیگری که شاید از جایهای دیگر بدست آیند یک متن انتقادی از اشعار این شاعر خوش سخن آماده گردد.

نمونه های از سخن افغان باری ضمن مقالتهی به نشر رسانده شده است (۲)

کلیات شو رش عشق

میرسعدالدین انصاری عارف و شاعر سده (۱۳) در وطن ما، نزد اهل ادب و عرفان ناشناخته نیست. از این شاعر صوتی آثاری بر جای مانده که گویا چیزهایی از آن در خارج کشور به چاپ رسیده است.

اثری از او به نام ((کلیات شورش عشق)) در مجموعۀ دستنویسها محفوظ است که به شماره (۳۹۶) مشخص گردیده و (۶۲۱) صفحه دارد و به سال (۱۲۲۲) هجری بدست کاتبی به نام برهان الدین خواجه بن مرحومی ختلانی به خط نستعلیق متوسط آسیای میانه به استنساخ آمده است.

کاتب در پایان کتاب میگوید: «مشقه فقیر الحقیر المذنب برهان الدین خواجه ابن مرحومی ختلانی غفر الله ذنوبه - تمت الکتاب - بعون ملک الوهاب».

کلیات شورش عشق در بردارنده غزلیات، قصاید و مثنویهای شیخ انصاری است که شمار آن از هفت هزار بیت بالاتر میرود. غزلهای او به تخلصهای متفاوت به پایان می آیند مانند: شورش عشق شورش عشق، شیخ قدس، شیخ قدوس، سعد الدین و شیخ سعد الدین و ...

چون میر سعد الدین از مشایخ صوفیه در اواخر سده (۱۲) و اوایل سده (۱۳) بود، بیشتر گفتههای او پس از حمد و نعمت، در باره اصول تصوف و وحدت وجود و مواعظه صوفیانه دور میزند و اشعارش از پختگی و بلاغت لفظی و پوششهای رنگین ادبی بهره فراوانی ندارد و از رسمهای اجتماعی نیز چیز زیادی را انعکاس نمیدهد.

گاه خواننده نمیتواند مفهوم گفتههای او را که ظاهراً بینش صوفیانه دارد، دریا بد و ازین جهت او چند غزل خود را به تقاضای ارادتمندان شرح کرده است که این شرح خود پیچیده تر و غیر گویا تراز آن غزلهاست. (۳)

کلیات شورش عشق با این بیت به آغاز می آید:

اول به نام آنکه به هر ذره نامداد

سر ما به و جود به هر خاص و عام داد

گفته آمد که شیخ به تخلصهای گوناگون، غزلهای خود را به پایان می آورد. در اینجا چند مقطع از غزلواره های او که هر یک

به تخلصی است جدا گانه ، آورده میشود .
 مقطع غزلی که به تخلص شور ش عشق گفته شده :
 این شورش عشق است که گم ساخت نشانم
 پیداست که از گمشدگان هیچ خبر نیست
 پایان بیتی به تخلص شور عشق :
 از شور عشق است حرفی که گفتیم .
 از خود نگفتیم این رمزها را

انجام غزواره یی به تخلص شیخ سعد دین :
 ای شیخ سعد دین به سر پل مکن مقام .
 هی هشتاب ، قافله هاجا به جا شدند
 و مقطعی به تخلص سعد دین :
 دیوانه سعد دین که تراوغط میدهد

پندش به گوش گیر که از عارفان بود
 از اشعار سعد الدین انصاری که هیچگاه در مطبوعات و طنز
 انعکاس نداشته است ، کوتاه نمونه هایی به خوانش آورده میشود :

حباب وجود

در منظر توجلوه کند آفتاب ما وز آتش توجوش برآرد شراب ما
 دریا و موج هر دو ز ما گردد آشکار آندم که بشکند ز وجود این حباب ما

* * *

اندیشه جانباختن

کمترین مرتبه عشق تو جان باختن است
 سر بازار و فاسود و زیان باختن است
 شربت شوق تو در کام دل افتاده مگر
 که دوان در پی اندیشه جان باختن است

■ ■ ■

خشت دیوار

پرده بردار که جان منتظر دیدار است
 به امید درتو ، خشت سر دیوار است

سر سودا ی تودین رفت ، دلوجان چه بود
خرم آنرندگه او بر سر این بازار است

دیوان ظهور

میر ظهور الدین احمد انصاری که در شعر «ظهور» تخلص می نمود خلف ارشد میرسعد الدین انصاری و جانشین او در مسند ارشاد بود. او تمام فضایل پدر را به ارث درخود داشت یعنی هم صوفی بود و هم شاعر و هم به ارشاد مردم توجه به کار می بست. ظهور در شعر گامی از پدر جلوتر بود و در گفتار خود به واقعیات زنده گامی متمسک بیشتر میگرفت و سخنانش نیز از انسجام و استحکام زیاد تر بهره داشت. برای معلومات وسیعتر در باره این شاعر به مقالاتی نسبتاً مبسوط که در مجله ژوندون به نشر رسیده است توجه شود. (۴)

نسخه یی از دیوان ظهور به علامت (۹۰۶) در گنجینه دستنویس ها نگهداری میشود که به سال (۱۲۳۴) هجری به وسیله کاتبی به نام حبیب الله به سفارش عباد الله بای نوشته شده و احتمالاً خود شاعر درین هنگام لبا سحریات در برداشته است.

نسخه دارای (۲۲۸) صفحه می باشد و خط کاتب عادی است اما خوانا و با غلط کمتر ، و شمار اشعار مندرج در آن به (۲۵۰۰) بیت میرسد که از گفته های پدر سردو مرتبه کمتر است.

در حاشیه های شمار ی از صفحات دیوان ظهور ، تعدادی از کلمات متن تصحیح شده و گاهی غزل یا ابیات دیگر ، اضافه گردیده که با خط و رنگ دیگر یعنی مغایر خط و رنگ متن میباشد ، و چنان مینماید که این نسخه به نظر خود شاعر رسیده باشد که اصلاحاتی بدینگونه را در آن وارد ساخته و شعر های تازه یی بدان افزوده است.

اشعار ظهور که میتواند در جبهه ادب و طن جای مناسبتی

داشته باشد تاکنون به چسب نرسیده و شایستگی آن را دارد که کسی یا مرجعی در این زمینه توجهی بنماید .
به نمونه های کوتاهی از گفته های ظهور توجه شود :

گرفتار دانه :

فقیر طالب نام و نشان نمی باشد

برو که جاده شهرت دریدن آسان نیست
سفر زکوی خودی کن که بس خطرناک است
درین دیار خراب ، آرمیدن آسان نیست
چو مرغ روح گرفتار دانه شد در خاک
به شاخسار معانی پریدن آسان نیست
فریب خورده گلهای نو بهاران را
نسیم گلشن وحدت شمیدن آسان نیست

فرصت های غنیمت

از خانه برون شو که بهار است غنیمت
می خور که دمی چند خمار است غنیمت
تیر از مژه داری و کمان از خم ابرو
قصد دل ما کن که شکار است غنیمت
هنگام و داع و نفس باز پسین است
یکبار دگر دیدن یار است غنیمت
گر وصل میسر نشود عاشق او را
در گوچه او ، را هگذار است غنیمت
خوش گفت ظهور آنکه شب هجرتو ما را
آه سحر و ناله زار است غنیمت

دیوان شاه شجاع

شاه شجاع آخرین پادشاه ازدودمان سدوزایی بود که پسین روزگارانش سلطنتش به بدنامی و بد حالی گذشت.

این پادشاه نگون فرجام با همه گرفتاریها و نابسامانیها یکیه گریبان گیرش بود شعر نیز میگفت ولی اشعارش از نظر محتوا چندان قابل توجه به شمار نمی آید.

دیوان شاه شجاع باری به سال (۱۳۲۷) هجری قمری در (۳۴۴) صفحه و حدود (۵۰۰۰) بیت در لاهور به چاپ رسیده است. در گنجینه دستنویسهای شهر دوشنبه یک نسخه خطی از دیوان او محفوظ است که به سال (۱۲۹۹) هجری کتابت شده نام کتاب را ندارد. این نسخه دارای (۱۸۸) صفحه و (۲۵۰۰) بیت میباشد که عدد آن از دیوان چاپی کمتر است و اگر روزی کسی بخواد به چاپ دیوان شاه شجاع در وطن مادست یازد، آنگاه این نسخه و نسخه های دیگری که دستیاب میشوند در تصحیح آن کمک فراوانی خواهد نمود.

البته در مورد دیوان شاه شجاع و اشعار منسوب به او این نکته در درخور تأمل دانسته میشود که آیات مت اشعار چاپ شده که به پنج هزار بیت میرسد از همین شاه شجاع مورد گفت و گوی ماست یا کدام شاه شجاع دیگر (۵) غزلی از شاه شجاع را بخوانیم.

گذشته بی حاصل

نوبهار آمد و بگذشت و شرابی نزدیم
از دل سوخته خویش کبابی نزدیم

موسم عیش و طرب رفت، ازین بزم نشاط
ناخنی بردل خود هم چوربابی نزدیم

عمر بگذشت به ناپاکی و بدکرداری
آخر این دامن آلوده به آبی نزدیم

اشک گلگون به رخ زرد نکردیم روان
 خنده برهستی خود هم چو جبا بی نزدیک
 شهسواران همه رفتند ازین جولانگاه
 بوسه چون خاک رهی ، ما به رکا بی نزدیک
 شاهد پرده نشین از بر مارفت شجاع
 چه توان کرد که دستی به نقا بی نزدیک

قصاید نصیبی

مجموعه‌ی بی بنام قصاید نصیبی در شماره (۷۹۸) گنجینه و جود دارد که سخت قابل توجه است. در محیط ادبی ما تقریباً کسی بانام نصیبی آشنا یی ندارد، در حالیکه او از گوینده گان توانا به شمار می‌رود و آشنا یی با آثار و افکارش اهمیت فراوانی دارد.

ابو ابراهیم الله یار بن حاجی محمد یار بلخی متخلص به ((نصیبی)) از سخنوران توانای دیار بلخ در سده (۱۱) هجری بوده که مدتی از زندگی خود را در سرزمین هند سپری نموده است.

قصاید نصیبی که به خط نستعلیق بسیار زیبا کتابت شده، دارای (۲۲۹) صفحه و حدود (۲۵۰۰) بیت میباشند که (۶۲) صفحه آن به مقدمه اثر اختصاص می‌یابد. این مقدمه بانثری به غایت استوار و منشیانه که با اشعار و مقولات زبان عربی آمیخته یافته به نگارش درآمده است و در آن پس از حمد خداوند و نعت پیامبر بزرگ اسلام و مدح خلفای راشدین، مطالبی در ارزش ((سخن و گفتار)) که مستند باشواهد و امثال است ارایه میشود و نیز در باره شعر و انواع آن و مذمت کسانیکه از شعر چیزی نمیدانند و در باره آن حرف میزنند، گفت و گو به میانمی‌آید.

این اثر در عهد او رنگ زیبای خود را به نام او نوشته و سروده شده و ازین مطلب در مقدمه سخن رفته است. اگر مقدمه کتاب نیز از خود شاعر باشد در آن صورت او بداندسان که سخنوری چیره دست است باید نویسنده با کفایتی نیز دانسته شود.

در مجموعه قصاید نصیبی اشعاری در صفت عالم گیر او - رنگ زیب به نظر می آید که اقامت او را در هند و تقریبش را به اورنگ زیب نشان میدهد و نیز قصیده‌یی در شکایت از ولایت دکن در آن دیده میشود که بیانگر چندگانگی تو قف او در آنجا و ناخوشنودی وی از آن دیار تواند بود. مطلع آن چکامه چنین است :

فتاده ام به غم و غصه در کنار دکن

که کس مباد مگر فتار در دیار دکن

نصیبی در سرایش چکامه‌های استوار و مستحکم، شاعر با صلاحیتی به شمار می آید و خود نیز چنین احساسی دارد و با این احساس به پیشوا ز سرایشگران نامدار میرود و سخن خود را در عرض گفته‌های آنان میگذازد و خود به مقایسه و سنجش آن گفته‌ها می‌نشیند.

بدینسان او به نظیره سازی و جوابگویی و استقبال قصاید عده‌یی از بزرگان شعر در یچون کمال اسماعیل، عطار حسان العجم، ابو الفرج رونی، سیف اسفرنگی، عصمت بخاری، سلیمان ساوجی، خاقانی، سنایی، رودکی، مسعود سعد سلمان رشید و طوطی، ابوالمفاخر رازی، انوری، عرفی، رضی الدین نشاء پوری، ظمیر، سید حسن غزنوی، بدر چاچی، مجد همگر، سعدی، مجیری بیلقانی، امیر خسرو، ازرقی، کمال الدین غیاث، عراقی، عنصری، سعید هروی، غضایری، عثمان مختاری، کلیم و پور بها جامی دست یازیده و به خوبی از عهده برآمده است.

مطلع قصیده‌یی که به جواب سعدی گفته :

طوطی لعل لبثت وه چه شکر خا بر خاست

دل غم‌دیده به یادش به تمنای بر خاست

مطلع قصیده‌یی که به پاسخ خاقانی سروده :

ز مهر رخت صبح خندان نماید ولی چشم من بیتو مگر یان نماید

مطلع نظیره قصیده انوری :

ابر نو روز کشد رخت به صحرا ی عمل جرم خورشیدچو از حوت در آید به حمل

وازی ن جوابها و نظیره ها بر می آید که نصیبی مطالعات و سیعی در آثار شاعران معروف داشته است .

دیوان گوهری

گوهری شاعری از سده (۱۳) هجری بود که چند سالی از سده (۱۴) را نیز درك کرد . او آدمی پر کار بود و آثار فراوانی به وجود آورد که از آن میان تنها يك اثرش به نام ((ذریعه الرضویه)) به سال (۱۳۲۱) قمری در مشهد به چاپ رسیده است . از گفته ها و نوشته ها و باز نوشته های برجای مانده از او که به قول خودش در ((ذریعه الرضویه)) از لحاظ عدد قابل توجه است ، معلومات دقیقی در دست نیست که در کجا محفوظ اند و تنها مجموعه کوچکی به نام دیوان او به نشانی (۹۷۸) در کنجینه دستو یسها مضبوط است که تعداد کمی از اشعار او را در بر دارد و مسلما بخش ناچیزی از گفته های او دانسته میشود . این دیوان که (۹۵) صفحه دارد و اشعار آن از (۹۰۰) بیت در نمیگذرد احتمالاً توسط کسی از این جا و آنجا جمع آوری گردیده و به خطی عادی به کتابت در آمده است .

آثار و احوال این شاعر هراتی که مدتی از حیات خود را در مشهد گذرانیده قابل جست و جوی بیشتر است . و هر گاه کسی به چنین امری توجه نماید در آن صورت این مجموعه کوچک نیز که ممد و مکمل موضوع میباشد ، ارزش نمایانی بدست خواهد آورد .

از ممیزات طبیعت گوهری ساختن شعر به قافیه های تنگ و مشکل و غیر معمول است و استعمال کلمات و اصطلاحات دور از ذهن و مهجور ، و خود در شعر ی که به حرف (ذ) سروده میگوید :

گذشت از نظرم صد کتاب از شعرا

بر یمن قوا فی مشکل نرفته هیچ استاذ

دیوان صورت بلخی :

از صورت بلخی که نامش عبدالله بیگ است گزارشگر آن ادبی مآتا کنون معلوماتی نداده اند. ازین شاعر ناشناس دیوان مختصری در (۵۳) صفحه که حدود (۵۰۰) بیت دارد در گنجینه دستنویسهای انستیتوت شرفشنا سی تاجیکستان نگهداری میشود. سخنان این شاعر گننام نسبتاً رنگین و خیال انگیز است و مفاهم خوب را آرایه می‌دارد، گرچه از نظر پوششهای لفظی زیاد قابل توجه نمی‌نماید

معلومات بیشتر در باره این سخنور در دست نیست. در ابیات زیرین نمونه‌هایی از سخن او به مشاهده میرسد.

سیر است ز آب مژه گشت سخن ما

بی خون جگر نیست گلی در چمن ما

• • •

نازکی نازک، چه گویم از نازکت‌ها ترا

گر دشت پیک سخن ترسم برد از جا ترا

روز و شب آینه را سرمشق دیدن کرده‌ای

گردش چشم تو کرد آخر، به خودشیدا ترا

در گلستان تحیر خویش را گم کرده ام

تا که چون آینه در دل ساختم پیدا ترا

* * *

بسکه گلشن بیتو از نشو و نما افتاده است

رنگ و بو چون سایه گل زیر پا افتاده است

در پریز دان گلشن قوت پروا ز نیست

بوی گل آواز بلبل، جا به جا افتاده است

میرود از گل صورت معنی رنگین به هند

چون حنا اینجا به زیر دست و پا افتاده است

دیوان حشمت :

حشمت که نام اصلیش میر صدیق است به خانواده یکی از

امیران بخارا نسبت داشت . او پس از انقلاب اکتوبر در (۱۹۲۲) به افغانستان مهاجرت کرد و بعد از آن تاریخ اطلاعی از وی در دست نیست .

دیوان حشمت به شماره (۹۸۱) در مجموعه دستنویسها وجود دارد که دارای (۱۰۳) صفحه و بیش از (۱۰۰۰) بیت میباشد .

در باره این شاعر میتوان از کسانیکه بعد از (۱۹۱۷) از بخارا به افغانستان مهاجرت کرده اند و با شما صحبتی که در اینجا با آنها - جرین و خانواده امیر پناهنده بخارا میر عالم رابطه داشته اند ، معلوم است که دست آورد .

اشعار حشمت هیچگاه به چاپ نرسیده و ابیات ذیل نمونه ای از گفته های اوست :

دل را با همه کار جهان کار است پنداری
ازین سودا دما غم گرم بازار است پنداری
دما غم از نسیم باغ خالی میکند پهلوی
صبایبگانه گرد کوی دلدار است پنداری
* * *

شد جگر افسرده و چشم سفید
بسکه کردم گریه در راه امید

دیده چون نقش قدم باشد مرا

گشته ام عاشق به آن سیمین ذقن
رفته ام از خود به یاد آن دهن

جلوه در شهر عدم باشد مرا

به قول فهرست دست خطهای شرقی یک اثر تاریخی و یک تذکره نیز از او بر جای است .

دیوان لطفی هراتی

در وطن ما راجع به شناسایی شاعران زبان از بیکی قبل برین توجه زیادی صورت پذیرفته است و ازین سبب مردم ما با گوینده گان این زبان آشنایی چندانی ندارند . لطفی از سخنوران سده (۹) اسلامی در هرات بود که به زبان از بیکی شعر میگفت و نسخه ها ی

خطی دیوان او در کتابخانه های تاشکند ، دوشنبه ، استانبول ، برتس موزیم و جایهای دیگر موجودند و یکنفر کانادایی تا (۱۹) عدد آنرا شناخته است (۶)

نسخه انستیتوت شرقی قشنا سی شهر دوشنبه که به علامت (۱۰۶۳) نگهداری میشود (۱۰۵) صفحه دارد و اشعار آن به (۱۶۰۰) بیت میرسد کتابت این نسخه به سال ۱۹۳۷ در شهر دوشنبه به انجام آمده و سابقه زیاد ندارد .

دیوان لطفی از روی یک نسخه قدیمی به صورت عکسی به سال (۱۹۶۰) در استانبول به چاپ رسیده و در تاشکند نیز به الفبای روسی آنرا به چاپ رسانده اند .

اگر در افغانستان به چاپ دیوان لطفی تو جیبی به عمل آید ، در عرض نسخه های دیگر از نسخه دوشنبه نیز میتوان استفاده نمود و لی در باره این شاعر و آثار او ، مواد و معلومات بیشتر در اختیار دکتور محمد یعقوب و احدی قرار دارد که باید در این راه پیشگام شود .

مجموعه اشعار :

مجموعه اشعار ، که شمار مضبوط آن در مجموعه دستنویسها (۳۲۹۴) است ، جنگی از آثار چند تن از شاعران میباشد که به وسیله کسی یا کسانی از لابلای بیاضها ، کتابچهها ، جنگها و جزاینها گرد آور شده است .

گرچه تاریخ کتابت و نام کاتب در این مجموعه به نظر نمی رسد از خصوصیات اثر معلوم میشود که سابقه تحریر آن زیاد نیست .

از میان گفته های شاعران شامل در این مجموعه (۶۵) غزل (۹) مخمس و تعدادی ابیات پراکنده از عیسا مخدوم شاعر کم شناخته شده چیره دست بلخ است که سالهای زیادی را در آسیای میانه به سر برده و مردم بانام و اشعارش در آن دیار آشنایی زیاد دارند .

معرفت باحوال و آثار عیسای بلخی در رابطه با ادب و طن مادری سده (۱۳) هجری برای پڑ و هشگران مسایل ادبی اهمیت بسزایی دارد و موجودیت این تعداد از آثار او در «مجموعه اشعار» سخت در خور توجه می نماید .

مجموعه اشعار که به خط نستعلیق متوسط تحریر گردیده است دارای چار صد صفحه می باشد که از صفحه (۳۷۷) تا صفحه (۳۹۹) آن به سروده های عیسا اختصاص یافته است این غزل عیسا از مجموعه اشعار نقل شد :

رنگ ایجاد :

حیرت دل ، کارگاه نقش بهزاد من است
 شوخی سهل ، بهار عشرت آباد من است
 خلعت عربیانی از رنگ فسردنایمن است
 این خرابی تا ابد معمار بنیاد من است
 هم چوبوی گل درین گلشن وداع آماده ام
 رفتن از خویشم بهار رنگ ایجاد من است
 رنگ میگردانم از سیرنما شگاه دهر
 برگ برگ این چمن سیلی استاد من است
 نادلم محو تغافل خانه ابروی اوست
 رفتن از یاد مقیم خلوت یاد من است
 صافی طینت ز اظهار هنر مستورماند
 شوخی جوهر نیام تیغ فولاد من است

تذکار اشعار یا تذکره منظوم

تذکار اشعار ، تذکره منظوم می است که ناظم آن قاضی محمد شریف معروف به «صدر ضیا» می باشد .
 یک نسخه از این تذکره در شماره (۲۳۰) مجموعه دستنویسها دیده

میشود که از روی خط گوینده استتساخ شده و (۲۸۶) صفحه دارد .

تاریخ سرا یش تذکار اشعا ربه عهد عبدالاحد امیر بخا را میرسد . مولف میگوید که این تذکره جزو کو چک از تذکره بزرگی است که قبلا ساخته بوده و لی درجریان انقلاب از میان رفته است . او هنگامیکه این مطلب رایاد آور ی میکند در حالت پیری قرار دارد و از مریضی و ناتوانی شکایت مینماید .

نسخه موجود تذکار اشعا ر ، ساخته شده از دو بخش است که در بخش نخست آن حدود چهلتن از شاعران به زبان نظم معرفی گردیده اند و بخش دوم آن یک اثر تاریخی است که مولف در آن راجع به امرای آسیای میانه از پیشین زمانه ها تا عهد خود به گفت و گو می نشیند و در مورد امرای اشتر خانیه و منغتیہ گفتنی های بیشتر ی دارد و گاه به گاه از لحاظ ترتیب ط مطالبی در باره امرای بلخ و مساحات دیگر و طن مانیز در آن به میان آورده میشود و در پایان - کتاب باز هم سخن از اهل فضل و شعر و ادب پیش می آید . بخش دوم این اثر که از نگاه رویت بخشی وضع اجتماعی و ادبی آسیای میانه در سده های اخیر زیاد سودمند است ، اساساً یک اثر مستقل میباشد که با تذکار اشعار یکجا وقایه شده و بهمان نام شناخته میشود .

در بخش اول تذکار اشعا ر ، از چند گوینده هموطن ما نیز سخن رفته است که قاضی عبدالواحد صدر صریر و عیسیای بلخی از آن جمله اند .

در باره صدر صریر گوید :

لقب قاضی صدر ، واحد به نام

سرا فراز و ممتاز بین نام

کمالات آن بود بیرون ز حصر

وحید زمان بود و یکتای عصر

به زهد و عبادت عدیم النظیر

متاع جهان بود پیشش حقیر...

(ص ۲۴)

وعیسا را بدینگو نه می ستاید :

در اشعار عیسا ست اورا خطاب
مہین میوہ باغ ملا نیا ز (۷)
کسی در زمانہ نظیرش ندید
کہ زاندازہ پیش است اورا و اصول
به نیکو نویسان عالم رئیس
کہ چشم کس از دیدنش خیرہ بود
نوشتی به خوبی یکی مختصر
از آن رتبہ و قدر حاصل کند

عدیم النظیر است ودانش ماہ
بہین دو حہ شاخ اشجار نا ز
به علم و بہ دانش ز قرآن فرید
خصوصا بہ فقہ و حساب و اصول
بسی بود نیکو خط و خوشنویس
به چابک نویسی چنان چیرہ بود
به بکروز و یکشب همان پر ہنر
تبع ز اشعار بیدل کند

(صفحة ۲۸)

تذکرۃ التواریخ

عبدالله کابلی از فاضلان کمتر شناخته شده در وطن خود است. او کہ در نیمہ پسین سده دہم و نیمہ پیشین سده یازدہم میزد - یست ، دربر شگاہ این دو سده کتابی بہ نام تذکرۃ التواریخ تالیف نمود.

مطالعات مستمر عبدالله کابلی در متون تاریخی وادبی و معلوم - است بدست آمده از این مطالعات انگیزہ پیدایی تذکرۃ التواریخ گردید .

مؤلف این اثر خود را کہ بہ نام جلال الدین اکبر نوشته بہ شش طبقہ تقسیم نموده کہ بدینگو نہ می باشد :

- طبقہ اول - در ذکر تاریخ انبیا
- طبقہ دوم - در ذکر علما و اولیا و مشایخ
- طبقہ سوم - در ذکر تاریخ فضلا و شعراء .

- طبقه چارم - در ذکر سلاطین و امرا
- طبقه پنجم - در باره جلال الدین اکبر و افراد مربوط به او و کارهایش
- طبقه ششم - در ذکر تاریخ سال اتمام مساجد و مدار سنس و کتب و قلاع و باغ و پل و ربا طو حمام و غیره .
- از تذکره التواریخ نسخه یی در موزه سیمینوف مربوط استیتوت تاریخ اکادمی علوم تاجیکستان محفوظ است و هم نسخه یی در کتابخانه انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم از بکستان وجود دارد که گویا بدست خود مولف به سال (۱۰۱۰) هجری نوشته شده است و نیز گفته میشود که نسخه دیگری ازین اثر در موزه سالار جنگ در هند نگهداری میشود .
- نگارنده فوتو کاپی نسخه موزه سیمینوف را که (۵۱۰) صفحه دارد و به خط نستعلیق به دست کاتبی به نام شایق به سال (۱۱۴۷) هجری کتابت شده است مشاهده نموده و توفیق دیدار اصل نسخه بدست نیامد .
- شمس الدین نور الدین او فاکار مندان علمی اکادمی علوم تاجیکستان این کتاب را بررسی نموده و رساله یی در اهمیت آن به الفبای روسی به تحریر در آورده و هم مقاله یی درین زمینه در شماره سوم سال سوم مجله کتاب به چاپ رسانده است .

روضة الانشاء :

- محمد رضا بلخی نویسنده هموطن خود در سده (۱۳ هجری) راتاکنون به خوبی نمی شناسیم .
- ازین نویسنده اثری به نام «روضة الانشاء» به شماره (۲۵۰۹) در مجموعه دستنویسها ضبط است که (۱۳۶) صفحه و دو بخش دارد .

در بخش یکم این کتاب چند نامه منشیانه از امر او سلاطین عصر که به یک دیگر نوشته اند به نظر میرسد ، اما مراجع اقتباس این نامه ها معلوم نیست و تاریخ انشای آنها نیز نشان داده نشده است .

در بخش دوم کتاب ، محمدرضا خود نامه هایی را در زمینه - های مختلف انشاء نموده و فن انشاء را به معیار زمان خود ارایه داده است . این بخش از نظر ردانستن اصول انشاء به پذیرش مولف و در روزگار حیات او که سده (۱۳) میباشد اهمیت فراوان دارد .

در آغاز کتاب نامه یی یکی از امرای آسیای میانه به شاه محمود سدوزایی دیده میشود که در آن از سابقه دوستی دو امارت سخن می رود و گویا جواب نامه محمود است .

نقل این نامه با حذف قسمت های لایقرا و غیر لازم آن در اینجا نامناسب دیده نمیشود :

«... بعد از گلگشت چمن حمد خالق ودود و نعمت سلطان عاقبت محمود ، انهای رای مودت اقتضای جالس اورنگ خلافت و شهرداری فارسی مضما ر جلالت و کامگاری واسطه انوار امن و امان ، وسیله و فور آثار عدل و احسان ، زیب اورنگ سلطنت و جها نبانی ، آرا- یش سریر حشمت و کشور ستانی ، نیر اعظم ملک ابهت و جلال ، ملک المعظم اقلیم عزت و اقبال ، برا درسکندر جاه شاه محمود پادشاه خلد ملکه میگرداند که صدر الکتاب صحیفه سلطنت کامگاری و فصل الخطاب جریده خلافت و نامداری اعنی رقیمه عنبر شمیمه یی که از منشیان در بار سپهر مدار ، سمت نگارش یافته بود در بهترین زمان و خوبترین آوان به مطالعه پیوست . چون هر سطر ی از آن هما یون کتاب محرک سلسله یگانگی و وفا ق و مخرب بنیان بیگانگی و نفاق بود ، مشید بنای یکجبهتی و اتحاد و موسس اساس مودت و وداد گردید . آری این اتحاد و ارتباط دو لتین علیتین امروز نیست ، در زمانیکه جد بزرگوار رضوان آشیانی حضرت و لی نعمتی مرحومی

وپادشاه مغفور و مبرور احمد پادشاه در سلك حیات بود، ابواب موافقت و مصافحت را بر روی هم گشاده داشته همواره به ارسال رسل و مکاتبات محبانه پرداخته‌ام ایام حیات بدین وتیره به سر بردند .

چون زمان سلطنت و ایام مکننت به خلد آرامگاهان عم‌گرامی تیمور پادشاه و حضرت قبله‌گاهی فردوسی مکانی نور مرقد هما رسید ، نیز همین شیوه مستحسنه رادستور العمل گردانیده زنگ مخالف را از آیینه ضمیر زد و ده‌جز تمثال موافقت به ظهور نیاوردند . حالاکه ایزد متعال قبا و الای مملکت هندوستان بر قامت قابلیت آن زیب اورنگ خلافت و شهر یاری و خلعت خلافت توران بر بالای این نیاز مند در گاه الهی پوشانیده امید میداریم که اتحاد و ارتباط دولتین علیتین طریق مضاعف گیرد، اساس صداقت و دوستی از پیشتر بیشتر استحکام پذیرد و رابطه خلعت و داد ازین دودمان عالیشان تا انقضای عالم منقضی نگردد ، جماعه از بکیه و افغانیه ... با هم در مقام موافقت باشند ...»

اگر کسی به مطالب این اثر دلچسپی داشته باشد میتواند مکرو فیلم آنرا از نگارنده در یافت نماید

تذکره عبدی :

میر عبدالله خواجه بخاری متخلص به عبدی که در عهد امیر عبدالاحد میزیست ، تذکره عبدی را به نگارش در آورد این تذکره در برگیرنده احوال و آثار شاعرانی میباشد که بعد از جلوس عبدالاحد (۱۲۷۳ هجری) در قید حیات بوده‌اند .

تذکره عبدی دارای یک مقدمه مفصل ۲۸ صفحه‌یی با انشای خوب است که مولف در آن راجع به سبب تالیف اثر خود و چگونگی شعر و ادب ازدیدگاه خود صحبت به میان آورده است و آشنایی با احوال و اشعار خود مولف نیز درین تذکره میسر میگردد.

نسخه موجود این تذکره که دارای (۳۲۱) صفحه با قطع بزرگ است ، به شماره (۳۳۲۵) گنجینه دستنویسها نگهداری می شود

کتابت این نسخه به خط بسیار خوانا و نظافت تمام به دست قاضی رضا مرندی به انجام آمده و تاریخ ندارد ، اما از تازه گئی کاغذ و خط و شیوه کار به خوبی پیدا است که زمان تحریر آن از (۲۰ - ۳۰) سال آنسو تر نمی رود .

از شاعرانیکه درین تذکره مورد گفت و گو واقع گردیده اند یکی عیسا ی بلخی است که از صفحه (۱۷۷) تا صفحه (۱۸۴) به احوال و اشعار او اختصاص یافته است . درین صفحات گفته میشود که عیسا به تمام علوم متداول وقت دسترس داشت ، در معما ، شعر ، موسیقی و خط از مهارت فراوان بهره مند بود و سالهایی را به تدریس صرف نمود و باری هم به زیارت حرمین شریفین مشرف گردید . این غزل عیسا از تذکره عبیدی گرفته شد :

شکار چشم :

دیده دلها خراب از انتظار چشم تو است

جامه مرد مسیه ، از روزگار چشم تو است

هر که می بینم تغافل دارد از اوضاع من

در جهان این مرد میبازد شعار چشم تو است

ای طلسم معصیت اشک ندامت ساز کن

موجه دریای رحمت در کنار چشم تو است

این همه سرگستگی در روزگار چشم من

کرد ایجاد آنکه او پروردگار چشم تو است

نی همین یاد از خدنگت داشت زخم سینه ام

این هویدانیز در دل یادگار چشم تو است

جز گرفتاری چشم دلفریبت چاره نیست

هر دو عالم چون صف مؤگان شکار چشم است

یاد یار ب خانما ن مردم چشم خراب
گر به چشم چشم خوبا ن در شمار چشم است

تذکره فهمی

تذکره فهمی که مولف آن عبدالمطلب خواجه فهمی سمرقندی است و به علامت (۹۵۲-۱۷۶۳) در گنجینه، حفظ میشود، به احتمال قوی در نیمه دوم سده (۱۳) هجری نوشته شده است.

این تذکره کوچک، مختص راحوال چند تن از شاعران گذشته و چند تن از امرای بخارا و شاعران آنجا رادر بر دارد و در زمینه شناخت وضع ادبی عهد امرای بخارا نکات سودمندی ارایه میدارد.

نسخه مورد بحث، در (۱۹۶۳) به خط خوانایی کتابت شده و (۸۲) صفحه دارد و اگر چه ساحتهاشتمال آن وسیع نیست، با این حال میتوان مطالب تازه و گفته نشده بی رادر باره ادبیات منطقه از آن بدست آورد و در بررسیهای کلی ادبیات دری از آن یاری گرفت.



یاد داشتها وبر داشتها، ره آوردی بود از سفری کوتا هدیار دوست و دیداری به شتاب از گنجینه دستنویسها.

آشنایی با تمام داشته های گنجینه، که در چشم انداز آن، لحظه های گریزانی از تاریخ و ادب وطن ما به تجلی آورده میشوند و به تاریخ و ادب منطقه غنامندی بیشتر میدهد و پیشینه فرهنگی دو سر زمین رابه روشنی می کشاند کار زیاد تر میخو اهد و مجال بیشتر و پژوهشگران راست که از انجام این فریضه غافل نمانند.

پانوشته ها :

- ۱ - فهرست دستخطهای شرقی اکادمی علوم تاجیکستان ، ج ۴ ، ص ۶۷ ، دوشنبه ، ۱۹۷۰ .
 - ۲ - تاملی در باز شناسی یک سخنور ، خراسان ، ش ۲ ، س ۳ ، ۱۳۶۱ .
 - ۳ - کلیات شورش عشق ، نسخه مورد گفت و گو ، صفحات ۱۸۸-۱۹۹ .
 - ۴ - دو ده نشین سخن پر دا ز ، مجله ژوندون ، ش ۳ (دوره جدید) ، اسد و سنبله ۱۳۶۱ .
 - ۵ - گوینده دیگری که به عین نام دیوانی دارد ، شاه شجاع فرزند مبارز الدین از خاندان مظفر است که به عربی نیز اشعار می آید .
- دیوان این شاعر به وسیله سعیدالدین انسی گرد آورده شده ، و در بمبئی به چاپ رسیده است (احمد منزوی ، فهرست نسخه های فارسی ، ج ۳ ، ص ۲۳۷۱ ، تهران ، ۱۳۵۰) .
- نسخه ای از دیوان شاه شجاع سدوزایی که در ربیع الاول ۱۲۴۱ هجری (اکتوبر ۱۸۲۵ میلادی) در ناحیه لودیانه در (۲۷۷) ورق به خط نستعلیق خوش به استنساخ در آمده و توسط خود او به لغتنت بینت هدیه گردیده در بر تشس موزیم محفوظ است (ضمیمه کتلاک نسخه های خطی در بر تشس موزیم ص ۲۲۶ ، لندن ، ۱۸۹۵) . این نسخه و نسخه دیگری که آن نیز به سال ۱۳۴۱ باز نویسی شده (ج.م. مردت او نز ، فهرست نسخه های فارسی ۱۸۹۵-۱۹۶۶ ، لندن) از نسخه های موثق و معتبر دیوان شاه شجاع سدوزایی به شمار می آیند .
- برای شناخت و تفکیک اشعار این دو شاعر همانا که آثار هر دو نیز در هند به چاپ رفته و احتمالا گفته های یکی در دیگری تداخل یافته اند ، پژوهشی لازم است که با مقابله نسخه های محفوظ یاد شده و نسخه های به طبع در آمده باید صورت پذیرد .
- ۶ - این مطلب را دکتر محمد یعقوب واحدی یاد آوری کردند .
 - ۷ - ملا نیاز ، نام پدر عیسا بود .

پوهندی حسین یمین

نقش مصوتها

در دگرگونی

تلفظ واژه های

زبان دری

زبان هم در مسیر زمان معروض به تحول است و هم در يك زمان معین در محیط های گوناگون جغرافیایی و اجتماعی به دگرگونی مواجه میگردد، این تحول و دیگر شوی درساحات مختلف يك زبان دیده می شود، مثلا در طرق ساختار جمله ها، گونه های ترکیب واژه های ساخته (مشتق) و آمیخته (مرکب) طرزهای تلفظ واژه ها و واژکها (مورفیمها) راه های پذیرش واژه های دخیل و قرضی و نحوه تلفظ و کار برد آنها، استعمال واژه های مشخص در زمینه ها و مفهومی گوناگون و نظایر آن .

اینجا موضوع بحث ما محدود میشود به طرز تلفظ واژه‌ها و واژگها و لغات دخیل در جامعهٔ لسانی دری با ارتباط به نقش مصوتها (واولها) در زمینه، بابررسی معلوم میشود که در ساحت دگرگونی تلفظ واژه‌ها در زبان دری به صورت مقایسی واکها (فونیم‌های) مصوت نسبت به صامتها (کانسونانتها) نقش بیشتر دارد و میتوان موارد زیادی را در زمینه پژو و هش و دستیا بی کرد. زیرا مصوتها گرچه در تشکل هجا و واژگ (مورفیم) نقش اساسی دارند، با آنها بیشتر متحول بوده و مشخصه تغییرپذیری دارند.

نقش اساسی به این معنا که مصوتها عنصر سازندهٔ هجا اند، چنانکه مصوتها هستهٔ هجا را تشکیل میکنند و بعضا يك مصوت خودش يك هجا را میسازد و هجا، واژگها و واژه‌ها را تشکیل میکند، به حیث نمونه: (آغاز) متشکل از دو هجا است یکی (آ) يك هجا و متشکل از يك مصوت و دیگر (غاز) که يك مصوت در هسته و دو صامت در جوانب خود دارد و بدون مصوت که عنصر سازندهٔ هجا است هجای آخری نمیتواند به تلفظ آید، همین مصوتها اند که صامتها را قابلیت شنوایی و ادراک داده‌اند.

مصوتها بدین جهت بیشتر دگرگون شونده و تغییرپذیر اند که هنگام ادا ی آنها جریان هوای تنفسی کاملاً باز میباشد، بنابراین برای گوینده مجال آن میسر است که يك مصوت را کوتاه و یا دراز تلفظ نماید تا آنجا که در اثر این تغییر مفهوم از میان نرود و یا صورت واژه با ساختمان واژه دیگر همگون نگردد، مثلاً در واژه (آواز) مصوت آغازی آن يك مصوت دراز است گاهی مخصوصاً در گفتار به مصوت کوتاه از همان ردیف تحول میکند و گفته میشود:

(آواز) ، این دگرگونی در مصوت تأثیر آن در تغییر تلفظ کلمه ، اثری در معنی نمی اندازد و یا بر عکس در تلفظ کلمه (اذان) به شکل (آذان) که مصوت آغازی آن دراز ادا میشود گوینده مورد انتقاد قرار نمیگیرد و مقصودش درک میگردد.

در اثر همین تغییر پذیر مصوتهاست که در تلفظ واژه ها در لهجه های گوناگون زبان دگرگونی دیده میشود ، مادر اینجا تغییر و دگرگونی واژه ها را با ارتباط به نقش مصوتها در یک لهجه خاص دری و یا در یک دوره معین تحول این زبان مورد بررسی قرار نمی دهیم ، چه کار درین زمینه ها پژوهشی مشخص و دقیقتری را ایجاد مینماید ، بنابراین موضوع کار ما راجع به تغییر تلفظ واژه های دری با ارتباط به نقش مصوتها در زمینه تشکیل میکند چه واژه اصلی باشد و چه قرضی (دخیل) ، چه در یک لهجه باشد و چه در لهجه های مختلف این زبان در نتیجه هدف اصلی اثبات این نکته است که دگرگونی در تلفظ واژه ها بیشتر در واکهای مصوت دیده میشود و آنها در تحت ضوابط مشخص .

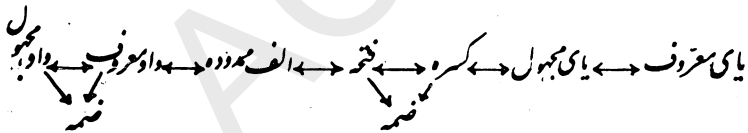
به صورت همه گانی تغییر در تلفظ واژه ها در لهجه های دری که از اثر دگرگونی مصوتها پدید آمده و می آید بسیار گسترده و گوناگون است و غالباً این گونه تحولات ، همچنان که دگرگونی در ساحات مختلف زبانها دارای نظم خاصی است ، مطابق به قواعد معین صورت گرفته و میگردد .

مادر اینجا برخی از آنرا در چند بخش مورد بررسی و پژوهش قرار میدهد :

مصوتها در زبان دری اینها اند که اینک برای وضاحت در موضوع با مشخصات آنها در ذیل ارائه میگردد:

از نگاه کمیّت صوت		از نگاه مات زبان	جسوی	عقبی
		ناگرد	ناگرد	ناگرد
بسته	دراز	بالایی	یای معزوف	واو معزوف
		سیانی	یای مجهول	واو مجهول
باز	کوتاه	پایینی	الف مکسره، کسره	الف مضروب، ضمه
			الف منقح، فتوح	
	دراز			الف ممدوده

و اینهم خلاصه زمینه های دگر گونی تلفظ واژه ها با ارتباط به عوض شوی مصوتها :



نخست - دگر گونی در تلفظ واژه ها در اثر ابدال مصوتها :

بعضا در زبان در تغییر در تلفظ واژه های آن چه اصلی باشد و یا قرصی و نیز در لهجه های مختلف آن مربوط میشود به ابدال مصوتها و واژه ها ، در این گونه دگرگونی مصوتها به علل گوناگون عوض میشود و آنها در صورتی که امکان ابدال آنها وجود داشته باشد ، مثلا ابدال مصوتها ی بالایی که از نوع دراز اند (ا) به میانی که نسبت به آن کوتاه هتراند جهت کوتاه تلفظ کردن واژه ، یا ابدال میانی دراز بمیانی کوتاه و یا پایینی دراز به نوع کوتاه هتر آن و همچنین ابدال مصوت پایینی دراز به نوع کوتاه آن ، آنها جهت کوتاه هی تلفظ

واژه و یا بر عکس ابدال مصوتها ی کوتاه به دراز جهت روشن و واضح ماندن تلفظ کلمه یا در تحت شرایط دیگر ، زیرا اینگونه تحولات تلفظ واژه با ارتباط به ابدال مصوتها علل دیگری نیز دارد و آن تاثیر واکه های ماقبل و یا ما بعد مصوتهاست در يك واژه ، چنانکه بعضی از صامتها ضمه ساز تشخیص شده اند یعنی در اثر واقع شدن مصوت در مجاورت آنها مصوتها ناگردد به نوع گرد تبدیل میشود و یا بعضا با تاثیر هجا های همجوار مصوتها هجا تبدیل میشود و دوهجا از نگاه مصوت همگون یا نا همگون میشود که این موضوع در بخش جداگانه مورد بحث قرار میگیرد.

اینک بخش ابدال مصوتها را در چند زمینه بررسی میکنیم :

۱- ابدال مصوت «آ» یعنی پایینی دراز به پایینی کوتاه : یکی از موارد ابدال مصوتها چنین است که يك مصوت دراز به نوع کوتاه خود تبدیل میشود و یگانه علت آن جلوگیری از امتداد زمانی تلفظ يك واژگاست ، از همین جاست که برخی از دستورها و تحقیقات این گونه تغییر را در تحت عنوان مخفف بودن واژه پڑو هیده اند ، (۲) مثلاً در کلمه های :

راه-راه ، راهنما-رهنما ، کوتاه-کوتاه ، گاه-گاه ، ماه-ماه ، تباہ-تباہ ، چاه-چاه ، خاموش-خاموشی وغیره

در این واژه ها و نظایر آن مصوتها ی پایینی دراز (آ) به نوع کوتاه آن یعنی (فتحه) تبدیل شده است و بدینسان در چنین موارد نباید این گونه تغییر را کاهش واژه نامید ، بلکه باید آنرا ابدال مصوتها در جهت کوتاه می تلفظ واژه گفت .

بعضاً هم در اثر ترکیب شدن واژگها (مور فیمها) بهم و به میان آمدن واژه های آمیخته (مرکب) زمینه آن میسر میگردد که جهت کوتاه می تلفظ مصوت پایینی دراز به نوع کوتاه خود عوض شود ، مثلاً در واژه های پیام و پیغام که به تنهایی مصوت دراز به کوتاه تبدیل نمی شود جز در صورت ترکیب با واژگ «بر» و آنگاه گفته میشود : پیغمبر و پیمبر .

۲ - ابدال مصوت پایینی دراز به مصوت بالای :

در زبان دری در برخی از لهجه‌های آن مصوت پایینی دراز به مصوت بالای از نوع خود شش‌یعنی عقبی که دراز هم است تبدیل میشود ، آنهم در تحت شرايط خاصی در ترکیب ، مثلا همجوار بودن با واكهای ضمه ساز از قبیل واكهای انفی (من) وازین گونه چنانکه در بخشی از لهجه‌های هرات و نیز در لهجه تهرانی و شغنان غالباً مصوت پایینی ((آ)) یعنی الف ممدوده در چنین موارد به شکل مصوت بالای (و او معروف) ادامه میشود ، مثلا دروازه‌های : آسمان بیابان ، پیمان ، نام ، کدام ، جوان و نظایر آن (۳) ویا در زبان گفتاری کابل دروازه‌های آنجا (اونجه) ، آن‌ها (اونها) .

۳ - ابدال مصوت پایینی کوتاه (فتحه) به میانی کوتاه از نوع خود

یعنی (کسره) :

این گونه ابدال هنگامی صورت می‌گیرد که مصوت (فتحه) در پایان واژه به شکل (ه) مختلفی در نواختار آمده باشد (۴) باید گفت که (ه) مختلفی اینجا واژه هم‌وازه‌ها را در بر خشی از لهجه‌ها این مصوت که از جمله مصوت‌های پایینی و کوتاه بوده به مصوت کوتاه میانی از ردیف خود یعنی جلوی تبدیل میشود ، مثلا در لهجه تهرانی در واژه‌های دسته ، بنده ، خوشه ، خانه و امثال آن واكهای قبل از (ه) آخر مکسور، خوانده و گفته میشود .

همین مصوت پایینی کوتاه (فتحه آخر) در برخی از لهجه‌ها به مصوت پایینی دراز یعنی (آ) عوض میشود ، چنانکه در لهجه منجی (ه) مختلفی به مصوت (آ) تبدیل میگردد مثلا در کلمه‌های پخته و پختا ، پنجره و پنجره ، قلبه و قلبا و ازین قبیل (۵)

۴ - ابدال مصوت (و) مجهول به (و) معروف :

شکل نوشتاری (و) از سه واکنمایندگی میکند : یکی مصوت بالای ، دراز و عقبی یعنی (و) معروف که در همه لهجه‌های زبان دری جز در بعضی از موارد خاص شکل اصلی خود را نگهداشته

و قابل تلفظ است ، مثلا در واژه‌های : زود ، نمود ، سرود ، آلو ، جا دو و غیره .

دوم ، مصوت میانی دراز و عقبی یعنی (و) مجهول که این (و) نسبت به (و) معروف کوتاه تر و به شکل اشباع ضمه گفته میشود ، مثلا در کلمه های : کوه ، توپ ، انبوه دوپست شور و نظایر آن همین مصوت در لهجه های قدیمی زبان دری هم به گونه مشخص خود وجود داشته و تلفظ آن رعایت میشده است و امروز هم در زبان دری زبان گفتاری کابل تلفظ آن رعایت شده از آن پاسداری صورت گرفته است ، اما در برخی از لهجه ها مثلا بعضا در لهجه هرات و به صورت همه گانی در لهجه تهران مشخصه بارز خود را از دست داده به شکل (و) معروف ادا میشود البته آنها به حیث وضوح ادا و روشن ماندن طرز تلفظ واژه ، مثلا (و) در لهجه تهران در این واژه ها یکسان و همگون و به صورت (و) معروف ادا می شود : مز دور ، دور ، زود ، اندوه ، کوه ، توپ و غیره .

سوم ، مصوت ضمه به شکل او معدوله ، این مصوت همواره به دنبال واك صامت (خ) قرا رگیرد و نظر به واكهای ما بعدش مشخصه صوتی آن تغییر نماید ، چنانکه اگر ماقبل ((د، ر، ز، ش، ن)) آید به شکل مصوت کوتاه میانی یعنی (ضمه) ادا شود، مثلا در کلمه های خور، خورد ، خورشید ، خود ، خوش ، خوزستان ، آخوند و غیره و اما هرگاه قبل از مصوت ((ی)) یعنی یا ی مجهول یا ((آ)) یعنی الف ممدوده آید آنگاه به حیث نیم مصوت باواك ماقبل خود یعنی ((خ)) به شکل صامت مرکب ادا شود ، مثلا خویش ، خواست و غیره (۶) .

البته در این صورت پاسداری از تلفظ درست این واك باعث رفع اشتباه از کلمه های مشابه به گرد که در واقع دارای معانی مختلف اند . مثلا واژه های : خوار و خار ، خواست و خاست خوان و خان ... همچنان بعضا و او مجهول به علت کوتاه تلفظ شدن واژه به ضمه تبدیل میشود و این گونه تحول رانیز در بعضی از تحقیقات دستوری ، کاهش و مخفف شدن گفته اند که در واقع ابدال مصوتها

صورت گرفته است ، مثلا در واژه‌های هوشیار و هشیار ، کوه و که ، اندوه و اندوه... .

۵ - ابدال مصوت (و) معروف به (و) مجهول : این گونه ابدال در بخشی از لهجه‌های کاپیسا دیده می‌شود و آن چنان است که درواژه - های دارای (و) معروف بعضاً نسبت ملایمت در گفتار ، این مصوت به (و) مجهول تبدیل می‌شود ، مثلاً در کلمه‌های بوت ، زود ، خوب... و از همین قبیل است تلفظ کلمه‌های موی ، روی ، خوی ... که با (و) مجهول هم گفته می‌شود .

و بعضاً (و) معروف نسبت کوتاه می در تلفظ به مصوت میانمی کوتاه از ردیف خودش یعنی عقبی تبدیل می‌شود مثلاً در واژه بود و (بد) به ضم اول و یا درواژه‌های آمیخته (مرکب) نسبت کوتاه می تلفظ این مصوت به مصوت ضمه بدل می‌گردد، چون در واژه‌های دوراهی ، دوکار ، هندوستان و غیره .

۶ - ابدال مصوت (ی) مجهول به (ی) معروف :

مصوت یا ی معروف یکی از مصوت‌های دراز و با لای است شکل تلفظی آن در همه لهجه‌های دری یکسان و همگون است ، مثلاً درواژه‌های : زمین ، شیر (لبن) ، نیز ، کمین ، زیست ، زین ، دی (دیروز سی و غیره .

و اما (ی) مجهول یکی از مصوت‌های میانی جلوی از نوع دراز آن است این مصوت نسبت به یا معروف کوتاه‌تر ادا می‌شود ، چون درواژه‌های بید ، سفید ، میز ، بیگانه ، زیبا ، همیشه و نظایر آن .

این مصوت در لهجه‌های قدیمی زبان دری وجود داشته و تلفظ آن در لهجه معیاری دری نگهداری شده است ، حال آنکه در بعضی از لهجه‌های این زبان مثلاً در لهجه تهران تلفظ آن تغییر کرده همگون با یا ی معروف تلفظ گردد (۷) در لهجه معیاری دری در تلفظ واژه -

های شیر (حیوان معروف) و شیر (لبن) ، سیر (وزن مخصوص) و نیز مقابل گرسنه و سیر (گیاه معروف) و نیز زیر (مقابل سر) و زیر (مقابل بر) به صورت عادی تفاوت وجود دارد ، حال آنکه در لهجه تهران

این فرق از میان رفته است ، پس باید این پاسداری را حفظ کرد . بعضا هم یا ی مجهول دروازه جهت کوتاهی تلفظ به مصوت کسره تبدیل میگردد ، مثلا در کلمه های بیرون و برون ، جیت و جت و ...

۷ - ابدال مصوت کسره و ضمه یکی به جای دیگر :

در برخی از لهجه ها از زبان دری با ارتباط به واکهای ماقبل و مابعد آن و یانسبت همگون و نا همگون شدن هجاها که بعدا مورد بحث قرار میگیرد این دو مصوت یکی به جای دیگری می آید ، مثلا ابدال مصوت کسره به ضمه دروازه های ستاره و ستاره به ضم اول (، برو و برو (به ضم اول) و یاد در لهجه شغنی حاکم (به ضم کاف) و پسند (به ضم اول) (۸)

همچنان در برخی از موارد و بعضی از لهجه ها بر عکس مصوت ضمه به کسره تبدیل میشود مثلادر واژه های کجا ، شش (ریه) ، دنیا ... (به ضم اول که بعضا به کسره اول گفته شود) و در برخی از لهجه ها مصوت ضمه نسبت فشار زیاد به مصوت دراز میانی و با لایی ازهما نردیف یعنی (و) که عقبی و گرد است تبدیل میشود ، مثلا در بخشی از لهجه های تاجیکی هزاره گی چون واژه های هیزم و هیزوم ، مردم و مردوم (۹) ...

در اینجا و در اینگونه ابدال موجودیت واك ضمه ساز بعدی یعنی (م) نیز مؤثر است ، به همین گونه بعضا مصوت کسره و یا ی مجهول با هم عوض میشوند ، مثلادر واژه های که وکی ، چه و چی (۱۰) خمچه و خیمچه ، نوشته و نوشته (۱۱) .

دوم - دگرگونی تلفظ واژه هادراتر همگون شدن و نا همگون شدن مصوتها دروازه :

۱ - ناهمگون شدن مصوتها : بعضا در زبان دری دروازه های چند هجایی بنابر تاثیر مصوت یک هجا مصوت ماقبل و یا مابعد آن دگرگون میشود ، این دگرگونی مصوتها در واژه های اصیل و دخیل خیلی زیاد است .

ناهمگون شدن مصوتها در هجاها (دسیمیلیشن) برای سهولت در ادای واژه و روشن تلفظ شدن همه هجا های کلمه میباشد ، مثلا درواژه آتش که متشکل از دو هجا است و در هر دو هجا مصوت پایینی است پس جهت واضح ماندن تلفظ کلمه در هجای دوم مصوت پایینی جای خود را به مصوت میانی میدهد و گفته میشود : آتش (به کسر دو م) از همین قبیل است کردار (به فتح و به کسر اول) ، زبان (به فتح و به ضم اول)

همچنان درواژه های دخیل چنین ناهمگونی مصوتها در باب مفاصل صورت میگیرد ، در این گونه واژه ها که چار هجایی اند سه هجای اخیر دارای مصوت پایینی است چون تلفظ آن برای دری زبانان مشکل است از آنرو در هجای وسطی به جای مصوت پایینی فتحه ، مصوت میانی کسره قرار میگیرد و گفته میشود : ملا - حظه ، مذاکره مباحثه مناقشه ، مبارزه ، مکالمه و غیره (به کسر سوم) همچنان مورد دیگر ناهمگونی سازی مربوط میشود به وزن ((فعالت)) ، در این گونه واژه ها هر سه هجا دارای مصوت همگونی یعنی پایینی اند ، پس جهت سهولت در تلفظ ، دری زبانان مصوت هجای اول رانا همگون میسازند یعنی به جای مصوت پایینی مصوت میانی از همان ردیف یعنی جلوی می آورند ، مثلا در کلمه های : قناعت ، صداقت ، حقارت ، شجاعت و غیره که به فتح اول اند و به کسر اول گفته می شوند .

۲ - همگون شدن مصوتها :

در زبان دری بعضا در واژه های چند هجایی که دارای مصوت های ناهمگونی اند یکی از مصوتها به مصوت دیگر آن همگون میشود یعنی به مصوت هم نوع آن هجا عوض میگردد ، این همگون شدن مصوتها یکی از بنابر تاثیر يك هجا بر هجا دیگر کلمه صورت میگیرد و به منظور وضوح تلفظ واژه و سهولت در طرز ادای آن میباشد .

همگون شدن مصوتها دو نوع است یکی کامل که در هر دو هجا مصوتها از يك گونه میشود، مثلاً در كلمه (پدر) به کسر اول و پدر (به فتح اول) که در صورت دوم در هر دو هجا مصوت فتحه قرار دارد، یا واژه شکست به فتح دوم و شکست به کسر دوم، که در دو مصوت هم نوع و کسره می باشد، و یا سبک به فتح اول و سبک به ضم اول که شکل دوم هر دو هجا دارای يك مصوت یعنی ضمه اند.

نوع دیگر همگون شدن مصوتها به شکل ناقص صورت میگیرد و آن چنان است که در واژه های چند هجایی مصوتها به صورت کامل و مطلق همگون نمیشوند بلکه به هم ردیف و نزدیک به یکدیگر در می آیند، مثلاً در واژه دماغ به کسر اول که متشکل از دو هجا بوده نخستین دارای مصوت میانی و دو می دارای مصوت پایینی است و در صورت تلفظ آن واژه به شکل دماغ به فتح اول، مصوتها ی هر دو هجا از نوع پایینی می شود.

از همین قبیل است همگون شدن مصوتها در واژه های ذیل، آنهم به صورت ناقص:

زمین به فتح اول دارای دو هجا و مصوتهای پایینی و بالایی، و زمین به کسر اول دارای مصوتهای میانی و بالایی یعنی نزدیک بهم.

یا: شکور (به فتح اول)، دو هجا و مصوتهای پایینی ناگردد عقبی و بالایی، گرد، جلوی و شکور (به ضم اول) دارای مصوتهای میانی، گرد، عقبی و بالایی، گرد، عقبی

یا: بگو (به کسر اول)، دو هجا و مصوتهای میانی ناگردد جلوی و میانی گرد عقبی، و بگو (به ضم اول) دارای مصوتهای میانی گرد عقبی و میانی گرد عقبی، البته اولی بازو دو می بسته.

و یا وجود به فتح اول، متشکل از دو هجا و مصوتهای پایینی - ناگرد و بالایی گرد، و وجود به ضم اول دارای مصوتهای میانی گرد و بالایی گرد و غیره.

سوم - دگر گونی تلفظ واژه ها بنا بر کاهش مصوتها ی مر کب به يك مصوت:

در زبان دری بعضاً برخی از مصوتها ی مر کب (دفتانگها) که متشکل از يك مصوت و يك نیم مصوت در هجای واحد میباشند، تحول میکنند. و آن چنان است که آن مصوت مر کب به يك مصوت کاهش می یابد.

این دگر گونی يك تحول طبیعی و عادی در زبان دری میباشند که برای سهولت در تلفظ صورت می گیرد.

یکی از این گونه تحول عبارت از آمدن مصوت واو مجهول است به جای مصوت مر کب (او) به فتح اول، آنهم در زبان گفتاری کابل، مثلاً در کلمه روشن (به فتح اول و واو نیم مصوت) و روشن باواو مجهول، نوبت (به فتح اول و واو نیم مصوت) و نوبت باواو مجهول.

از همین قبیل است: موسم به فتح اول و موسم باواو مجهول، تو به به فتح اول و تو به باواو مجهول
این تحول در لهجه تهران به گونه دیگر است یعنی آنجا این مصوت مر کب به واو معروف کاهش می یابد و گفته میشود: روشن، نوبت، تو به و غیره (باواو معروف).

همچنان در لهجه معیاری دری مصوت مر کب «دفتانگ» «آی» و «ای» به فتح اول، به يك مصوت یعنی یا ی مجهول تحول میکند و این دگر گونی نیز يك تحول عادی در این لهجه میباشند مثلاً درواژه های دایزنگی و دایکندی «آی» در هجای اول به مصوت «ی» مجهول کاهش می یابد و نیز درواژه های پیوند، شیخ (هر دو به فتح اول و یا ی نیم مصوت) مصوت فتحه و یا ی نیم مصوت به يك مصوت یعنی ی (مجهول تحول میکند و گفته میشود: پیوند، شیخ) هر دو با یا ی مجهول

همچنان واژه های امید (به فتح دوم) و جاوید (به فتح سوم) در اثر

این گونه تحول امروز بایای مجهول تلفظ میگردد، البته بعضاً هم بهمان شکل مصوت مرکب ادا میگردد که آن خود يك نوع پاسداری از شکا، اصلی واژه میباشد باید گفت که در لهجه معیاری دری عده محدودی از این گونه مصوتها ی مرکب به صورت همه گانی به مصوت یای معروف تبدیل شده است از قبیل:

ضیق به فتح اول و ضیق به یای معروف (۱۲)

یا : قیمة بافتح اول و قیمة بایای معروف (۱۳)

این مصوت های مرکب در لهجه تهرانی همه بایای معروف کاهش می یابد بنابراین واژه های جاوید، پیرامون، امید و غیره در آن لهجه بایای معروف ادا میگردد.

چهارم - دگرگونی تلفظ واژه ها در اثر تقلیب مصوتها :

در زبان دری برخی از مصوت های آغازی مخصوصاً مصوتها ی الف مفتوح، الف مکسور و الف مضموم در صورت وقوع در ماقبل بعضی از صامت های سایشی و یا انسدادی دارای دمیده گی (۱۴) جای خود را با آن صامت عوض میکنند یعنی مقلوب میشوند آنهم گاهی بدون تبدیل شدن مصوت و گاهی با تبدیل شدن يك مصوت به مصوت دیگر.

علت آنهم این است که هجای بسته مساعد به باز شدن به هجای باز تبدیل میگردد، در این گونه تحول تلفظی واژه ها، مصوت الف مکسور و الف مضموم بدون عوض شدن جای خود را باصامت تغییر میدهند، مثلاً در واژه های: استاد (به کسر اول) و استاد (به کسر اول)، اشکم و شکم (هر دو به کسر اول)، اکنون و کنون (هر دو به ضم اول)، شتر و اشتر (هر دو به ضم اول) ...

و اما مصوت الف مفتوح در موقع تقلیب به مصوت کسره عوض میشود، مثلاً در واژه های:

افکنند (به فتح اول) و فکنند (به کسر اول)، افکار (به فتح اول)

وفکار (به کسر اول) ، از همین قبیل است : افسانه و فسانه ، افسون و فسون (از) و (ز) و....

پنجم - دگر گوئی تلفظ واژه هادر اثر افزایش مصوت در میان صامت‌های مرکب :

وآن چنان است که در بعضی از واژه ها ، که دارای صامت مرکب (کلستر) انجام می باشد از این که ادای صامت بعضاً مشکل است بنا بران جهت سهولت در تلفظ میان صامت مرکب انجام واژه يك مصوت قرار میگیرد و باعث شکستن صامت مرکب میگردد ، بدون آنکه در معنا تغییری وارد آید .

باید گفت که هر صامت مرکب انجامی قابلیت پذیرش مصوت را داشته نمی باشد بلکه این افزایش يك مصوت در شکستن صامت مرکب ، در زمینه های مشخص و تحت ضوابط خاصی صورت می گیرد بدینگونه :

صامت‌های مرکب انجام واژه در این موارد قابلیت پذیرش مصوت را ندارند یعنی نمی شکنند.

۱ - هر گاه از نگاه آوا همگون و متشکل از دو صامت بی آوا بوده صامت دومی آن انسدادی باشد، مثلاً در این واژه ها :

گفت ، افق ، شست ، جست ، دوخت ، سوخت ، دست ، بخت ، سخت ، کشت ، رشت ، اسپ ، چسپ ، عشق ، اشک ، رشک ...

۲ - هر گاه از نگاه آوا همگون و متشکل از دو صامت با آوا بوده صامت دومی انسدادی باشد ، چون در کلمه های :

خورد ، مرد ، فرد ، بند ، سمنده ، قند ، پسند ، جنگ ، بنگ ، لنگ ، مرگ ، سترگ ، فرق ، شرق ، فرخ ، رفع

۳ - هر گاه از نگاه آوانا همگون و متشکل از يك صامت با آوا و يك بی آوا ی انسدادی باشد ، چون : ترك ، درك ، شرق ، فرق ، زرق ،

۴- هر گاه متشکل از يك صامت با آوا یا بی آوا و يك نیم مصوت (و) باشد که با آوا میباشد ، مثلاً در واژه های : سهو ، هجو ، سرو ،

نحو ، دلو

به صورت همه گانی صامتهای مرکب انجام می که مختوم به صامت انسدادی و یا بعضاً نیم مصوت باشند در تلفظ قابلیت پذیرش مصوت رادر میان خود ندارند .

و اما صامتهای مرکب انجام واژه در این موارد قابلیت پذیرش يك مصوت رادر میان خود دارند:

۱ - هر گاه از نگاه آوا همگون و متشکل از دو صامت با آوا بوده صامت دومی آن غیر انسدادی باشد مثلاً در کلمه های :

هزل ، خضر ، زجر ، ابر ، صبر ، عمر ، طبل ، حمل ، علم ، ظلم ، نظم ، نرم ، گرم ، شرم

۲ - هر گاه از نگاه آوا ناهمگون و متشکل از يك صامت بی آوا و يك صامت با آوا ی غیر انسدادی باشد ، چون در واژه های :

چشم ، خصم ، نسل ، فکر ، صفر ، بخل ، ظهر ، شکل ، سحر ، فصل ، قفل

به صورت عموم صامت مرکب انجام واژه هنگامی که مختوم به صامت غیر انسدادی باشد در تلفظ قابلیت پذیرش يك مصوت را در خود دارد ، البته نوع مصوتی که در چنین صامت های مرکب افزوده می شود ارتباط دارد به نوع مصوت خود هجا ، بدین معنی که اگر هجای دارای صامت مرکب ، مصوت جلوی ، ناگرد و کوتاه از نوع پایینی و یامیانی داشته باشد در صامت مرکب مصوت جلوی ، ناگرد و کوتاه از نوع میانی افزوده میشود و هر گاه در هجای دارای صامت مرکب مصوت عقبی گرد و کوتاه از نوع میانی وجود داشته باشد در صامت مرکب همان مصوت افزوده شود .

با افزایش يك مصوت در صامت ، مرکب می شکنند و بدینگونه يك هجابه دو هجا جدا میگردد چنانکه در مثالهای فوق دیده میشود .

یادداشتها و منابع

۱- ابو علی ابن سینا بلخی، مخارج الحروف ، ترجمه خانلری ، بنیاد فرهنگ ، ۱۳۴۸ ، ص ۸۲ .

۲ - ناظمی حسن ، دستور نو ، چاپ سوم ، ۱۳۴۳ ، صص ۹۸ -

- ۳ - عابدی عثمانجان ، لهجه‌دري پروان ، اکادمي علوم افغانستان ، ۱۳۶۱ ، ص ۷ ، زبان تاجيکي ما وراء النهر ، ۱۳۶۱ ، اکادمي علوم افغانستان ، ۱۳۶۰ ، ص ۸ ، بدخشي شاه عبدالله ، قاموس بعضي زبانها و لهجه هاي افغانستان ، پشتو تولنه ، ۱۳۳۹ ، ص ۲۲۱ .
- ۴ - (هم نوشتاري در دري از دو واك (فونيم - واحد صوتي) نماينده گي ميکند ، يکي هاي ملفوظي که از جمله واکهاي صامت است و آن هم در آغاز ، هم در ميانه و هم در پايان واژه مي آيد ، مثلا در کلمه هاي : هيچ ، مهر ، انبوه ، گاه ، وهمچنان در ماقبل آن در هجا مي-تواند مصوتهاي فتحه ، ضمه ، کسره والف ممدوده باشد ، چون : به به ، انده (اندوه) ، گره ، دانشگاه.....
- و ديگر هاي غير ملفوظي يا مختفي است که از گونه مصوتها بوده و تنها در آخر واژه قرار ميگيرد و بيا نگر مصوت فتحه است
- ۵ - بدخشي شاه عبدالله ، قاموس بعضي زبانها و لهجه هاي افغانستان ، پشتو تولنه ، ۱۳۳۹ ، ص ۳۶ ، ص ۱۹۴ ، ص ۲۲۵ .
- ۶ - عابدی عثمانجان ، لهجه‌دري پروان ، اکادمي علوم افغانستان ، ۱۳۶۱ ، ص ۱۶ .
- ۷ - باطنی رضا ، کلمات تيره وشغاف ، مجله سخن ، دوره (۲۶) ، شماره (۲) ، ص ۲۶۴ .
- ۸ - بدخشي شاه عبدالله ، قاموس بعضي زبانها و لهجه هاي افغانستان ، ۱۳۳۹ ، ص ۷۲ ، ص ۸۱ .
- ۹ - زبان تاجيکي ما وراء النهر ، اکادمي علوم افغانستان ، ۱۳۶۰ ، ص ۹ .
- ۱۰ - اوستا مهر داد ، روش تحقيق در دستور زبان فارسي ، ۱۳۴۸ ، ص ۱۰۷ .

- ۱۱- زبان تاجیکی ماوراء النهر، ۱۳۶۰، صص ۸- ۹ .
- ۱۲- ضیق به فتح اول است، کلمه عربی به معنای تنگ، تنگ شدن، سختی «منتخب، غیث اللغات، فرهنگ عمید» .
- ۱۳- قیمة به فتح اول کلمه ترکی به معنای گوشت خورد کرده «منتخب، مویذ الفضلا، برهان قاطع» .
- ۱۴- مجموعه مقالات چارمین کنفره تحقیقات در زمینه ادب و فرهنگ، به کوشش محمد علی صا دقیا ن، ج ۱، ۱۳۵۳، صص ۲۸۷ .

نکته

کم بختی هنر مند نقص هنر نباشد
 گردشته نارسا شد عیب گهر نباشد
 خود را چنان که هستی بنما به عیب جوان
 چون پرده بی نداری کس پرده در نباشد
 (کلیم)

واصف باختری

واژه‌نامه عروض و قافیه

(۲)

رمل (ع) - در لغت به معنای باران اندک، افزونی در چیزی و نیز به معنای بوریافتن آمده است .
گفته اند :

که چون وتد های ارکان این بحر را دو سبب در میان گرفته است آن را رمل نامیده اند .

گروهی از پژوهشگران بر آنند که رمل برگرفته شده از رملان (گونه یی دویدن شتر) است و چون در این بحر سببهای خفیف فراوان است و با شتاب خوانده میشود آنرا رمل نامیده اند .

رمل مثنی سالم - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن :

مگر گنه باشد که مردم بر ندادند از تو دیده

در همه گیتی نمائند غیر کورا ن بیگناهی

(شهریار)

رمل مثنی مقصور - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن :

صبح خیزان کا ستین بر آسمان افشانده اند
پای کوبا ن دست همت بر جهان افشانده اند
(خاقانی)

رمل مثنی محذوف - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن :
غنچه گی ها یت نصیب دیده بیدل مباد
چشم آن دارم که تا بینم گلستا ن بینمت

(بیدل)

ید داشت : مصراع نخستین مقصور و مصراع دومین محذوف
است و عروضیان این را روا می دانند.
نمونه یی دیگر که هر دو مصراع آن محذوف است:

ای بهار ستا ن اقبال ای چمن سیما یت
فصل سیردل گذشت اکنون به چشم ما یت

(بیدل)

نمونه یی از شعر امروز در یکی از شاخه های همین وزن :
در خلوص بیمنای سایه های سبزه
می برد در گیسوانش دست دست باد
با زوانش ساقه های ترد نیلوفر
می تند بردار دیوار تن من پاک
گر می ناب بها را ن هماغوشی

(پرویز خایفی)

رمل مثنی مخبون : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن :
سر این سبزه چه نغز است گل روی تودید ن
به کنار تو نشستن ، ز قفای تو دو یدن

(توللی)

رمل مثنی مخبون محذوف - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن :
در ازل پر تو رو یت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

(حافظ)

رمل مثنیٰ مخبون مقصور - فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات :
بیدلان چند خیال گل و شمشاد کنید

خون شوید آن همه کز خود چمن ایجاد کنید

(بیدل)

رمل مثنیٰ مخبون مقطوع مسبغ - فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن :
ساکنان حرم سر عفاف ملکوت
بامن راهنشین بادۀ مستانه زدند

(حافظ)

نمونه‌ی از شعر امروز در یکی از شاخه‌های همین وزن :
خانه دوست کجاست ؟

در فلق بود که پرسید سوار

رهگذر شاخه‌ی نوری که به لب داشت به تاریکی شنها بخشید
وبه انگشت نشان داد سپیداری و گفت :

نرسیده به درخت ...

(سهراب سپهری)

رمل مثنیٰ مشکول - فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن :

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم

(جلال الدین محمد)

نمونه‌ی از شعر امروز در یکی از شاخه‌های همین وزن :

- به کجا چنین شتابان ؟

گون از نسیم پرسید

دل من گرفته زین جا

هوس سفر نداری

زغبار این بیابان

سفرت به خیر ! اما تو و دوستی خدا را

به شگوفه‌ها به باران

برسان سلام مارا

(شفیعی کدکنی)

رمل مسدس سالم - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن :

ای نگارین روی دلبرزان ما یی
رخ مکن پنهان چو اندر جان مایی

رمل مسدس مقصور - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن :

نقد شاعر در خور بازار نیست
نان به سیم نستر ن نتوان خرید

(اقبال)

رمل مسدس محذوف - فاعلاتن فاعلاتن فاعلان :

شاد باش ای عشق خوش سودای ما
ای طیب جمله علت های ما

(جلال الدین محمد)

رمل مسدس مخبون محذوف - فاعلاتن فعلا تن فعلن :

کاشکی جز تو کسی دا شتمی
یا به تود ستر سی داشتمی

(خاقانی)

رمل مسدس مخبون مقصور - فاعلاتن فاعلاتن فعلات :

هر که را روی خوش و موی نکوست
مرده وزنده من عاشق او ست

(ایرج میرزا)

روی (ق) - روی را ازروا گرفته اند و روا به معنای ریسمانی است که پای شتر را با آن بندند و در اصطلاح آخرین حرف اصلی قافیه را روی نامند، مانند حرف (د) در واژه های «خرد» و «نگردد» در این بیت فردوسی :

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه بر نگردد

روی بر دو گونه است :

۱ - روی مقید - اگر روی ساکن و به حرف پیش از خود

بسته باشد آنرا مقید می نامند .

۲ - روی مطلق - اگر روی ساکن باشد و پس از آن که حرف وصل بدان پیوند متحرک گردد آنرا مطلق میگویند.

اگر حرفی از حروف قافیه به روی نپیوندد، روی را مقید مجرد مینامند و اگر حرفی از حروف قافیه به آن پیوند یابد، مقید را به آن حرف نسبت میدهند، به گونه مثال: مقید به تاسیس، مقید به دخیل و مانند اینها.

اگر به روی مطلق تنها حرف وصل پیوسته باشد آنرا مطلق مجرد مینامند و اگر حرف دیگری از قافیه بدان پیوندد روی مطلق را به آن حرف نسبت میدهند، به گونه مثال: مطلق به خروج، مطلق به مزید و مانند اینها. حرف پیش از روی پنج است: تاسیس، دخیل، ردیف اصلی، ردیف زاید و قید که با خود روی شش حرف می-شوند. بنا بر این قافیه را برپا یه ویژه گیمهای روی مقید به یکی از این شش نام یاد میکنند.

۱ - مقید مجرد:

سخن همچو جان ز آن نگردد گهن

که فرزند جان است شیرین سخن

۲ - مقید به تاسیس:

سلام علی دارا م الکوا عب

بتان سیه چشم عنبرذوا یب

۳ - مقید به تاسیس و دخیل:

چشم بدت دورای بدیع شمایل

ماه من و شمع جمع و میرقبا یل

۴ - مقید به ردیف مفرد:

نه آنک آید ایدر بماند دراز

نه آنرا که رفت آمدن هست باز

۵ - مقید به ردیف مرکب -

هر که آمد عمارتی نو ساخت

رفت و منزل به دیگری پرداخت

۶ - مقید به قید -

چنین است رسم سرای سپنج

یکی زو تن آسان و دیگری به رنج

(ز)

زحاف (ع) - جمع زحف و زحف در لغت به معنای دور افتادن از اصل است. در اصطلاح عروض افزونی‌ها و کاستی‌هایی را می‌گویند که در افا عیل رخ میدهند، مانند اذاله، اسباغ، بتر، تخنیق، ثلم، جب، جحف، جدع، حذذ، خبن، خرب، خرم، رفع، زلسل، سلخ، شتر، شکل، صلح، طمس، عجز، قبض، قصر، قطع، کشف، کف، نحر، وقف و هتم و غیره... بحری را که در آن زحاف واقع نمیشود سالم میخوانند.

زلل (ع) - در لغت به معنای لاغری پای و در اصطلاح عروض آنست که در مفا عیلین خرم و هتم یکجا صورت گیرد و از آن فاع به جا بماند.

(س)

سبب (ع) - واژه دو حرفی را در عروض سبب مینامند و بر دو گونه است.

۱ - سبب خفیف که حرف دو م آن ساکن است، مانند شب و تب و به این شکل نشان داده میشود: ۱۰

۲ - سبب ثقیل که از دو حرف متحرک و یک حرف ساکن پدید می‌آید، مانند همه و رمه و نشانه آن دو صفر و یک الف است - ۱۰۰

سریع (ع) - وزن سالم این بحر مستفعلن مستفعلن مفعولات است و سخنوران زبان دری آن را به کار نگرفته‌اند. گفته‌اند که چون در این بحر شماره سببها بیشتر از تعدادهاست و خواندنش آسان است آن را سریع نامیده‌اند.

سریع مسدس مطوی موقوف - مفتعلن مفتعلن فاعلات :

شعر دری گشت زمن نامجوی یافت از آن شاعر و شعر آبروی

(بهار)

سریع مسدس مطوی مکسوف - مفتعلن مفتعلن فاعلن :

قدرت صد لشکر شمشیر زن کم بود از ناله یک پیر زن

(نظامی)

سلخ (ع) - حذف (لا) و (تن) وساکن ساختن (ع) در فاع لا تن که فاع به جا میماند .

سناد (ق) - در لغت به معنای ناهمگو نی و در اصطلاح ناهمگو نی ردف است خواه اصلی یا شدخواه زاید مانند :

شهریا ر اندر پی او اسپ تاخت تا که اورا در بیابا نی پیا فت
یاد داشت - شاعران عرب در ردف اصلی اختلاف (و) و (ی) را روادا-
نسته اند . چنانکه عجول را باقتیل و عنود را بارشید قافیه سا -
خته اند .

(ش)

شایگان (ق) - رك به ایطاء
شتر (ع) - در لغت به معنای برگشته گی پلك و در اصطلاح حذف
(م) و (ی) از مفاعیلن است که فاعلن به جا میماند .
شکل (ع) - حذف (الف) و «ن» از فاعلاتن است که فعلات به جا
میماند و حذف (ن) و (س) از مسرتفع لن که متفعل میماند و به جای
آن مفاعل میگذارند .

(ص)

صدر (ع) - رکن اول مصراع نخستین را صدر می نامند .
صلم (ع) - در لغت به معنای بریدن گوش و در اصطلاح حذف
وتد مفروق است ، چنانکه از مفعولات مفعو میماند و به جای آن فع
لن میگذارند .

(ض)

ضرب (ع) - ر.ك به عجز .

(ط)

طویل (ع) - در عروض تازی و دری نام یکی از بحر ها است
برو ز ن فو لن مفا علین فعولن مفا علین . سخنوران زبان
دری این وزن را بسیار کم به کار گرفته اند .
بحر طویل سالم - فو لن مفاعیلن فعولن مفا علین .

چه گویم نگارینا که با من چهارکردی

قرارم ز دل بردی ز صبرم جداکردی

گروهی از عروضیان و زندیگری را که از شاخه‌ها بی‌بهره است و در هر مصراع آن چندین بار (فاعلا تن- فعلا تن) تکرار می‌شود و در ازای مصراعهای آن بیشتر از درازای عادی مصراع - عپای شعر دری است، بحر طویل مینا مند.

نمونه‌هایی از عصمت بخاری که در هر مصراع آن نه بار فعلا تن آمده است:

میکشد تر کجما ندار مسلمان کش جادوی تو چون کافر مست از
مژه بر هر جگری تیر بلارا

تا کشد زار و به هم برزده و مست و سنان خورده و مجروح و دل
آزرده و افکار و جگر سوخته ما را

اما گروهی دیگر این پنداشت را ناروایی انگارند و بر آنند که شعر بالادر بحر رمل مخبون شانزده رکنی سروده شده است.

طی (ع) - در مستعلن حذف فراء است که مستعلن میماند و به جای آن مفتعلن میگذازند. در مفعولات حذف (واو) است که مفعولات میماند و به جای آن فاعلات می‌گذارند.

(ع)

عجز (ع) - در لغت به معنای دنیا له چیزی آمده است و در اصطلاح عروض رکن آخر مصراع دوم راعجز مینا مند.

عروض دانش شناخت و زنده‌ی شعر است. پایه گزار این دانش ابو عبدالرحمان خلیل بن احمد البصری الفراهیدی است. او در حدود سال صد هجری قمری زاده شده و میان سالهای ۱۷۰ و ۱۷۵ هجری قمری زنده‌گی را بدرد گفته است.

درباره معنای واژه عروض - پژوهشگران را اندیشه همسان نیست. گروهی بر آنند که این دانش را از آن رو عروض خوانده‌اند که معروض علیه شعر است: (یعنی شعر را بر آن عروض کنند تا

موزون ازنا موزن شناخته شود و آن فعلی است به معنای مفعول.))
 عده یی دیگر گفته اند که عرو ض به معنای چوبی باشد که ((خیمه
 بدان قایم ماند و چون قوام بیت به آخرین بخش مصراع نخستین
 است این بخش را مجازاً عرو ض نامیده اند و سپس این کلمه بر اساس
 تسمیه کل به اسم جزء بر علم اوزان شعر اطلاق گردیده است .

گروهی را پنداشت اینست که عرو ض در زبان تازی به معنای
 ماده شتر سرکش است و دانش اوزان شعر را از آن رو عرو ض
 نامیده اند که باید شاعر بر آنها چیره شود و آنها را م خود سازد.
 و نیز گفته اند که العرو ض از القاب شهر مکه است و چون خلیل بن
 احمد این دانش را در مکه پدید آورد نام آنرا عرو ض نهاد .

بدانسان که معنای واژه عرو ض از آغاز به درستی روشن نبوده
 است ، چگونگی پایه گزار ی این دانش نیز آن گونه که با یسته
 است آشکار نیست . همه پژوهشگرانی که پیروان زنده گی خلیل
 و چسانی پایه گذار ی عرو ض سخن رانده اند بر آنند که در زبان
 تازی پیش از او هیچکس در باب وزن شعر و بنیاد های آن کاری
 انجام نداده است و حتی عده یی نو آوری او را از مقوله روان بینی
 و الهام شمرده اند که این خلکان از این شمار است .

بیرونی یگانه دانشمندی است که در اصلت نو آوری خلیل
 بن احمد تردید روا داشته است . او در کتاب ((تحقیق ما للهند))
 هنگام بررسی نهاد های وزن شعر هندی چند بار به امکان بهره
 جو یی خلیل بن احمد از عرو ض هندی اشاره هایی کرده و همسانی
 های را میان عرو ض هند و عرو ض تازی نشان داده است .

عرو ض (ع) - رکن آخر مصراع نخستین را نیز عرو ض نامند .

(غ)

غریب (ع) ر.ک به جدید

(ف)

فا صله (ع) - ازار کانه عرو ضی و برد و قسم است .
 ۱ - فا صله صغرا - کلمه چهار حرفی است که سه حرف

اول آن متحرک و حرف آخرین آن ساکن باشد مانند برود. نشانه آن سه صفر و یک الفاست - ۱۰۰۰

۲ - فاصله کبری - کلمه پنجم حرفی است که چهار حرف اول آن متحرک و حرف آخر آن ساکن باشد، مانند بپر مش. نشانه فاصله کبری چهار صفر و یک الفاست: ۱۰۰۰۰

فروع (ع) - پاره‌یی از افاعیل فروعی دارند که اینک بر خسی از فروع افاعیل عمده را نام می‌گیریم:

الف - فروع فاعلاتن:

- ۱ - فاعلیان
- ۲ - فعاتن (به حرکت عین)
- ۳ - فاعات (به ضم تاء)
- ۴ - فعلات (به حرکت عین و ضم تاء)
- ۵ - فاعلن
- ۶ - فاعلان
- ۷ - فعلان (به حرکت عین)
- ۸ - فعلمن (به سکون عین)
- ۹ - فعلمن (به سکون عین)
- ۱۰ - فعل (به حرکت اول و دوم)
- ۱۱ - فع

ب - فروع مستفعلن:

- ۱ - مستفعلن
- ۲ - مفاعلمن
- ۳ - مفاعلان
- ۴ - فعلمن (به کسر عین)
- ۵ - فع
- ۶ - مفتعلمن (به کسر عین)
- ۷ - مفتعلان

۸ - مفعول

۹ - فعولن

۱۰ - فعلتن (به فتح عین ولام)

۱۱ - فاعلن

ج - فروع فعولن :

۱ - فعولان

۲ - فعول (به ضم لام)

۳ - فعول (به سکون لام)

۴ - فعل (به فتح عین و سکون لام)

۵ - فعلان (به سکون عین)

۶ - فاع

د - فروع فاعلن :

۱ - فعلن (به کسر عین)

۲ - فعلن (به سکون عین)

۳ - فعل (به فتح عین و سکون لام)

۴ - فعلان

۵ - فع

ه - فروع مفعولات :

۱ - مفاعیل (به ضم لام)

۲ - مفاعیل (به سکون لام)

۳ - فاعلات (به ضم تاء)

۴ - فاعلات (به سکون تاء)

۵ - فعلات (به فتح عین و ضم تاء)

۶ - فعلات (به سکون تاء)

۷ - مفعولان

۸ - مفعولن

۹ - فاعلن

- ۱۰ - فعو لن
- ۱۱ - فعلن (به سکون عین)
- ۱۲ - فع
- ۱۳ - فاع
- ۱۴ - مفعول (به ضم لام)

و - فروع مفاعیلن :

- ۱ - مفاعیلان
- ۲ - مفاعیلن
- ۳ - مفاعیل (به ضم لام)
- ۴ - مفعولن
- ۵ - مفعول (به ضم لام)
- ۶ - فاعیلن
- ۷ - فاعولن
- ۸ - مفاعیل (به سکون لام)
- ۹ - فاعول (به سکون لام)
- ۱۰ - فعل (به فتح عین)
- ۱۱ - فاع
- ۱۲ - فع
- ۱۳ - فاعلان
- ۱۴ - مفعولان

(ق)

قافیه (ق) - در لغت به معنای از پی رونده و در اصطلاح کلمه یسی است که در بیتها ی بی ردیف در آخر مصراعها ی دو م آید ،مانند
واژه های مرغزار و کوهسار در این شعر فرخی :

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
پرنیان هفت رنگ اندر سرآرد کوهسار

قبض (ع) - حذف حرف پنجم مفاعیلین (ی) است که مفاعیلین می ماند و در فعلون حذف (ن) است که فاعول میماند.

قریب (ع) - از بحر های ویژه شعر دری است. این بحر را از آن رو قریب نامیده اند که به بحر مضارع همگو نبیها پی دارد. سالم آن بروزن مفاعیلین مفاعیلین فاعلاتن میاید.

قریب مکفوف مقصور - مفاعیل مفاعیل فاع لان :

می آرد شرف مرد می پدید و آزاده نژاد از درم خرید

(رودکی)

قریب مکفوف مقصور - مفاعیل مفعول مفاعیل فاعلاتن :
ای لعل تو چون خاتم بد خشی
وی زلف تو چون نافه تباری
ای فتنه مشکو به دلفریبی
وی آفت میدان به جانسکاری
قریب اخرب مکفوف مقصور - مفعول مفاعیل فاعلاتن :

آمد چو دو نیمه بر فت از شب
آن ساد بنا گوش سیم غیب
باچهره روشن چو تافته روز
باطره تازی چو قیرگون شب

قصر (ع) - در لغت به معنای کوتاد کردن و در اصطلاح انداختن حرف ساکن است از سبب خفیفی که در آخر رکن آمده باشد و ساکن ساختن حرف پیش از آن. قصر در فاعلاتن حذف (ن) و ساکن ساختن (تاء) است که فاعلاتن میماند در مس تفع لن حذف (ن) و ساکن ساختن (لام) است که مستفعل میماند و به جای آن مفعولن میگذرانند. در فعلون حذف (ن) و ساکن ساختن (لام) است که فاعول میماند.

قطع (ع) - انداختن يك حرف است از آخر و تد مجموع و ساکن ساختن حرف پیش از آن. چنانکه در مستفعلن (ن) را حذف میکنند و (لام) را ساکن میسازند که مستفعل میماند و به جای آن مفعولن می گذارند.

قطف (ع) - در لغت به معنای چیدن خوشه انگور است و در اصطلاح به معنای انداختن سبب خفیف از آخر رکن و ساکن ساختن حرف پیش از آن. چنانکه مفاعلتن مفاعل (به سکون لام) میماند و به جای آن فعلون میگذرانند.

یاد داشت : قطف تنها در بحر وافر پدید می آید.

قید (ق) - حرف ساکنی را که پیش از روی آید قید مینامند ،
شمار حروف قید به ده میرسد و از آمیختن آنها عبارت «سه شب
فرخ نغز» به دست می آید :

س - بسا اهل دولت به بازی نشست

که دولت به بازی برفتش زدست

ه - خداوند گیتی خداوند مهر

خداوند نا هید و گردان سپهر

ش - بسی فرو دین ماه واردی بهشت

بیاید که ما خاک باشیم و خشت

ب - خروشی بر آورد برسان بر

که تاریک شد مغزو جان هژ بر

ف - ز تیغ دلیران هوا شد بنفش

برفتند با کاویا نی در فش

ر - نگردهم می گرد نسرين نذرو

گل نارون خواهد و شاخ سرو

خ - نباید که در گنج سخت

به ویژه خداوند دیمیم و تخت

ن - به رنج اندر است ای خردمند گنج

نیاید کسی گنج نا برده رنج

غ - چه گفت آن خردمند پاکیزه مغز

کجاست آن ز دژیو ند نغز

ز - به ایران مدارید دل رابه بزم

به توران سپا رید جان را به رزم

التزام حرف قید در قافیه هائمی است. اگر شاعر به دگر -

گون سازی حرف قید ناگزیر شود باید به گفته پیشینیان

((نزدیکی مخر ج)) را رعایت کند. چنان که در این شعر فردوسی می بینیم :

به نام خداوند تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی

(ك)

کامل (ع) آنرا از بحر های ویژه شعر تازی میدانند. سخنوران زبان دری، جز استاد بزرگ بیدل و چند شاعر دیگر، این بحر را بسیار کم به کار گرفته اند.

کامل مثنی سالم - در هر مصراع چهار بار متفاعلن :

که کشید دا من فطرتت که به سیر ماو من آمدی ؟

تو بهار عالم دیگری زچهره درین چمن آمدی ؟

چه شد اطلس فلکی قباکه درید آن ملکی ردا

که در این زیانکده فنا پی یک دوگز کفن آمدی

(بیدل)

کامل مسدس مضمحل - متفاعلن مستفععلن مستفععلن :

چو نهان شوی از جان من خیزد فغان

چو عیان شوی آسایدم روح وروان

نمونه پی از بحر کامل مربع در زبان تازی : در هر مصراع دوبار

متفاعلن :

کشف الدجی بجما له

بلغ العلی بکما له

(سعدی)

کشف (ع) - در لغت به معنای بریدن پاشنه شتر و در اصطلاح انداختن (تاء) است از مفعولات که مفعول لامینا ند و به جایش مفعولین میگذارند

کف (ع) - در لغت به معنای بازداشتن و در اصطلاح انداختن حرف هفتم است از مفاعیلن، فاعلاتن، فاعلاتن و مس تفع لن که به ترتیب مفاعیلن، فاعلاتن و مستفعل به جا میمانند

یاد داشت : کف در فاعلاتن ما ننند فاعلاتن است .

عبدالرحمان بلوچ

همگونگی های دستوری زبان

د ری و بلوچی

(۳)

چگونه می جمله بندی در زبان های در ی و بلوچی

در گذشته راجع به همگونی های این دو زبان در بخش های مختلف به اختصار سخن گفته شد و حالا در باره جمله بندی در ی و بلوچی و نیز اندکی راجع به بلوچی و پارسی باستان صحبت می شود و در اخیر به مقایسه زبان پهلوی با در ی و بلوچی برای شناخت خویشاوندی آنها گفت و گو صورت میگیرد و برای اثبات گفتار، آثار پژوهشگران بلوچ به مثال گرفته میشود.

در جمله های امری چه در زبان بلوچی و چه در زبان در ی، بیشتر نهاد در زیر بنا می ماند و تنها گزاره آورده میشود.

دوی

بلوچی

بخوان ، بخور

بوان ، بور

در اینجا ضمیر (تو) که در بلوچی (ته) تلفظ میشود و نهاد جمله امری است گفته نشده و حتی به نگارش نیابردن آن خلاف قاعده دستوری پنداشته نمیشود. داین جملات در حقیقت فاعل را در خود نهفته دارند اما در جملات بزرگ و گوناگون که برای مفاهیم و مقاصد مختلف به کار میروند اجزای کلام جای خود را حفظ میکنند. در مقایسه ترکیب جملات در زبان آنچه قابل یادآوری است این است که، فعل در جملات دری و بلوچی معمولاً در آخر جملات و ضمناً پراکنش در اول جملات ظاهر میشود. در جملات دری و بلوچی زیر جای قرار گرفتن کلمات را بدیده آرید:

دری - امروز ، کریم ، در صنف درس را خوب خواند

بلوچی - مروچی کریم به صنف درس جوان و نت .

قید زمان اسم پیشینه متمم فعل مفعول پیشینه قید چگونگی فعل و یا در مثال زیر :

دری - گاو سیاه به با عرفت ولی هیچ چیز نخورد

(اسم فاعل) (صفت)

بلوچی - سیا هین گوک به باگاشت مگه (بلی) هیچی نوارت

(صفت) جمع (فاعل) جمع پیشینه جمع متمم فعل جمع شکل

ساختمانی جمع قید مقدار جمع فعل منفی

ازین دو جمله دری و بلوچی چنین نتیجه بدست میاید که در کلمه (سیاه) در زبان بلوچی بجای کسره مو صوف پسوند (ین) آمده و به شکل (سیا هین) درمی آید و هم قبل از مو صوف واقع میشود بنابراین گفته میتوانیم که طرز قرار گرفتن صفت و موصوف و مضاف و مضاف الیه در جملات دری و بلوچی باهم مطابقت کامل ندارد و هر چند در زبان دری هر آنگاه که بخواهند تأکید بیشتر صفت

بر موصوف صورت گیرد ، صفت راپیش از موصوف می آورند همچون بزرگ مرد ، سیاه شبو

این نمونه رانیز از نظر بگذرانید

دری - او به من نان داد

بلوچی - آ منا نان دات.

ضمیر فاعلی ضمیرمفعولی متمم فعل فعل

از روی جملات فوق گفته می توانیم که عموماً جملات بلوچی با این فرمول نوشته میشوند :

(قید زمان - فاعل) جمع (اشکال ساختمانی) جمع (مفعول بیواسطه یا متمم فعل) جمع (مفعول با واسطه) جمع (قید) جمع (فعل) .

و اگر صفت یا مضاف الیه در جمله باشد پیش از اسمی که (موصوف) یا مضاف است واقع میشود و در جملات امری که از دو جز تشکیل شده جز اول (فاعل) حذف شده و ریشه فعل مطلوب با اضافه حرف (ب) که در اول آن چسپیده به نظر می رسد ، باز هم فرمول (فاعل فعل) را می توان به دیده آورد ، که اولین اسم یا ضمیر و آخرین فعل است .

از نظر تطبیقی در فرمول جمله سازی بلوچی با دری تنها يك تفاوت دیده میشود که صفات در زبان بلوچی قبل از اسم و در زبان دری بعد از اسم جزء در مورد تاکید قرار میگیرند .

در اینجا به منظور مقایسه و بررسی بیشتر مثالهایی را که شامل جملات منفی و مثبت ، سوالی و امری میباشد میاوریم :

جملات پرسشی :

بلوچی

تی نام کی انت ؟

ته گجا روی ؟

شمی براش گجا انت ؟

کریم چیه کنت ؟

دری

اسم تو کیست (چیست) ؟

تو کجا میروی ؟

برادر شما کجا است ؟

کریم چه کار میکند ؟

باند ته گساروی ؟

جملات امری :

بلوچی

زوتی لوگا بره

هچی مکن

بل که بگشیت

آیرا توار کن

اسپا یله بدی

جملات مثبت :

بلوچی

احمد نان وارت

پاری من کند هار شتون

آ، مروچی کئیت

امی گس همدا انت

من مروچی ریین

کریم شه هرات آت

جملات منفی :

بلوچی

من مروچی گسا نه ریین

من تی اسپانه لو ٲین

ای کتاب منا دوست نه انت

اما ادا نه نندن

آ، بانک شهرانه روت

هر گاه تا کید منظور باشد درارکان جملات فوق تقدیم و تا خیر

صورت میگیرد ولی در معنی آنها تغییر وارد نمی شود مثلا :

بلوچی

من آیرا مروچی دیستون

تاکید

مروچی من آیرا دیستون

دوی

زود به خانه برو .

هیچ کاری را نکن

بگذارید بگوید

اورا صدا کن

اسپ را رها کن

دوی

احمد نان خورد

پارسال من به قند هار رفتم

او امروز می آید

خانه ما همین جااست

من امروز میروم

کریم از هرات آمد

دوی

امروز من به خانه نمی روم

من اسپ ترا نمی خواهم

این کتاب را دوست ندارم

ما اینجا تو قف نمی کنیم

آن خانم به شهر نمی رود

هر گاه تا کید منظور باشد درارکان جملات فوق تقدیم و تا خیر

صورت میگیرد ولی در معنی آنها تغییر وارد نمی شود مثلا :

دوی

من اورا امروز دیدم

امروز من اورا دیدم

در اینجا تاکید بر چند زمان (مروچی) به نظر میخورد .

پارسی باستان و بلوچی

بیشتری از پژوهشگران زبان بلوچی پس از تحقیق کافی اظهار داشته اند که «بلوچی و پارسی-باستان چون فرزندان دو گانه یک مادرند» و برای اثبات گفتارشان متون کتیبه های هخامنشی را با بلوچی در کنار هم گذاشته اند آنچه در زیر بدیده میاورید مشتق از آن خروار و کمی از آن بسیار است .

پارسی باستان

۱- ئیتی خشیا منا پت

داریوش. داریوش پت و شتا سپا.

نام ، آها و شتا سپا هی پت ارشاما

نام ، آها و ت و شتا سپا

۲- آریا منا خشیا ئیا و زرک

خشیا ئیا نام خشیا ئیا پارس چش

پیش خشیا ئیا هی پوک هخامنش

آهی ناپ تیی آریا منا خشیا ئیا .

دری امروز

پادشاه میگوید : پدر من دار -

یوش است .

این شاه بزرگ پارس چشپیش

پدر دار یوش و شتا سپ نام دارد

و نام پدر او یعنی و شتا سپ ارشام

است .

آریا منا پادشاه بزرگ که نام

این شاه بزرگ پارس چشپیش

است و این شاه بزرگ که نوه هخامنش

است آریا منا نامیده میشود (۱)

بلوچی

شی بادشا ، بادشا منی پست

داریوش ، داریوش پت و شتاسپان

نام آهانی و شتا سبی پت نام ار

شا مانا م آها و ت و شتا سپا .

آریا منا بادشا زوراک بادشا نام

بادشا پارس چش پیش بادشا هی

پسگ هخامنش آهی نوا سک شی

آریا منا بادشا .

بمنظور شناخت خویشا و ندی بعضی از دانشمندان بلوچ، زبان پهلوی را با دری و بلوچی مقایسه کرده و با استفاده از فرهنگ پهلوی کلمات و لغات چند را طور نمونه در نتایج تحقیقات نشان داده‌اند. این واژه‌ها را به چهار گروه تقسیم کرده‌اند که به قرار گفتار خود - نشان :

۱ - لغاتی که تنها در پهلوی رایج بوده‌اند و امروز در بلوچی و دری نیستند .

۲ - لغاتی که در پهلوی و دری و بلوچی یکسان متداول بوده‌اند.

۳ - لغاتی که در دری و پهلوی مشترکند و در بلوچی یافت نمی‌شوند .

۴ - لغاتی که در پهلوی و بلوچی مشترک هستند .

نمونه این چهار گروه در این بخش ضمیمه خواهد شد اما به خاطر باید داشت که از قیاس کلمات پهلوی پژوهی پژوهشگران باین رسیده‌اند که :

اول - زبانهای بلوچی، پهلوی و دری خویشاوند همديگرند .

دوم - زبانهای بلوچی - دری با وجود آنکه شاخه‌های جداگانه بوده تحت تاثیر زبان پهلوی قرار گرفته‌اند .

سوم - شکل و تلفظ کلمات پهلوی به بلوچی بیش از دری شبیه و همانند میباشد .

چهارم - لغات مشترک پهلوی و بلوچی بیشتر از واژه‌های محاوره‌ای و شفاهی و لغات مشترک بین پهلوی و دری بیشتر از لغات علمی و مذهبی‌اند .

پنجم - بلوچی ویژه‌گی‌ها می‌دارد که پهلوی و دری ندارند چون آواهای (ف) و (خ) که در بلوچی قابل تلفظ نیستند و استعمال نمی‌شوند .

دسته اول :

نمونه کلماتی از فرهنگ لغت پهلوی که اکنون در دری و

بلوچی استعمال نمی‌شوند .

معنی به دری	لغات پهلوی	معنی به دری	لغات پهلوی
قعر، پایین	نیتگ	آهن	آسن
شکوه	ور چ	ناسزا	اسچاک
فرار	وریک	شگفتی	افد
ترس	ویم	ترشروبی	آهیته
پست، ناچیز	ویسند	بی هوش	ابوی
هوش	ویر	نسل	اوبانگ
ویران	ویشوپ	اساس	استام
ناچیز	ویسپ	نیرو	اوج
بیماری	نيسك	قدرت	از
نست	دارمك	خسيس	پز
قوی	پتوك	شیر گوسفند	پم
لثیم	پنيك	غارت-ویرانی	دهيك
جد	نساك	فریب	فرپ
داخل	نندر	هنرومهارت	كروك
دلیر، شجاع	نوينو	راهن	گدوك
آشکار	نیشك	انهدام	گوکان
مساوی	هاوند	دروغ	مت
عشق	دوشارم	شکم	مولان
شیشه	گن	کثیف	کست
تیمهکار	مر	جاومکان	گواك
		شوهر	ميرك

دسته دوم نمونه کلماتی که در زبان پهلوی به کار میرفته اند و در دری نیز همچنان و با همان تلفظ و معنی بکار میروند و لی در بلوچی رواج ندارند .

دوشک	آش	دشووار	آموختن
فرمان	اشك (آب چشم)	فرجام	آرنج

اندوه (غم)	فر هنگ	اندرون (داخل)	شان (مانند)
بخش	ستور	بوم (سر زمین)	سگ
چشم	کشور	داستان	گزنند (ضرر)
داس	گروگان	دیگ	فرزند
درشت	فرو (زیر)	هنجار (درست)	سرای (خانه)

دسته سوم نمونه کلماتی که در زبان پهلوی به کار میرفته اند و اکنون در دری و بلوچی با تلفظ و مفهوم یکسان متداولند :

آزار	آواز
بخت	پر (مرغ)
پر	پشم
پوست	درگاه
دراز (در بلوچی و پهلوی دراج)	چاه
آسان	دام
رگ	پاک
زور	رنگ
سال	سوگند
سیر	شرم
شکر	شلوار
گاه	کم
کمان	که (شکل ساختن)
کرم	کشتن
کور	ماه
ما	نام
نم	کان و غیره

دسته چهارم نمونه لغاتی از فرهنگ پهلوی که در زبان پهلوی متداول بوده اند و امروز در زبان بلوچی نیز به کار میروند اما در دری متداول نیستند یا با تغییراتی اندر شده اند :

معنی به دری	لفات پهلو ی مستمل در بلوچی
آب	آپ
باز	آپاچ (پاچ)
آبستن	آپس
آفسوس	اپسو س
قد	بالاد
بچه ، پسر	بچك
گره	بند
بنده ، غلام ، برده	بندگك
بانو	بانگك
بسته	بستگك
بار و بنه	بنگك
قالی - پارچه لطیف	بوپ
بوته	بو تگك
بیگانه	بیگانگك
برادر	برات
بزنر	پاچن
پختن	پچتن
قبرغه	پهلوك (پهلو نك)
کنار	پهناد
گوسفند	پس
روان بودن	تچتن
دو شیدن	دو شتن
خیاط	در زيك (ور زی)
چرای گوسفندان	جرا گك
چیدن بر گزیده	چنگك
آنجا	او د
شتاپ	اشتا پ

پاد	پا
رو چ	روز
رو پ (روپتن)	تاراج
ریم (در متون آمده است)	چرك
جن	زن
جتن	زدن
زا گك	اولاد ، بچه
زاتن	زادن
خوت و ت	خود
خوانتن وانتن	خواندن
جستن (همین اکنون در لهجه هرات زنده است)	فرار کردن
جامك	جامه ، پیراهن
سوچن	سو زن
کرتن	کردن
کسان ، کستر	کوچک ، کوچکتر
گچین	انتخاب
گندك	گنده ، خراب
گیمینر	ادرار ، شاش
گون	با
مات	مادر
مستر	بزرگتر
مچتن ، میتن	مکیدن
مرنگك	مرده
نو ك	نو
نون	حالا
ورگك (گورگك)	بره
وات (گوات)	باد

پسیر
 بد سر
 کت
 جلوتر
 بعد
 گروه توده
 دسته پنجم نمونه کلماتی از فرهنگ پهلوی که اکنون در دری
 بلوچی فهمیده میشوند و لی تلفظ و املا آنها مانند بلوچی میباشد.

معنی به دری لغات پهلوی

آتش ، محرك	آچشن
تخمك	تمك
آزاده	آزاتك
پنج	پنج
آموخته	آمو تگ
صد	ست
اندازه	انداچك
داده ، داد	داتك ، دات
افگندن	اپكتن
دسته	دستك
بوده ، بودن	بوتك ، بوتن
رمه	رمك
برده	بندك
سایه	سايك
بان (مثل باغبان)	پان
پنبه	پمك ، پمبك
پیروزه	پیروزك
دمبه	دمبك ، دمك
پوشیده	پوستك
چهره ، صورت	چهرك ، چیرك

معنی به در ی

چرب
بازی (گوازی)
چرا و چریدن
ماده
بر چیده
مغز
آمدن
وسط
مزه
نیاز
بیگانه
تلخ
ترازو
تخمه
دانه
دلو
زاتن ، ذات

لغات پهلوی

چرب
واچیک ، گواچیک
چراگ
ماتگ ، ماوگ
جیتگ
مزگ ، مجگ
متن (آتن)
میا نجیک ، میا نجین
مزگ
نیازگ
بیگانگ
تهل
ترازوگ
تهمک
دانگ
دول
زایدن ، زاد

نتیجه

از تطبیق و مقابله کلیات واستخوان بندی و قالب های زبان بلوچی با قواعد و معیارها و چهارچوبهای مشابه و شناسایی شده در ی با این نتیجه میرسیم که:

۱ - بلوچی و در ی هر دو شاخه های یک درختند و از فرزندان خانواده زبانی آریایی و بیشتر از سایر زبانها بایکدیگر قابل انطباق و مقایسه اند. این زبان از نگاه دستور زبان و واژگان چنان بازبان در ی همانند است که فرزندان یک مادر بود نشان را - هیچ پژوهنده ای نمیتواند به ناباوری گیرد .

۲ - شاخه شما لی بلو چی درانصریف افعال و پذیر فتن ضما یر اشکال همانند پهلوی و دری را - بیشتر از لهجه جنوبی نگهداشته است .

۳ - طوریکه در بخش اخیر مقاله گفته شد زبانهای پهلوی ، دری و بلوچی خویشاوند همدیگر اند .

۴ - زبانهای بلو چی و دری ضمن آنکه شاخه های جداگانه بوده اند تحت تاثیر زبان پهلوی قرار گرفته اند .

۵ - شکل و تلفظ کلمات پهلوی بلو چی بیش از دری شبیه و همسانند میباشند .

۶ - بلو چی ویژه گیهای دارد که پهلوی و دری ندارد .

در پارچه شعر زیر شما - - - - - مرعاً صر بلو چی و ترجمه مفهوم آن به دری میتوان اشتراک کلمات را درین دو زبان قیاس کرد . هر چند هر دری زبانی بدون ترجمه هم میتواند مفهوم بیشترینه آنرا دریابد .

بلو چی دری

بلو چی هر بلو چی ننگ و نامانت

بلو چی هر بلو چی راننگ و ناماست

بلو چی اصل فر هنگ و دوا مانت

بلو چی اصل فر هنگ و دوا مانت

بلو چی چه بت و ماتان نشانانت

بلو چی هدیه اجداد و مادر

بلو چی می و تی شهیدین زبانانت

بلو چی بهتر است از شهید و شکر

بلو چی زیور قوم بلو چی انت

بلو چی زیور قوم بلو چی است

بلو چی جو هر قوم بلو چی انت

بلو چی جو هر قوم بلو چی است

بلو چا ن گون بلوچی آشکارانت
 بلوچها از بلوچی آشکاراند
 بلو چا ن بی بلوچی زیان و گارانت
 وگر نه در جهان نامی ندارند
 بلوچی افتخار لبز بلوچی
 بلوچی یادگار لبز بلوچی
 طلسم بوتن و منتن بلوچی
 بلوچی بر بلوچان یادگارست
 طلسم بودن و ماندن بلوچی
 رموز و نتن و گشتن بلوچی
 رموز خواندن و گفتن بلوچی

منابع و مآخذ :

- ۱- رجوع شود به :
- شیر محمد مری ، بلوچی - کهنین شایری ، بلوچی اکادمی ، کویته بلوچستان ، ۷۹۷۰ ، ص ۳ ، ۴
- شیر محمد مری ، بلوچی زبان واد بی تاریخ ، بلوچی اکادمی ، ۱۹۷۳ ، ص ۳۳ - ۳۵
- ۲ - محمد زرین نگار ، دستور بلوچی ، بنیاد نشر فرهنگ بلوچ ب ت
- ۳ - همین اثر ص ۱۲ و ۱۰۷

فاروق مهرزاد

شاعری از دیار فرخی

گمپایی پیرا مون زنده‌گینا مه مراد

گل‌ها همه زیباییند و دوست داشتنی، اما من از آن میان گل‌لاله را بیشتر می‌پسندم و بیشتر دوست میدارم، بخاطر آن که لاله گلی است خودرو سخت جان و جز به پای همت خویش به هیچکس متکی نیست و چون آزادی‌رادوست دارد، در دشت‌ها و بیابانهای تفتیده و بی‌آب، بانم باران میسازد، ولی در باغ نمی‌روید تا از منت باغبان فارغ باشد. همه سوز تشنگی و تاب گرمای توان فرسارا تحمل میکند، اما گردشت، این مادر داغ‌دیده و گرما زده خود را در انتظار سرخ روی و نیکنام کرده‌باشد.

عمر کوتاه و در گذشت نابهنگام شاعر دهقان‌منش نیمروز، عبدالغفور مراد، بدون شک بی‌شبهت به گل‌لاله نبود.

مراد، آزاده سخنوری بود از دیار فرخی سیستانی که چون گلهای خود روی به جای آنکه بر لب جویباران بوستانی نمو کند، در دامن داغ ریگساران نیمروز، در روستایی به

نام ((قلعه فتح))، دریک خانوادهٔ متوسط رویید(۱۳۱۵ ش) و تاروزی که دست تارا جگرایام بر گهای عمرش را پرپر کرد، همچنان آزاد، پُرغُور، باتمکین، موقر و دوست داشتنی زیست •

پدر مراد، محمدنعیم پسر دوران، فرزندمراد خان بارکزائی از قریهٔ نوده فراه بود به همین جهت به نام جدبزرگش (مراد) تخلص میکرد و مادرش دختر یکی از بلوچهای روستای قلعه فتح نیروز بود • مراد که از مراکز آموزشی عصری ده هاکیلو متر فاصله داشت، سواد را در مسجد از ملای ده آموخت و چون به سن بلوغ رسید، نسبت به اقران و حتی برادرانش هشیارتر و تیز فهمتر می نمود و همین مشخصه او را در میان برادرانش امتیاز می بخشید •

زیرکی، تیزهوشی و عطش در آموزش، وی را به دنبال مطالعه آثار ادبی و اجتماعی وا - میداشت و چون صاحب ذکاوت سرشار و ذوق ادبی بود، بسیاری اوقات خود را به مطالعهٔ این آثار (که در نیروز آن وقت ها کمتر میسر میشد) بسر میبرد • دریک جمله ((مراد)) سخنور ((خود ساخته)) بود •

هروقت فرصتی دست میداد، مراد از دهکده قلعه فتح که پنجاه، شصت کیلومتر از مراکز آنروزی نیروز یعنی (کنگ) فاصله دارد، به سواری اسب یا شتر نزد نور احمد عزیزی شاعر معاصر نیروز (که آنوقت سر معلم مکتب ابوداود سجستانی بود) می آمد و از نزد وی کتب و رسالی جهت مطالعه میگرفت و به دهکده اش در قلعه فتح باز میگشت بدون تردید، دوستی و همنشینی نور احمد، عزیزی با مراد، در پرورش ذوق ادبی و شعرگویی او بی تاثیر نبوده است، زیرا تا وقتی که با عزیزی مشهور بود، اشعار خود را جهت اصلاح به وی میسپرد و گاه گاه اشعاری به اقتضای او میسرود • فکر میکنم مراد از اوایل سال ۱۳۴۰ شمسی به سرایش شعر دست یازید که در آن هنگام حدود ۲۴-۲۵ سال بیش نداشت •

مراد علاوه بر آن که مرد شعر و شاعری بود، به موسیقی نیز علاقهٔ سرشاری داشت : از جمله آلات موسیقی محلی به رباب دسترسی اش کامل تر بود • او بانواختن رباب و صدای تار - های دل انگیز آن اشعار عشقی دلپذیری میسرود که در دل شنونده جای میگرفت • اشعار بلوچی مراد به آواز هنرمندان محلی چون علم یوسفی، شبنم و ظاهر در رادیو افغانستان ثبت گردیده است که در بین مردم بلوچی زبان محبوبیت زیاد دارد •

مراد، در گشتگری و زراعت هم مردی کارگشته و پُر نیرویی بود • چنانکه در ایام تهوز و گره های شدید نیروز که تا ۵۰ درجهٔ سانتی-گراد بالا میرفت، مدت پنج شش ماه راهراه

و هم‌دوش دهقانان قلعه فتح، در کار نهر کنی‌ولای رویی به سر می‌برد و هیچکدام از زمینداران دیگر این حوصله و مقاومت را درخود نمی‌دیدند تا در کارشاقه و توان فر سای جوی کنی و پاک کاری نهر عمومی از ریگ‌های روان آنهم در زیر تابش آفتاب سوزان به پایه (مراد) برسند .

مراد با آن که خود زمیندار بود بر طبق سنت مروج ز مینداری در نیروز ، پنج شش ماه از وقت خود را صرف پاک کاری نهر عمومی قلعه فتح از طریق کار بیگار و حشر میکرد ، اما هرگز او در این ایام از دهقانان جدا نمیشد و کار عمران زمین و کشاورزی را با همه سوز و گداز و ناملایمات آن دوست میداشت . مهبذاهرگاه فرصتی دست میداد ، به سرایش شعر می‌پرداخت و ترانه میسرود و برای دهقانان و دوستانش میخواند .

مراد در این ترانه‌ها، از دردا و آلام دهقانان، از ظلم و استبدادی که مالکان زمین بر آنها روا میداشتند و از حق کشتی و بی انصافی خانان نیروز در حق دهقانان شان، سخن میگفت و بدینگونه هر شعر او تصویری رقت انگیز از ذمغ زنده‌گی دهقانان بلاکشیده و رنج‌دیده آنجاست که خواندن و شنیدن آن دل‌های حساس انسان دوست را بیدریغ تکان میدهد و از همین جهت بود که دهقانان قلعه فتح و حتی دهقانانی که روی زمین خودش کار میکردند و همچنان تمام ((دهقانایی که او را دیده و ترانه‌هایش را شنیده بودند از دل و جان دوستش داشتند . ولی دریغاً که مراد در نیروز آن جوانی ، آنگاهی که اینجا و آنجا دهقانان ز حمتکش نیروز بانام او و شعر های او و عواطف او نسبت به خود شان آشنا میشدند و آنگاهی که در حلقه های روشنفکران محل از شعرا و محتوای عالی انسان دوستی‌آن، از عشق و محبت او به دهقانان و زحمتکشان ، تعریف میشد ، ناگاه از قله زنده‌گی نا مرادش که هنوز بیش از ۳۵ بهار را پشت سر نگذاشته بود و ده سالی نمیشد که در بجزوبه کشمکش های خانگانی به خاطر رنج‌های بیگران گسترده ترین طبقه زحمتکش کشور یعنی دهقانان شعر میسرود و ترانه میساخت ، فرو افتاد و بامرگ خود همه دوستان و دهقانان قلعه فتح را سوگووار گردانید (تابستان سال ۱۳۵۰ ش) .

مراد ازدواج کرده بود و از وی يك پسر و يك دختر باقیمانده اند . برادر خود مراد به نام محمد رحیم ((اجتماعی)) نیز طبع شعر داشت و گاه گاهی شعر میگفت که دریغاً او هم در ایام صباوت و بیشتر از مراد ، زنده‌گی را بدرود گفت و تنها اکنون برادر کوچک دیگری مراد حیات دارد و بس .

نمادی از چگونگی اندیشه و شعر مراد:

شعر مراد انعکاس واقعیت های زنده گی و محیطی است که شاعر در آن میزیست . او احساسات عالی انسان دوستی داشت و چون خود شاهد عینی ظلم و اجحاف و زورگویی مالکان و خانان بی انصاف در حق دهقانان زحمتکش بود طبعاً این وضع بر روح و عواطف شاعرانه اش اثر عظیم داشته است . او که ناظر کار توان فرسای دهقانان به نفع زمینداران بود ، خود را در غم ورنج بیکران دهقانان شریک میدانست و از طریق شعر هایش ، همنوایی خود را با دهقانان ابراز میداشت .

شعر مراد انعکاس دهنده آلام و درد های انسان زحمتکش است و چون خیلی ساده و روان و عام فهم بیان شده ، بر ذهن شنونده یا خواننده نفوذ و اثر ویژه ای دارد .

مراد در بجهت تشدید تضاد های طبقاتی و در دوران واقعاً استبدادی میزیست و بنا بر - این اوضاع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی زمانی خویش را در اشعارش انعکاس داده است . انسان وقتی اشعار مراد را میخواند، منظره بی از محیط پر از ستمکاری و کشمکش های ارباب زور و زر با همه آدمپایش در برابر دیده گان او مجسم میشود . باید وی را از درونمایه اشعارش دریافت و گرامی داشت .

در دنیای شعر و شاعری، شاعران بسیاری آمده و رفته اند ولی از آن میان کسانی بر قله شهرت و جاودانگی صعود کرده اند که اندیشه و شعر شان در خدمت انسان زحمتکش و دوران - ساز قرار گرفته است . اگر اشعار مراد این همه میان مردم محلش مورد قبول است و بدینها چنگ میزند، بیشتر بخاطر آنست که او به این سر چشمه زلال و پاکیزه ره برده و اشعار خود را در خدمت طبقه زحمتکش محیطش قراردادده است و به خاطر آنست که او در حدود درک خویش به انسان زحمتکش و فادارمانده است .

دوران شاعر ، دوران پر هرج و مرج تضادهای عمیق اجتماعی و کشمکش های سیاسی است . دورانی است که در آن عدالت اجتماعی پایمال شده و بیدادگری و خود گامه گی ملاکان و زودبند های آنان با حکام و ماموران رشوه خوار و طماع و استثمار ضعیفان به وسیله زور مندان به حد اعلی خود رسیده بود . او ازین همه نابسامانی ها رنج میبرد و این رنج و غم را در قالب شعر میریخت و آن را به دست فرزندان دهقانان میسپرد ، تا به گونه دسته جمعی در مکتب، در کانفرانس ها و محافل عمومی بخوانند .

اگر عشق او نسبت به مردم فرودست جامعه در شعرش نمودار نشود، ابدأ در حافظه های مردم دیارش امروز جایی نمیداشت . اشعار مراد تاهنوز مدون نشده است و کسی نمیداند که او چقدر شعر سروده و چقدر آن بر جای مانده است . فقط آنچه هست، در حریم دل های مردم دیارش جای دارد . همتی می باید تا آنها را از گرد فراموشی نجات دهد .

مراد همانگونه که به زبان دری دسترسی داشت به زبان بلوچی نیز شعر میگفت و هیچگاه مضمون شعر را فدای شکل آن نمیکرد، معذازیبایی شکل شعر را نیز از نظر بدور نمی داشت در مورد شعر بلوچی مراد در آ یکنده و به چایش سخن خواهیم زد .

مراد که امکانات نشر اشعار خود را در چراید و اخبار وقت نمیدید به سوی ترانه روی می آورد و اشعار خود را برای شاعران مکاتب جهت خوانش در کنفرانس ها و محافل عمومی عیار مینمود و بدین سبب شعر هایش در محیط شاعر به زودی پراکنده میشدند و فرزندان زحمتکش آن نیا روز که آنها را بمذاق خود هم آهنگ میدیدند به حافظه می سپردند و شبانه آنها را برای والدین خود زمزمه میکردند .

اشعار مراد بیشتر جنبه انتقادی و اصلاحی دارد و پارچه ذیل ، نه تنها نمایانگر سیمای خشن نظام ارباب رعیتی در نیمروز قرن بیستم است بلکه شلاق وارهیی است که از بابان فیودال را از زورگویی و اجحاف بر دهقانان وابسته به خود به زمین خود ، بر حذر میدارد و به گونه قاطع از زوال و به آخر رسیدن دوران خانجانی و ارباب رعیتی به بزرگان نوید میدهد و میگوید :

فریاد بزرگ

ترا میگویم ای خان ستمگر

بتو میگویم ای بادار و سرور

چرا از دست توست بسی دیده ها تر

حذر کن آخر از فریاد بز گر

وراحمت، تراراحت چراهست

ورافروترا ثروت چرا هست

مگر باشی خودت از اوچه بهتر

حذر کن آخر از فریاد بز گر

برای بز گران ز حمت رسیده فیودالان بدین رفعت رسیده
 برای کارگر محنت رسیده برای سفله ها نعمت رسیده
 زهم پاشی تو چرخ سفله پر و ر
 حذر کن آ خر از فریاد بز گر

توهستی خان و او بیچاره دهقان ترا جاری است براو حکم و فرمان
 به نفع شخص تو او میدهد جان نباشد صاحب يك لقمه نان
 همیشه خاطرش از تو مکدر
 حذر کن آ خر از فریاد بز گر

حذر از آرزو های طلایی نبی لایق برای گدخدایی
 نمی زبید ترا فر مانروایی مکن دیگر به مردم ناروایی
 ازین بیداد و ظلم خویش بگذر
 حذر کن آ خر از فریاد بز گر

نمی ماند ترا سیر زمانه که بزگر رادهی چون مرغ دانه
 به دست ظلم و اسباب و بهانه زنی بر پشت بزگر تازیانه
 نمیماند بتو این شوکت و فر
 حذر کن آ خر از فریاد بز گر

اگر چه رتبه ات خان و نواب است اگر چه مالک افزون از حساب است
 مگر این امر واضح در کتاب است که آخر خانه ظالم خراب است

رود این لعبت سیمینت از بر
 حذر کن آ خر از فریاد بز گر

ترا سخت است اگر چه پایه و میخ ولی دانه به زودی سیر تاریخ
 کشد میخ ترا از ریشه و بیخ کند آخر ترا محکوم و توبیخ

زمان می بیچد تومار و دفتر
 حذر کن آ خر از فریاد بز گر

ز دستت خلق ما بر جان رسیده ضعیفان بر سر طغیان رسیده
 ((مراد)) توده را دوران رسیده علاج درد را در مان رسیده

که گردد خشک صدها دیده تر
 حذر کن آ خر از فریاد بز گر

عصمت الله عبدالله يوف

توجیه بیتی منسوب به فردوسی

چنانکه معروف است ، از حماسه مشهور فردوسی به نام شاهنامه استقبال چندانی صورت نگرفت و در نتیجه بر اثر این بی توجهی فردوسی هجویه تندی مرکب از صد بیت ساخت . هجویه مذکور ضمیمه تقریباً همه نسخ شاهنامه میباشد .

این موضوع که هجویه یاد شده به فردوسی تعلق دارد یا نه مسأله بی است که تاکنون در باره آن بین کارشناسان اختلاف نظر وجود دارد (۱) .

نگارنده بی آنکه توجه خود را به این مسأله محدود سازد میخواهد فقط خاطر نشان نماید که در هجویه فوق الذکر بیت معما آمیز ذیل وجود دارد .

کف شاه محمود ۱۷ تبار نه اندر نه آمد سه اندر چهار

۱- رجوع شود به آثار منتخب بر تلس ۱۰۱۰ ی . بنام تاریخ ادبیات فارسی و تاجیکی مسکو ، سال ۱۹۶۰ . صفحات ۱۹۱-۱۸۹ .

بسیاری از دانشمندان خاور و با خستر تلاش ورزیده اند مفهوم بفرنج این بیت را حدس بزنند (۱) .

محققان اساساً تفسیر های زیرین را برای بیت مذکور ارایه میکنند :

ایران شناس روسی و آ. ژو کوفسکی (۱۹۱۸-۱۸۵۸) در مقاله خود زیر عنوان ((تفسیر معما در هجو متعلق به فر دوسی)) (۲) توضیح محتملی نامی را نقل میکند که ضربهای (۹ ضرب ۹ و ۴ ضرب ۳) در امر مرتبط با حساب العقد یعنی محاسبه به وسیله انگشتها تفسیر و تعبیر مینماید. بنا بر اظهار ژو کوفسکی، ایران شناسان فرانسوی J. Mahl (۱۸۷۶-۱۸۰۰) و S. Juyard (۱۸۸۴-۱۸۱۶) توضیح فوق را صحیح شمرده اند .

ژو کوفسکی سپس دو نظر ذیل را نیز مطرح میسازد .

۱- تفسیر ملك التجار تهرانی که نا مشرر' نمیداند . این تاجر اظهار داشته است .

۹۲ مساوی (۳۰ جمع ۱ جمع ۱۰ جمع ۴۰) جمع (۶ جمع ۲ جمع ۴)

لثیم و به مساوی (ل جمع ۱ جمعی جمع) جمع (و جمع ب جمع د) یعنی

۲- تفسیر متعلق به دانشمند اصفهانی که بسیار نامفهوم میباشد و آن نیز با حرکت انگشتها ولی بدون محاسبه با آنها صورت میگیرد بنا بر این تفسیر، همه دست شکل مشت فشرده را میگیرد .

ژو کوفسکی با تفسیر تاجر تهرانی که دوستدار فردوسی و متبحر در فهم شاهنامه بوده است ، موافق میباشد .

دانشمند مشهور ایران ، محمدعلی جمالزاده در مقاله خود زیر عنوان ((نه اندر نه آمد سه اندر چهار)) (۳) و جود سبک محاسبه با انگشتها در نزد ملل مسلمان ، یونانیها، هندیها ، مغولها و اروپائیان را مشروحاً توضیح میدهد و سه نوع محاسبه با انگشت هارایبان میدارد .

۱- آ. ن. بولدیروف ((مثنوی شاعر تاجکی فیاض)) آثار منبع تاجیکی فرهنگستان علوم

اتحاد شوروی . جلد ۹ ، مسکو ، لنین گراد، سال ۱۹۴۰ ، صفحات ۶۴-۵۳ .

۲- یاد داشت های شعبه خاور، انجمن کاوش شناسی امپراتوری روسیه ، جلد ۲ ،

من پتر بورگه ، سال ۱۸۸۸ ، صفحات ۲۶۶-۲۶۳ .

۳- فردوسی نامه مهر ، صفحات ۳۴-۲۵ تهران ، ۱۹۳۴ .

او براساس یکی از این محاسبات که رایجتر از دیگران است، معنی بیت هجوی فردوسی را تفسیر میکند. این سبک شبیه همان گونه‌یی است که محمدعلی نامی که ذکر آن قبلاً رفت بیان داشته است.

جمال زاده عکس انگشتها را با معانی آنها از يك تا ۹۰ نقل می‌کند. درباره این گونه، شمارش ما مشروحاً توضیح میدهیم.

همانطور که آن. بولدیروف متذکر گردیده، محمدعلی جمال زاده و چند تن دیگر از دانشمندان، بیت نامبرده فردوسی را بر این اساس تفسیر و معنی کرده‌اند.

و اما تفسیر بیت مذکور با کمک حروف ابجد، همانطوریکه از مقاله آن. بولدیروف برمی‌آید دو حالت را دارا است:

حالت اول به و آ و ژ و کوفسکی متعلق است. طبق آن حروفی که از آنها معنای ۱۲ و ۸۱ مستفاد میشود، جمعا لغت لثیم و بدرا تشکیل میدهند. از این قرار: ل - ۳۰، ع - ۱، ی - ۱۰، م - ۴۰، و - ۶، ب - ۲، د - ۴، مجموع ۹۳.

تفسیر دوم مبتنی بر حروف ابجد توسط میرزا عبدالله فیاض خجندی شاعر تا جیک (۱۹۲۰-۱۹۵۴) ارایه شده است.

فیاض گویا دو بار فردوسی را در خواب دیده و این دو خواب را به شکل مثنوی به شعر سروده است. اشعار مذکور به سال (۱۹۱۰) در شهر سمر قند سروده شده‌اند (۱).

هنگامیکه فیاض بار دوم فردوسی را در خواب می‌بیند گویا او (فردوسی) مفهوم بیت نامبرده را به فیاض باز میگوید، از این قرار:

بگو یم ترا معنیش يك بیک	نه اندر نه آمد چو هشتادويك
سه‌اندر چهارش شد اثنی‌عشر	چوانی عشر را کنی ((بی)) اگر
زهشتادويك حرف ((اعطا)) نمود	که بی این گف شاه محمود بود (۲)

۱- این دومثنوی فیاض همراه با ترجمه روسی آنها در مقاله نامبرده آن. بولدیروف درج گردیده است. صفحات ۵۸-۶۴.

۲- آن. بولدیروف، مقاله مذکور، صفحه ۶۱. همچنین روزنامه «حقیقت لنین آباد»، مورخ ۷ ژوئیه ۱۹۷۲. نویسندگان این سطور از مثنوی فیاض آن بیت هارا نقل نموده‌اند که با موضوع مورد بررسی مستقیماً مربوط می‌باشد.

چنانکه ملاحظه میشود فیاض طبق معنی عددی حروف ، از عدد ۸۱ لغت (اعطی) و از عدد ۱۲۵ لغت (بی) را کسب میکند و نتیجه میگیرد که دست محمود (بی اعطی) میباشد. آن ۱۰۰ بولد - یروف درباره این گونه تفسیر بیت مذکور مینویسد . این توضیح هر چند که معقولتر از توضیح ژو کوفسکی به نظر میرسد، مهربان در حساب آخر نظیر سایر تفسیرها اعم از آن که مبتنی بر حروف ابجد باشد یا محاسبه سالانگشت ، فرضی و فاقد استدلال هستند .

س . امینزاده وس . معروفیوف در مقاله خود به نام ((میرزا عبدالله فیاض)) مینویسد ((بدین ترتیب میرزا عبدالله فیاض خجندی باحل غیر منطقی این معما که سالهای فراوان بر همگان لاینحل مانده است، در بین دانشمندان و ادیبان عصر خود از افتخار و تحسین برخوردار گردید (۱) .

طبق اظهاری - ۰۱ بر تلس . ((این بیت خون بسیاری از ادب شناسان خاور و باختر را که کوشیده اند معنی بفرنج آن را کشف کنند کشف کرده است)) .

باری اگر همانطور که پیش از همه فرانس و تصور شده است ، مصرع نامفهوم و نامأنوس ((نه اندر نه آمد سه اندر چهار)) معنی عددی حروف الفبای عربی را خاطر نشان میسازد ، در آنصورت کاملاً واضح است که فردوسی شاعر بزرگ که اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم میلادی به نوشتن شاهنامه پرداخته است نمی توانست آنرا به کار ببرد . زیرا این شیوه های بیان فقط پس از قرن ۱۵ مورد استفاده شاعران قرار گرفته است .

بعدها این نظر مطرح شد که بیت مذکور اتهام رمزی سلطان محمود به خساست میباشد . ولی آخر به چه دلیل فردوسی نیاز به رموز ساختن اتهام داشت . زیرا اگر شاعر مایل بود محمود را حتی الامکان شدیدتر تحقیر نماید در اینصورت او میبایست چنان مینوشت که اشعارش را هرکس بتواند بفهمد و نه اینکه طی هزار سال کسی از آن سر در نیابد)) . مختصر آن که دانشمندان در باره تفسیر بیت مذکور فر دوسی تاکنون به نتیجه نهایی نرسیده اند .

اینک بجاست خاطر نشان ساخت که در تذکره یثیمه الدهر تألیف ابو منصور الثعالی (۱۰۳۸-۹۶۱ م) در باره شاعر ایرانی ابو القاسم عبدالله ابن عبدالرحمن الدیناوری که به زبان عربی شعر میسروده ، نوشته شد، است که او شاعر، کاتب و ادیب مشهوری بوده و درباره ادبیات بیش از سی اثر تألیف نموده است . نامبرده در دربار آخرین پادشاه دود مسان

سامانی در شهر بخارا میزیسته است. الثعالبی قطعاتی از اشعار او را در تذکره خود درج کرده است. (۱) .

عمر رضا کعاله نیز از الدیناوری شاعر بساد میکند و تاریخ مرگ او را سال (۳۹۰ق برابر به ۹۹۹-۱۰۰۰ م. مینویسد. (۲) .

درین اشعار الدیناوری زیر عنوان درباره آدم خسیس (فی قابض کفه ، یعنی در باره مشت فشرده او) دو بیت زیر مشا هده میشود :

الله صور کفه لما براه فابده
من تسعة فی تسعة و ثلاثة فی اربعة

یعنی هنگامی که خداوند او را فرید به کف دست او شکل نه در نه و سه در چهار را داد چنان که ملاحظه میکنیم بیت دوم از شعر الدیناوری مشابه بیت فردوسی است .

شعر الدیناوری تقریباً ۳۰ تا ۴۰ سال پیش از اشعار آمیخته به هجو فردوسی نوشته شده است ممکن است فردوسی از این شعر الدیناوری اطلاع داشته و آنرا در سرودن هجویه به کار برده است. ممکن هم است این دو شاعر باهم شخصاً آشنا بوده اند . باری هیچ یک از دانشمندی که تلاش ورزیده اند معنی بیت فردوسی را بیابند از بیت الدیناوری یادی نمی کنند .

باید یاد آور شد که وجود مشابه عربی بیت فردوسی ، هر گونه تلاش برای تفسیر این بیت با کمک حروف ابجد را مرود می سازد . زیرا به کار بستن آن در شعر عربی امکان پذیر نیست و اما نگارنده با تطبیق بیت های دو شاعر به این نتیجه رسیده است که معنی آنها را می بایست طبق محاسبه بانگشت مکشوف ساخت که نزد اعراب باستان رواج داشته اعراب مذکور اعداد را با کمک تجمع گوناگون انگشتان دو دست نشان میداده اند . بدین ترکیب .

انگشت کوچک ، انگشت کنار آن و انگشت وسط دست راست نشان یکه (از یک تا ۹) و انگشت اشاره و شست نشان دهه (از ۱۰ تا ۹۰)، انگشت کوچک ، انگشت کنار آن و انگشت وسط دست چپ هزاره (۱۰۰ تا ۹۰۰) بوده است . مشروح آنکه اگر همه انگشتهای

۱- ابو منصور عبدالملک الثعالبی، یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر جلد ۴، القا،

۱۳۷۷ صفحات ۱۳۶۱۴۲ .

۲- هر رضا کعاله ، معجم المؤلفین ، جلد ۶ ، دمشق ، ۱۹۵۸ ، صفحه ۶۹ .

دست راست بازو انگشت کوچک جمع شود عدد يك حاصل میشود . اگر انگشت کوچک و انگشت همسایه آن و انگشت وسط جمع شوند معنی ۳ مستفاد میگردد . اگر در این حالت انگشت کوچک باز شود ، عدد چهار و اگر انگشت مجاور آن نیز بلند شود ، عدد پنج حاصل میگردد . با بلند کردن انگشت کوچک و جمع کردن انگشت مجاور و باز کردن انگشت وسط ، عدد ۶ نشان داده میشود . اگر انگشت کوچک را روی کف دراز کنیم عدد هفت ارائه میشود . انگشت کوچک و انگشت همسایه اش در حالت کشیده روی کف عدد ۸ را نمایان میسازند . با کشیدن انگشت کوچک ، همسایه اش و انگشت وسط روی کف عدد ۹ حاصل میشود اگر نوک انگشت اشاره دست را به نرمة شصت وصل کنیم شکل حلقه پیدا میشود که به معنی عدد ۱۰ خواهد بود . با قرار دادن نوک شصت به محل الصاق انگشت وسط و انگشت اشاره ، عدد ۲۰ بدست می آید (انگشت وسط در این حالت دیگر نقش را ایفا نمیکند) . اگر دو ناخن انگشتهای اشاره و شصت را طوری به هم وصل کنیم که گویی میخواهیم سوزن را از جایی برداریم بمعنی عدد ۳۰ خواهد بود . اگر نرمة شصت دست را در کنار بند دوم انگشت اشاره قرار دهیم ، در حالیکه بند اول انگشت اشاره خم شده باشد ، عدد ۴۰ حاصل میشود . اگر انگشتهای اشاره و شصت را مستقیم و موازی و ملصق کنار هم قرار دهیم عدد ۵۰ به دست می آید . اگر نرمة های انگشتهای اشاره و شصت را به هم بچسبانیم عدد ۶۰ ابلاغ میگردد . اگر ناخن شصت را زیر نرمة بند دوم انگشت اشاره بچسبانیم عدد ۷۰ منظور میشود . با قرار دادن محل الصاق دو بند شصت روی بند سوم انگشت اشاره و خواباندن کامل انگشت اشاره ، عدد ۸۰ حاصل میگردد . اگر ناخن انگشت اشاره را بر پایه شصت فشار دهیم ، به طوریکه هیچ منفذی بین این دو انگشت به وجود نیاید ، عدد ۹۰ اعلام میشود . محاسبه از ۱۰ تا ۹۰ با انگشت های اشاره و شصت دست راست اگر با انگشتان مشابه دست چپ انجام گیرد اعداد ۱۰۰ ، ۲۰۰ ، ۳۰۰ تا ۹۰۰ حاصل میگردد . شیوة محاسبه از يك تا ۹ با انگشتهای دست راست اگر با انگشتان مشابه دست چپ صورت یابد اعداد ۱۰۰۰-۲۰۰۰-۳۰۰۰ تا ۹۰۰۰ مستفاد میشود (۱) .

با استفاده از این شیوة محاسبه میتوان به درستی مفهوم بیت های الدیناوری و فر دوسی را روشن ساخت . جمع اعداد در بیت های عربی و فارسی (نه اندر نه آمد سه اندر

۱- محمد غیاث الدین بن جلال الدین ، غیاث اللغات ، لاهور ، ۱۸۹۵ ، ص ، ۳۰۰ -

چهار) برابر ۹۳ میباشد. برای اینکه این عدد نشان داده شود، لازم است ابتدا انگشت اشاره دست راست را روی کف دست فشردن و این به معنی ۹۰ است سپس انگشت کوچک و انگشت همسایه آن و انگشت وسط همین دست را روی کف دست فشار داد که از آن معنی ۳ مستفاد میشود و بدین ترتیب دست راست به شکل کاملا جمع و فشرده همان میشود که به عربی قابض کف بیان میگردد و همانطور که قبلا ذکر شد، شعر الدیناوری با این کلمات عنوان شده است که به معنی خسیس و فاقد بخشش میباشد.

حتی امروزه نیز نزد ملل خاور از جمله نزد ملل آسیای میانه، ماعلب با جمله (فلانی دست باز است) یعنی اهل بخشش است مواجه میشویم و هنگا می که میخواهند خست کسی را نشان دهند انگشت ها را جمع کرده میفشرنند و مشت را نشان میدهند.

بدین ترتیب بیت های معنی آمیز الدیناوری و فردوسی را میتوان طبق شیوه محاسبه با انگشتان دست که در قدیم رایج بوده به درستی و بایقین تفسیر نمود.

ذکر کتبه

سعیم این است که در آتش اندیشه چو عود
خویشتن سوخته ام تا به جهان بو برود
همه سرمایه سعدی سخن شیرین بود
این ازو ماند ندانم که چه با او برود

(سعدی)

نویسنده : ش.ق.فاطمی
گزارنده : پوهاند سرور همایون

تا زه گفته های در باره الابنیه

-۲-

المؤید (به کسری) درینجا نیز فائد شکل درمحل لازم است که آن عبارت باشد از کسره (ی) المؤید (فتحی) به معنای کسی است که به او کمک شده باشد (از سوی پروردگار) بالقب سلف المنصور بن نوح یعنی عبدالملک اول، ولیکن باز درین جا المؤید (کسری) را ملك الثمرا بر گزیده (همانجا) که معنای آن چنین است: کسیکه کمک میکند یابه کسی مدد می رساند، و این خود لقب درست و سزاواری میتواند باشد. برای کسی از دودمان و یا اهل دربار از سپه سالار و ولایه و من یقین دارم که از لحاظ سجع نیز این گونه خوانش باخوانش المسدد (کسر دال اول) موافق می افتد و بنا بر آن صحیح باشد.

المنصور کلمه بسیار متداول بوده چندان که اسم کنیه مؤلف هم ابو منصور بوده است در گزارشهای بار تولد از سا مانیان خراسانی (۲۵) نیز دو نفر دارای این نام دیده میشود: یکی الامیر السدید ابو صالح منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۶ق) و دیگر ابوالعارث منصور بن نوح و پنج نفر از اعیان را می شناسیم یعنی سوم منصور بن عبدالله از پیشوایان سرکش خارجی دوره خلافت مهدی عباسی (۱۵۹-۱۶۹ق) چهارم منصور بن احمد برادر امیر سامانی الامیر السعید نصر بن احمد (۳۰۲-۳۳۲ق) و پنجم ابو نصر منصور بن بایقرا حاجب بزرگ بن نسوح که در شماره دوم ذکر شد و ششم ابو صالح منصور بن

اسحاق از شهزادگان سامانی که باری امیر خراسان بوده و در سیستان کار داری داشته و این در روزگار اسماعیل بن احمد (۲۷۹-۲۹۵) و احمد بن اسماعیل (۲۹۵-۳۰۲ ق) ، و الامیر السعید نصر بن احمد (۳۰۲-۳۳۲ ق) بوده است و بالاخره هفتم از منصور بن قراکین ذکر باید کرد که از درباریان خیلی مهم الامیر الحمید نوح بن نصر (۳۳۲-۳۴۳ ق) بوده و حیثیت سپه سالار او را داشته و به سپه سالاری خراسان نیز رسیده بود .

ابو منصور آن گاه که بانام شخصی حامی خود تجنیس به کار برد و اسم کنیه او و نام پدرش را ساقط کرد و ((ال)) تعریف را بران افزود در حقیقت او آنرا به یک لقب گوارا و دلپسند تبدیل نمود ، و این عمل اوسبب اینهمه مشکلاتی بوده است که اکنون مواجهه استیم . اکنون در پرتو بررسی فوق راجع به القاب یاد شده المسدد (به کسر دال) و المؤید (به کسری) میتوانیم بدون تشویش دو امیر منصور نام سامانی را از بحث خود خارج سازیم . به همین نحوه میتوانیم منصور شماره سوم را که در سده هشتم میلادی بر حیات بود (۲۶) و منصور شماره چهارم را که به نظر میرسد در امور دودمان سلطنتی خود نقش بسیار ضعیفی داشته، زیر آگه نامش صرف یکبار آن گاه که در برابر برادر خود شورش به راه انداخت و به زندان رفت برده شده، از فهرست خود بیرون کنیم (۲۷) .

شعاده پنجم نیز در گزارش بار تولد یکبار و به صورت غیر مستقیم دخالت یافته است (۲۸) درین زمره آنچه باقی می ماند عبارات است از دو شماره ششم و هفتم که اولی یعنی ابو - صالح منصور بن اسحق از دز باریانی بود که رازی کتاب خود به عنوان کتاب المنصوری را به او تقدیم داشته بود و دلچسپ است به یاد داشته باشیم که این شخص هم با همنام خانواده‌گی در باری خود یعنی با منصور بن نوح حتی از قلم دانشمندی مانند ابن خلکان التباس یافته بود (۲۹) ، به دنبال لشکر کشی که احمد بن اسماعیل جهت انضمام سیستان به قلمرو خود درین خطه به راه انداخت و این در زمستان سال ۲۹۹ ق بوده است ، پس از فتح، اداره سیستان نارام و رام نشدنی را به کف ابوصالح منصور گذاشت و این به آن دلیل که وی شخصی مدبر و حلال مشکلات و دلیر و با شجاعت شناخته شده بوده است . البته پایگاه این لشکر کشی به سیستان در هرات یعنی در شهری بوده که مؤلف کتاب الابنیه بدان تعلق داشته است (۳۰) این منصور که از هرات به سیستان لشکر می کشد به صورت بسیار طبیعی میتواندست حامی مؤلف ما باشد ، زیرا که او معاصر پر آوازه مؤلف در هنگام والی گری شهر ری ، وطن رازی (۲۹۱ - ۳۹۷) قمری بوده است . لیکن مشهور است

که او در سال ۳۰۲ ق در گذشته است (۳۱)، آری يك نگاه مجدد بر فهرست سالهای حوادث تاریخی منابع عربی مؤلف ما ، که در فوق نقل شد آشکار خواهد ساخت که این شناسایی از اعتبار چندانی بر خوردار نیست .

قره تگین نام سپه سالاری از بزرگان واعیان اسفیجاب ماوراء النهر بوده است (۳۲) . فرزندش موسوم به منصور (شماره هفتم در فوق) از قرار گزارش ابن اثیر از منتقدین در باره نوح به شمار میرفته است (۳۳) . نوح اوراد راس لشکری برای سرکوبی عده‌یی از شورشمسا گماشته بود . در همین خلال وی در سال ۳۳۷ ق . سر لشکر عمومی نیروی سامانی و در حقیقت سپه سالار ووالی مهمترین و بزرگترین ولایت امپراطوری یعنی خراسان گماشته شد . هرات یعنی وطن مؤلف الانبیه در حیظه این ووالی قرار داشته است . این شخص پس از فعالیت‌هایی که القاب الممسد (به کسر دال) و المؤید (به کسری) را برایش میسر گردانید در سال ۳۴۰ ق در گذشت . چون وطن خود را خیلی دوست داشته میتش را به اسفیجاب برده و در کنار پدرش به خاک سپردند (۳۴) .

ادام الله علوه دعائیه‌یی است که ستایش‌بدان پایان میگیرد و این مهم هست که مبینیم دعاچنان است که اذاعه علوش (یعنی بزرگی (عظمتش) را تمنا دارد و نه ملك و سلطنتش را زیرا او امیر سامانی نبوده است و چنان‌دعایی صرف برای دودمان سلطنتی اندر خور می‌بوده است .

از بررسی فوق این نتیجه بدست می آید که کتاب الانبیه عن حقایق الادویه باید در فاصله سالهای ۳۳۷ و ۳۴۰ ق تکمیل شده باشد و این نتیجه‌گیری در توافق کامل است با آن نتیجه دیگری که از بررسی تحلیلی فهرست سالهای حوادث تاریخی منابع تاریخی ابو منصور به دست آوردیم .

لیکن نقاطی باقی مانده که هنوز در روشنی کامل نیامده است . در صفحه ۳۳۹ چاپ تهران این عبارت خوانده می‌شود : ((ودع را هیچ نگفت)) یعنی مؤلف در باره ودع (گوش‌ماهی) هیچ نگفته است . این یاد داشت بسیار پرمعنا، آقای اردگانی را واداشته که نتیجه . گیرد که الانبیه را ابو منصور مؤلف به یک از شاگردان خود املا می‌گفته است (مقدمه ص ۹) . ((آدم متس)) هنگام بحث در اطراف نظام تربیتی دوره خلافت عباسیان متأخر نوشته که در قدیم الایام پدیده املا یکی از مراحل بسیار پیشرفته آموزش به شمار میرفته است تا اینکه به تدریج جای واهمیت خود را به ((تدریس)) واگذار نمود تا اینکه الزجاجی (متوفی ۳۳۹ قهری) گفته میشود که آخرین کسی بوده که لغت شناسی را املا گفته است (۳۵) .

بالاخره معلوم شد که يك املا ، بگومگوهای خیالاتی بر خاسته از قلم ز لیگمان و مینوی در باره عبارت صفحه اول عنوان کتاب را بر انگیخته بود (۳۶) . شامگرد ابو منصور یعنی کسی که کتاب به او املا گفته شده بود و کسی که عبارت مقتبس در فوق را در متن داخل کرد شخصی بوده است که در عبارت خود بر صفحه اول عنوان در حق استاد خود دعا کرده و حفظ و صیانت او را از پروردگار خواسته است .

این شامگرد تاکنون نشناخته معلومات دیگری هم به دسترس ما قرار داده است یعنی در همان عبارت افزوده دعائیه صفحه عنوان آورده که کتاب الابنیه از برای ((رئیس الجلیل ابی القاسم)) تألیف گردیده است . این رئیس بیگمان هیچکس دیگری نمیتواند باشد مگر همان پشتیبانش که ابو منصور القاب بلند پروازانه فوق را در حقش نوشته است . به قول بارتولد مقام رئیس به کلان شنونده ترین شخصیت شهر و حومه آن داده میشود و این مقام علی الاصول میراثی بود و از پدر به پسر میرسید (۳۷) . منصور این رتبه را از پدر خود یعنی از قراتگین که از بزرگواران سیفجانب بود یافته بوده است لیکن اینجا اشکالی عرض وجود میکند ، اینکه نه ابن الاثیرونه میر خواند که آثار شان از منابع مهم حوادث دوره سامانی میباشد و نه نیز بارتولد که نوشته های او منبع خیلی مهم دست دوم موضوع شمرده میشود هیچیک کنیه منصور بن قراتگین را ضبط ننموده اند . نرشخی (متوفی ۳۴۸ قمری) هم روزگار ابو منصور بود . تاریخ محلی او ، تاریخ بخارا که در زبان تازی بوده و اکنون مفقود است درین موضوع بسیار مفید میتوانست بود . آنچه ازان باقی مانده عبارت است از خلاصه بی قبلی در زبان دری ، که اخیراً از طرف بنیاد فرهنگ ایران با مقدمه ای از قلم مدرس رضوی زیاد داشت هایی در سال ۱۳۵۱ ش به نشر رسیده است . منصور بن قراتگین دو بار درین کتاب یاد شده است .

باری در صفحه (۱۲۲) در زمره اعیان زمان اسماعیل بن احمد (۲۷۹-۲۹۵ قمری) که آشکارا چنانکه مدرس رضوی اشاره داده است - خلط تاریخی و سنواتی روی داده است و نوبت دیگر در صفحه (۱۳۳) آن گاه که تقریر منصور به حیث سپه سالار و والی خراسان ضبط شده است .

نه نرشخی و نه هیچیک از مؤرخان مقبول القول متأخر دیگر از قبیل عبدالحی گردیزی (۳۸) ، خواند میر (۳۹) و ابن اسفندیار (۴۰) کنیه منصور بن قراتگین را ننوشته اند . بنابراین متوجه هستیم که شناسایی ابی القاسم هنوز در پشت پرده مستور می ماند .

بدینصورت ابو منصور مؤلف الابنیه و شامگرد تاکنون ناشناخته اش میگویند که کتاب الابنیه از برای

الامیر ابوالقاسم منصور رئیس (که این مقاله را از پدر خود رئیس اسفیجاب به میراث یافته) المسدد والمؤید تألیف و املا گردیده است.

اکنون میتوانیم حرف آخرین را اینطور بگوییم که ابو منصور از معاصرین و باید گفت از معاصرین جوان تر رازی بوده و کتاب الابنیه را بین سالهای (۳۳۷-۳۴۰ قمری) آن گان که منصور بن قراتگین والی خراسان بوده به قلم آورده است.

بنابران این کتاب شاید نخستین اثر نثر دردی است (کذا) که به روزگار ما خودش رارسانیده و بیگمان نخستین رساله در علم طب در زبان دردی است که تاکنون شناسایی شده است (۴۱).
 دو شاهنامه نثری یعنی شاهنامه منصور (کذا) و شاهنامه ابوالمؤید بلخی، تألیف بالتر تیب (۳۵۲ و ۳۴۶ قمری) که ازینها صرف پارچههایی به روزگار ما رسیده است و ترجمه دردی تاریخ طبری (حدود ۳۵۲ ق) و تفسیرش (در ایام منصور بن نوح ۳۵۰-۳۶۶ ق) از قدیمی ترین آثار منثور زبان دردی شمرده می شوند (۴۲). فرضیه مادر باره تاریخ کتاب الابنیه این اثر را از همه آثار ذکر شده قدیمی تر ثابت می کند. و لیکن فراموش نشود که ارزشیابی ادبی و طبابتی آن خارج از دایره مطالعه حاضر می باشد (۴۳). و علاقه من درین نوشته صرفاً اختصاص دارد به آن جنبه بی نظیر این کتاب که در جملات نخستین اشاره دادم.
 ترجیح علانیهی که درین اثر به نظام هندی فن پزشکی داده شده و آنرا از نظام پزشکی یونانی سورانی بهتر دانسته آنرا گرانبهاترین شاهد و سند بر تری تکامل فن پزشکی هندی و نسانه قطعی نفوذش بر نظام پزشکی یونانی اسلامی میتوان دانست. ما در سطور گذشته سائۀ خیلی جنجالی تعیین تاریخ تألیف الابنیه را به تفصیل از نظر گذرانندیم و این بدان جهت بود که این نکته و ایضاح آنرا برای فهم چگونگی تاریخ فرهنگی منطقه خراسان خیلی لازمی و پر اهمیت تشخیص دادیم و نیز بدین جهت که اهمیت و قدر این کتاب در اوراق تاریخ آثار پزشکی یونان و اسلامی بسیار هنگفت است.

الگود می نویسد: ((به يك حساب عمومي فكر نمی گنم به سهمی که هندوستان در خمیره نظریات پزشکی اراضی ایران ز مین داشته... و یا به کوشش های دوره قدیم خلافت عباسی که شاهد التقاط و ترکیب نظریات پزشکی یونانی و ساسانی و هندی به يك نظام واحد جامع بوده است اعتبار کافی داده شده باشد (۴۴). ما معتقدیم که بر رسی انتقادی کتاب الابنیه راه دور و دواز تسطیح و هنگاف کاری خلای دانشی ما از تاریخ پزشکی را که این مؤرخ طبابت اسلامی توجه داده، بر طرف میسازد.

الگود ادامه میدهد که، ((ولیکن یگانه اثری که من میشناسم که پزشکی شیوه هندی را به جدیت مطرح نموده عبارت است از ((فردوس الحکمه)) (۴۵) این کتاب را محمد ز بیر

صدیقی در سال ۱۹۲۸م چاپ انتقادی‌نموده‌ودر پیشگفتار خود تأکید داشته است که این کتاب ازین لحاظ بی نظیر است (۴۶). • همین‌گونه بیانات را مایر هوف در تحلیل مفصل خود ازان کتاب ازین لحاظ بی نظیر است(۴۶) • همین‌گونه بیانات را مایر هوف در تحلیل مفصل خود ازان کتاب تکرار کرده‌است(۴۷). این اثر در سال ۲۳۳۶ یعنی تقریباً صد سال پیش از تألیف کتاب الابنیه‌در دست‌تألیف بوده و چنانکه در فوق اشارت کردم مؤلفش علی بن ربن کسی است که ابومنصور یکبار از وی یاد کرده است •

سی و شش فصل بخش هفتم اثر پزشکی‌فوق خلاصه‌یی است از شیوه طبابت هندی ، زیرا که علی بن ربن این شیوه را از مطالعه‌گراگا، سوسر و تا، به عنوان ((نیدانا)) و شاید از مطالعه‌ اثر ((مدا واکارا)) به عنوان((هستنگا - هریدایا)) و از مطالعه‌ يك اثر مجهول الهویه در مباحث ژینیولوژی از قلم بانویی شاید به نام ((ورکشی)) که اعراب‌نام او را ((ورشی)) نوشته اند آموخته بود (۴۸). چنانکه ازین پس مطرح خواهیم ساخت ترجمه آثار علمی ویژه هندوستان از سال ۱۰۵۴ هجری آغاز یافته بود، و این در روزگار المنصور عباسی بوده‌است • باظهور بر مکیان بلخی(۱۷۰-۱۸۸ق ۷۸۶-۸۰۲م) و اوج گرفتن اقتدار ایشان گامهای این طریق درازتر و سریع‌تر گردید و به همین گونه پس از فرو افتادن‌شان رو به سقوط گذاشت • بدینصورت در حدوداواسط سده سوم هجری آن‌گاه‌که علی بن ربن ((حاوی)) خود را به پایان می‌رسانید همه‌آثارفوق در زبان عربی به دسترس او قرار داشته است • البته‌دانش اودرین‌شیوه پزشکی‌دست‌دوم بوده و بنابران به نظر نمی‌رسد که آن آثار و این شیوه را در حد استیفاء آموخته‌بوده‌باشد ، چندانکه تقرباتش بدین جانب از نوع جستجو های مردی بیگانه متردد و باچشمان شگفتی زده یافته می‌شود • اودربابی که راجع به سر چشمه فن پزشکی انداخته نظریات هندی را در کنار بیانات مفصل خود از شیوه یونانی در موضوع مینویسد و چون این دو شیوه را در تخالف می‌یابد ((ارزشیابی و قضاوت و تعیین روش درست را به‌عهده خواننده می‌گذارد)) (۴۹) و در فصل خود ((درباره حمله اجنه بر انسان)) به قاطعیت میگوید که :

((مذهب من راجع به آنچه از منابع هندی درین فصل و فصول دیگر اخذ و اقتباس نمودم از قبیل مذهب کسی نیست که (المتقلد له) باشد بلکه از قبیل مذهب کسی است که چند سخنی نقل میکند (بل مذهب البکی) (۵۰) •

اما تقرب ابو منصور هروی به سوی نظام پزشکی شیوه هندی در تخالف جدی باشیوه متخلفه علی بن ربن میباشد • در پیشگفتار الابنیه که دران نظریات پزشکی را به صورت بسیار فشرده تشریح نموده بانندگی تفصیل بیشتر توضیح نموده که چگونه به عقیده حکیمان

هند همه اشیا نظر به منفعت و مضرت شان به چهار قسم تقسیم میشوند ، به الفاظ خودش : من کتابهای حکیمان پیشین و عالمان وطیبان محدث همه بجستم و هرچه گفته بودند نگه کردم اندر ادویه واغذیه، مفرد و غیرش نیز، و کردار هر داروی و منفعتها و مضرتها وطبعمهای ایشان اندر چهار درجه که پنجم آن نیامد (صفحه ۲) و چنین میگوید ابو منصور که حکیمان هند ز هریات را در قسم چهارم داخل کرده اند که منزلت آن در نهایت عمل است واستعمال اشیای این قسم و درجه را چه به حیث دارو و در مان و چه به حیث غذا منع می کند . درست در جهت مخالف آنها را ابو منصور از قول فلاسفه اطباء یونان و روم نقل میکند و از قرار آن آنها را به حیث دارو و غذا مجاز میدانند (که شاید منظور او این است که این دسته از حکما استعمال آنها را بصورت داخلی و خارجی اجازه میدهند) که به نظر خودش قابل اجازه دادن نیست به الفاظ خود ابو منصور : جنسی دگر اندر شکم صلاح کند و بیرون فساد ، چون سیر که چون بخورد حرارت غریزی را قوی کند چون بر بیرون طلا کنند به جای زهر ها کار کند ، و جنسی آن است که چون بخورد زهر است و چون بر بیرون طلا کنند تر یاکست چون مرداسنگ و زنگار و آنچه بدین ماند (ص ۳)

سپس ابو منصور فرضیه چهار طبایع را پیش می کشد ، بدینصورت : ((۰۰۰ بس از چهار طبایع هرچه یابی خالی نبود : گرم و سرد و تر و خشک و تر و خشک از گرم و سرد پدید آمده است و بدان که نشاید که فرع افضلی باشد بر اصل ، چنانکه حکیمان روم هم گویند)) و ابو منصور بعداً چنین ادامه میدهد ((بعضی دارو یا غذا گرمست اندر درجه اول ، خشک است اندر درجه دوم، و اندرین حکیمان روم به غلط افتاده اند و حکیمان هند برصوابند)) (۵۱) و سخن خود را چنین پایان می بخشد : ((و من راه حکیمان هند گرفته ام ازان جهت که دارو آنجا بیشتر است و عقاقیر آنجا تیزتر و خوشتر و همت آن مردمان به استقصا اندر حکمت بالغ تر است)) (صفحه ۴) (۵۲) . ابو منصور در سراسر کتاب خود اینجا و آنجا منابع هندی را ذکر و استفاده میکند و در بین اینها از منابع عربی و یونان و سوریانی نیز بهره میگیرد . اما پیش از اینکه به بررسی خود ادامه دهم بهتر است در تلاش فهم معنای اصطلاح ((هند)) و ((هندی)) برویم .

از قرار محتویات زند اوستا (و ندیداد ، (۱-۱۹) هپتا هید و یعنی سرزمین هفت دریا و درزمره خاکهای خوب پیدا کرده (اهورا مردا شامل بوده است و بنابراین میتوان گفت این واژه يك اصطلاح ایرانی از برای ((سپتا سندهو))، و یا ((سپتاسندهوا)) ی ذکر شده در ریگ ویدا بوده است (هشتم ، ۲۴ ر ۲۷) جنگهایی که ((دسارا (جنا))) یعنی ده راجا به راه انداختند و در ریگ ویدا شرح گردیده (۵۳) در واقع بین قبایل ((سپتاسند هوا)) از یکسو و

طوایف ((بهارتا)) و متحدین شان، که درعین زمان در بین دو آب سرا سواتی جمننا ساکن شده بودند از جانب دیگر در گرفته بود. نتیجه این زدو خورد ها آن شد که بهارتا هر چه بیشتر به جنوب و شرق بسوی جزیره نماکشیده شومند . اطلاعات بیشتر جغرافیایی نیم قاره که بدینصورت حاصل شد برای اراضی هینتا هینو (سپتاسند هو) نام جدیدی بار آورد یعنی ((اودیچیا)) (یعنی اراضی علیا و یاشمالی) در حالیکه اراضی قوم بهارتا که در مشرق سراسواتی افتاده بود ((پراچیا)) نامیده میشد (یعنی اراضی شرقی) رجوع شود به پانی نی چهارم ، ۲-۱۱۳) سرزمین ((اودیچیا)) مشتمل بر چندین جمهوریت خود مختاری بوده که ((هندو)) یعنی سرزمین ((سندهو)) در آثار پانی نی (چهارم ، ۳-۹۳) و گداره یعنی سر- زمین گندهاری)) در آثار پانی نی (چهارم ، ۱-۱۶۹) را داریوش اول (۲۲۴ق م - ۴۸۶ق م) و خساریار شاه (۴۸۵ق م-۴۶۵ق م) در قطارملت‌هایی که به در بار امپراطوری هخامنشی خراج می پرداختند ذکر کرده است (۵۴) . پس از تقریباً هفت قرن کنیه نقش رستم از شاپور اول (۲۴۰-۲۷۲ میلادی) را میشناسیم که از فتوحات او بر امپراطوری کوشانی و تصرف پایتختش در پشمکیبور یعنی پوشکلاوانی و تسخیر هندوستان (گدا) (۵۵) خبر میدهد. سلطنت طولانی خانواده عوریا و بهلیکاوپارتی و کوشانی ((جا ناپده)) های خود مختار را در بطن يك دولت متحد جذب نموده بود که معمولاً به کلمه ((او ترا پتهه)) (یعنی شاهراه شمالی) و به خاطر شاهراه شریانی آن که وادی سند باوادی آمو دریا در غرب را باوادی گنگا در شرق میپیوست ، نامیده میشد و این شاهراه ترافیک داخلی شمالی جنوبی و بازرگانی طریق آبی را که به وسیله سیستم در یای بی نظیر سمنند ایجاد گردید و بنا بران نیروی مسلط اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کشور شده بود، به وجود آورد (۵۶) . لیکن ساسانیان به قصد احیای خاطرات پر عظمت هخامنشی اصطلاح متداول هند را به علاوه پسوند دری ((ستان)) به کار انداختند تا این پسوند نشانه و بیانگر ادغام آن بتواند شد .

اسم مکان هند و کاربرد آن برای سرزمین سمنند را در آن غیر دینی ساسانی نیز مشا هده میتوان کرد که به روزگار مارسیده اند . مثلاً در متن پهلوی، ((ماتیکان چترنگک)) یعنی بازی شطرنج را ظاهراً از هندوستان به دربار انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ میلادی) برده اند (۵۷) . درین متن مقصد از هند سرزمین سمنند است نه هندوستان که به اشتباه چنین پنداشته‌اند، زیرا که این بازی نخستین بار اقلاً به قدریک ربع قرن بعد از جانب بانه، از شعرای در بار هرشه (۶۰۶-۶۴۷ میلادی) در آثار هندی ذکر یافته است . گفته میشود که بزرگمهر (برزویه) همراه با شطرنج حکمت پزشکی هندوستان را نیز با خود نقل داد .

اثری به قلم دانشمند به نام سمیون انطاکی نیز از عربی به یونانی در حدود ۴۶۳ قمری (۱۰۷۰ میلادی) ترجمه شده بود، و موضوعش ((حکمت هند)) بوده است، به همین برزویه نسبت یافته والگود میگوید که این اثر شاید ثمره همین سفر او بوده باشد (۵۹). ابن ندیم (متوفای ۳۸۵ق) در الفهرست مینویسد که رساله پزشکی سراك (یعنی کراکا) از زبان هندی قبل از فارسی یعنی به پهلوی گزارش یافته است که عبدالله بن علی آنرا به کسوت عربی آراسته گردانید (۶۰). احتمالاً گزارش پهلوی هم به تحریک و تشویق همان و زیر دارای افسانوی انجام شده بوده است.

فردوسی (متوفای ۴۱۱ قمری) در حماسه کبیر خود به نام شهنامه اصطلاحات هندی و هندوستان را چندین بار استعمال کرده و او این کار را ناگزیر انجام داده است زیرا که وابستگی های فرهنگی این دو کشور همسایه بسیار محکم و استوار بوده است. شرح مفصلتر هند به رابطه فتوحات اسکندر و اتحاد نظامی بهرام پنجم (۴۲۰-۴۳۸ میلادی) با او را جای هندوستان و اسفار بزرگمرد این کشور بزرگ به میان می آید (۶۱) در تمام این حالات منظور بدون شك سر زمین سند می باشد. او از هند هم به رابطه اراضی متعلق به دودمان رستم یاد میکند و درین حالات گوینده حدود نغور هند را شامل نه فقط کشمیر بلکه کابل نیز، که به نظر میرسد مراد از آن سر زمین هندوشاهیه باشد، میگرداند (۶۲).

لیکن در روزگار خود فردوسی نیروهای بزرگ تاریخی در کار تحول بار معنوی اسم مکان ((هند)) بوده است. لشکرهای مظفر محمود غزنوی سرحدات اسلامی را در ماورای سرزمین سند رسانید. پیشروی لشکرهای مذکور به سوی شرق به سرعت ادامه داشت. در اوایل سده هفتم هجری قمری پایتخت حکومت اسلامی به دهلی تثبیت شد و اکنون اوضاع و احوال به کلی تبدیل شده بود. ((هند)) و ((هندوستان)) دیگر به معنای وادی گنگاو اراضی سیاسی و فرهنگی آن در جنوب آسیای شرقی می شد (۶۳).

دور نمای جغرافی تاریخی بسیار فشرده فوق را ممکن است باری به غرض بررسی چگونگی تکامل ((ایسورودیا)) (یعنی دانش مربوط به طول عمر) در منطقه مطالعه کنیم.

پس از جنگهای روان فرسای ((ده راجگان)) که در فوق مورد اشاره قرار گرفته، به نظر میرسد که دو سلسله عنعنات مختلف فن تداوی یعنی پزشکی در اراضی های ((اودیچا)) و ((پراچیا))، علی الترتیب تکامل کرده باشد.

آشوبینها (توامان اسپ) از قرار ریگویدا نخستین طبای فوق طبیعی بوده اند و این سنت و عنعنه به تکامل خود همچنین در اراضی هفت دریا ادامه داده است، به طوریکه ((پونروا

سواتریا)) یعنی nippearates های ((یورویدا)) متعلق به ((گوترا)) (عنصر بیگانه، خارجی) گروه ((توادوی)) و به عبارت دیگر از زمرهٔ گروه ((آشویانان)) (پانی نی گنه پته، چهارم، ۱۱۰-۱) بوده که به نظر میرسد این نام را از قهرمانان مؤسس نام دهنده یعنی آشویانها گرفته باشد. اینکه گلاش عادت داد که مجسمهٔ قهرمانان خود را بر اسپ دارای دو کله یا ((دواسپ دارای جمعا چهارپا)) سوار میکند شاید ته نشین باقیماندهٔ رسم آشویانها باشد (۶۴). پانی نی هم از مردمی به نام ((آشو کاینه)) (دیده شود گنه پته، چهارم ۹۹-۱) یاد میکند که ظاهراً به طایفهٔ آشویاناربط داشته است. این دو فدراسیون طایفه‌ی را ((اکراوالا)) با طایفهٔ ((آسپاستوی)) و طایفهٔ ((آساکینوی)) که در وادی پنجکوره اسکندر مقدونی را به مقاومت قهرمانانه‌ی مواجه ساخته بودند، تطبیق میکند (۶۵) البته وادی پنجکوره درجایی واقع است که با وطن امروزهٔ مردم گلاش معاس واقع می شود. به قول پروفیسور توجی کاوش‌های باستانشناسی این منطقه این تطبیق را تأیید میکند. تو چی میگوید: ((به رابطهٔ این موضوع دفن شدن دو اسپ در منطقهٔ کاتی لایی و اینکه در منطقهٔ لایی بان تابوت را دارای دسته‌بی به شکل کلهٔ اسپ میدهند خیلی جالب و قابل دقت و توجه است (۶۶). ما احساس میکنیم که دفن شدن ((دواسپ)) باز هم مهم تلقی میشود زیرا که این عمل شخصیت تاریخی آشویانها را و نیز وطن آنها را در وادیهای علیای دریای سند و معاونین آن که به بنه های دارویی و سایر گیاهان قابل استفاده در مان خیلی غنی است، تأیید و تثبیت مینماید.

لیکن در شرق سراسواتی، در پراچیا یعنی درجایی که متون ریگویدایی دورهٔ برهنی تألیف شده بود، آشویانها ناپاک تلقی می شدند، زیرا که آنها به دلیل پیشهٔ طبابت و دخالت در امور درمانی با مردم عادی اختلاط داشتند، و در پورانها جای اینها به ((دنده و انتاری)) گذاشته شده است (۶۷) کاملاً برخلاف خشونت طبقاتی و عبورناپذیری ازان و جدی تلقی شدن قوانین ((واراندرمه)) که در منطقهٔ ((پراچیا)) یعنی در ((بهارتا و ارشه)) در نظر گرفته میشد در سر زمین هفت دریا (سیتاسندهو) تحریک اجتماعی خیلی وافر بوده است. به سبب همین نر مش در اجرای قوانین نژادت طبقاتی ((بودهایانان)) و ((مانو)) این سر زمین را ((ملیچادش)) یعنی سرزمین ناپاک نامیده بود (۶۸). بنابراین ناپاک تلقی شدن آشویانها در متون دورهٔ ویدایی را باید درین منظرهٔ تاریخی مشاهده نمود.

سرود ریگوید (دهم ۹۷) در ستایش گیاهان دارویی، به قول زیمر، يك سند بسیار مفصل پرارزش قرا با دینات دورهٔ ویدی (۶۹) و مسلک آشویانها، چنانکه درین وسایر سرودهای ریگوید انعکاس یافته است، بشمار میرود (۷۰) و درعین زمان چنانکه آشکار است

درصددیت تمام قرار دارد باکلمات و جادوها و ادعیه‌یی که برای علاج بیماران در ((آترواویدا)) توصیه میشود . در سرود پنجم ۲۲، انراخیر الذکر برای در مان تب از دعای ایزدان تعویذی تجویز میشود که می بایستی به طوایف بلخی و ((مجاوند)) و ((گند هاری)) فرستاده گردد و اینها همه از اقوام او دیچیا (یعنی ناپاک) تلقی می شدند و این نشان میدهد که جنگ های ((ده راجا)) باعث و محرک چه مقدار خصومت و دشمنی های تلخ ناگوار شده بوده است .

این مطلب نزد دانشمندان روشن است که ((ایورویدا)) دارای دو شیوه بوده است، یکی شیوه مشهورتر و کهن تر غربی که مر گزش در ((تکشاسیلا)) بوده و شیوه شرقی که از پایگاه ((کاسی)) انتشار می یافته است . این دو شیوه در دو متن کلاسیک ((ایورویدا)) جاویدانی گردیده اند که یکی عبارت است از ((کرا کاشمیتا)) از شیوه تکشا سیلا و دیگر ((سوسر و تا سمهیتا)) از شیوه کاسی . هورنل (Hoernle) بر اساس بررسی خود درباره اوستیولوژی (یعنی مطالعه استخوان حیوانات ذو فقار) ایور ویدایی ، سه نظام گوناگون ایورویدا را تشخیص نموده و آنها را به سه دانشمند بزرگ آنها نسبت داده است : یعنی آتريا ، سو سروتا، و گبهاتا . درین جمله ، اول الذکر از جانب غرب بوده و دوتای دیگر متعلق به شرق می شده است (۷۱) . دانشمند دیگری به نام فلیوزات (Filliozat) درباره داستانهای را جمع به منشاء و تکامل این نظام کهن پزشکی تحقیق عالمانه‌یی نموده است و به اثبات رسانیده که ((دها نوانتاری)) از تازه واردین پانتیون هندو بوده است و نیز اینکه ((شناسایی شخصیت دهانوانتاری ظاهراً بیانگر انحراف حقیقی عنعنه)) (سوسروتاسمهیتا) از روش ((کراکاسمهیتا)) میباشد (۷۲) و نظر من این است که بادر نظر داشت پایین آمدن منزلت آشوبین ها در آثار جدید ترویدایی ، انحراف وجدایی دو عنعنه را باید به روزگار جنگهای ((ده راجگان)) که بدون شك در تاریخ نیم قاره جنوب آسیایی حکم خط تقسیم و نغز جدایی دو شیوه و دو پیش را دارد، به عقب راند .

امامقوله مشهور است که دانش حدود و نغز نهمی شناسد . برین اساس جیواکا (Jivaka) پزشک در بار ((مگاده)) به ((تکشاسیلا)) آمد تا هنر درمان کردن و پزشکی را از حلقه درس ((آتريا)) بیاموزد (دینه شود مهاوگا، هشتم، ۱-۶) . این شخصی البته ((یونروا سواتريا)) نه بلکه یکی از احفادش بوده ، زیرا که نسل ((آتری)) ، یکی از ریشی های هفت گانه ریگویدا بسیار مشهور و برجسته بوده است . بیشتر از شش نفر شان که به سبب جدشان ((آترياها)) نامیده شده اند در زمره کمپوزرهای سرود ریگوید شامل اند و سراسر کتاب

پنجم منسوب به ایشان است. یکی از نامهایی که درین زمره خوانده نمی شود عبارت است از ((پونرواسو)) اما این غیابت او غیر قابل توقع نبوده است زیرا که اگر چه برخی از عناصر اساسی ((آیورویدا)) واقعاً در سرزمین داخل نظام دریای سند و در دوره‌ی برونز آن وجود داشته (۷۳) شانه‌ی در دست نیست که آن‌گاه که ریگویدا تنظیم می‌یافت بدان مرحله از پیچیده‌گی رسیده بود که با تعلیمات ((پونرواسو آتریا)) تعلق داده می‌شود. باین وصف در زمره‌ی کمپوزرهای آتریایی سرود ریگویدا برخی ((واسویاها)) و ((واسوسروتا)) ها وجود داشته که این محبوبیت عنصر ((واسو)) را در جزء اسامی اعضای این خانواده بزرگ نشان می‌دهد. ((پونرواسو)) نام کهنکشان جمینی (Gimini) است و چنانکه دانشمند سابق الذکر نوشته: جمینی عبارت است از دیو سکورها که اینان از قرار روایات قبل تاریخ قبایل هند و اروپایی، به آشوبین‌ها ربط داشته اند)) (۷۴). و به نظر من این نشان میدهد که این نام چه قدر باستانی است و نیز رابطه‌ی آنرا با اراضی غربی منطقه‌ی سند، جایی که در آن میراث هند و اروپایی طی مدت درازتری مقاومت نشان داد ظاهر می‌گرداند. و این حقیقت باز بر اثر وجود عنصر ((واسو)) در واژ و یازداتا (معادل واسیاز داتا که نام مدعی تاج و تخت هخامنشی در کتیبه بیستون داریوش بوده، تأیید می‌یابد.

((گراگا سمبیتا)) در یک موضع ((پونرواسو آتریا)) را چنین وصف مینماید که وقتی در کمپلیا، که شهری در کنار گنگا بوده به قدم زدن و گشت و گذار پرداخته بوده است (ششم، ۳-۳). این گفته باعث ایجاد بعضی خیالات ناموجه دایر بر سرزمین تولدش شده بود. دانشمندی به نام ((رای)) و همچنین ((گوپتا)) این مطلب را احتمال هواخوری و یا مهاجرت داده‌اند (۷۵). اما این حقیقت که ((پونرواسو آتریا)) در عین ((سمبیتا)) رادر جاهای دیگری مثلا در ((کیلاسه)) (سیزدهم، ۱- بیست و یکم، ۱) و در ((هیماوت)) (نزدیم، ۱۰ - سی ام، ۱) نیز میتوان یافت چنین معنا دارد که وی باید یکی از پیش‌آهنگان عملی باشد که در ((تکشا سیلا)) رواج داشت یعنی در جایی که شاعران مدارج عالی‌تر تحصیلی پس از تکمیل مطالعات ابتدایی و متوسط و سیعاً سفر مینمودند (دیده شود سوناگا جتکا، پنجم، ۲۴۷).

بدینصورت جیواگا و سفراو به تکشاسیلا جهت تحصیلات عالی در رشته پزشکی رادرمتون مذهبی بودایی تجلیل نموده‌اند و حق هم همین بوده است. زیرا که دو سیاست‌جهان‌وطنیت‌گیش بودا و در حمایت آن امکان این گونه سفرهای تاریخی پیدا شد و به صورت روزافزون منتصبی به امتزاج عنعنات متعلق به آشوبین‌هاوسنن مربوط به ((وها نواتاری)) و در آثار ((آیورویدا)) گردید و چنین است که به روزگار ما رسیده است.

افق گسترده (ایورویدا)) در کتاب‌الابنیه انعکاس نموده‌است ، زیرا که ابو منصور هروی از اقلیم هند - ونه فقط از سرزمین‌هند- صحبت میکند و در بخش خود ادعا دارد که : هرچه اندرین شش اقلیم یابند، از دارو و از غذا، همه به آن يك اقلیم (یعنی اقلیم هند) موجود است . (ص ۴) •

گسترش افق دانش پزشکی سر زمین‌سندنه فقط سمت مشرق بلکه جانب مغرب را هم نوردید گسترش افق دانش پزشکی سرزمین‌سند به سوی غرب و اگر صحیح‌تر بگوییم به سوی شمال غرب دنباله او گسترش کیش بودا به سوی آسیای مرکزی و شرق اقصی بوده که از گندهارا و از وادی اودیانا (سورت) آ غاز یافته بود ، و این مطلبی است که کشف دستنویس ((باور)) (Bower) از یک معبد بودایی شهر کوچا و دستنویس ((بایشچیا واستو)) که يك رساله درسی پزشکی برای ((بیکشو)) ها بوده است از بین نسخ خطی گلگت ، آنرا به ثبوت رسانیده است . مذهب ((بایشچیاگورو)) که در شرق اقصی خیلی رایج است قرینه‌یی است از برای ساحت وسیع گسترش افقی و عمودی انتشار آن • مقاله و اشارات ((جان بروو) (Jan Brouha) درباره ((شاه شان)) از سده سوم و تاریخ کیش بودا در ((مجله مطالعات مدرسه شرقی و افریقای (BSOS) در شماره بیست و هشتم (۱۹۶۵)، در صفحات ۵۸۲ تا ۶۱۲ مقاله بسیار عالی است درین موضوع و اگر چه این مقاله در نوبت اول به يك محدوده معینی از تاریخ کیش بودا اختصاص دارد، لیکن هر مطالعه تاریخ ((ایورویدا)) به نظر من، باید این یادداشت‌های اساسی را در مدنظر داشته باشد • (۷۶)

مردم بلخیکا ، که به ضبط های گو ناگون بلهیکا ، وهلیکا ، بلهیکا نیز دیده شده نام مردم بلخ است و فعالیت این مردم در گسترش مذکور به سوی شمال غرب اهمیت فوق العاده داشته است • در فوق اشارت رفت که در ((اترواویدا)) از بلهیکا در قطار مردم ((موجا-ونت)) و مردم ((گندهاری)) یاد شده است و پانی نی در کتاب خود به نام ((گنه پنه)) (بنجم ، ۳-۱۱۷) نام شان را در زمره مردم ((پارشوادی)) از طوایف جنگجوی وطن خود آورده است •

بلخ که ستون فقرات بازرگانی روز گاران قدیم بود همواره توجه گسترش طلبی همه جهانگشایان را جلب کرد و از همین سبب حدود و ثغور سیاسی اش پیوسته در تغییر و تحول بوده و با این وصف را بطه فر هنگی و نژادی مردمش با سرزمین سند همچنان ثابت و روبه تقویه و بهبود باقی مانده است حقیقت این است که پیروان بودا از خیلی پیش این پیوستگی را استحکام بخشیده بودند . بلخا، یعنی کسبکه در زمره نخستین دو شخصیکه

شاگردان توده‌یی بودا بوده‌اند ظاهرآزاهالی بلخ به شمار میرفته است و به احتمال آن‌شاگرد دیگر به نام ((تپوسا)) نیز از همین منطقه بوده‌است زیرا که در برخی از گزارش‌ها وی برادر بزرگتر بهلیکا خوانده شده است (۷۷) حکومت بی ضرر و سراسر لطف بهلیکا‌ها (یعنی بلخیان) در سرزمین سند که یکصدوسی سال طول کشید، این روابط فرهنگی را که به نظر میرسد تاسده چهارم هجری ادامه یافته است عمیق گردانید، به این دلیل که دانشمندی به نام ((راجا سیکهرا)) (در حدود ۲۶۷-۳۰۸ ق) بلخیان را در زمره مردم ((اوتراپته)) داخل میکند (۷۸). عبارت تفته‌تری را از قلم ابن ندیم (متوفی ۳۸۵ ق) بخوانیم که نوشته است که گروه کثیری از سواد ملتان و بلخ مرتباً دید و بازدید میکنند، و یا به همدیگر وابسته‌اند، زیرا که مردم بیشماری از اقطار و کناف از بحر و بر هند به ملتان برای زیارت می‌آیند و راه مستقیم است که بلخ را به ملتان وصل می‌سازد (۷۹).

به نظر میرسد که ابن ندیم درین گفتار خود معید مشهور (اوتراپته) و معید اویتیا (ایزد مهر) ملتان را در اندیشه داشته که جغرافیه نویسان قدیم عرب و آنهایی که از ((الهند)) یاد کرده اند آنرا در یاد داشتنهای خود آورده‌اند. (۸۰)

بلخیان از روزگاران قدیم در بین خود عاملین شیوه (ایورویدا)) داشته‌اند و شاید بیشروترین این دسته شخصی بنام ((کنکیانا)) بوده‌است که گفته می‌شود نوشته‌اند که در مجلس گفت و شنود افسانوی راجع به مسایل متنازع‌فیه (ایورویدا)) که شخص ((پونروا سواتریا)) تنظیم کرده بود اشتراک داشته‌است. دستنویس مشهور ((باور)) چنانکه ((دوکتور وینتر)) اشاره داده است او را یاد کرده در صورتیکه ((از گراکا)) ذکر نموده است (۸۱). آیا این بدان معناست که کنکا یا نا Kankayana از پیش کسوتان شیوه سوم ((ایورویدا)) که به قول زیر دستنویس ((باور)) بیانگر آنست، بوده‌است؟ (۸۲).

البته فراموش نشود که این شخص یقیناً کسی نبوده که دانشمندان عرب به نام ((کنک)) یا کنکه نوشته‌اند و این مسأله‌یی است که درباره‌ی آن ((بیشاکا چاریا مو خوبدا یا یا)) و ((صدیقی)) روشنی انداخته‌اند (۸۳). کنکه در آثار زبان تازی آنست که در متون سنسکریت ((کنکه)) نقل می‌شود زیرا که نویسندگان عرب بلا استثنا اشاره داده‌اند که کنکه الپندی برجسته‌ترین منجم هند بوده است (۸۴). ابن ماجه، امیر البحر را به همان دلیل معلم کنکه (استاد کنکه) خوانده‌اند. (۸۵)

بلخ را معمولاً لقب ام‌البلاد می‌دهند در امتداد شاهراه بازرگانی و حدود ثغور شاهنشاهی جریانات فرهنگی نیز درین منطقه رو به رومی‌گردیدند و آن‌گاه که پایگاه‌های یونانی

بعد از فتوحات اسکندر مقدونی درین جاتاسیس یافت دو جریان نیرو مند شرقی و غربی باهم ملاقی شدند. بالنتیجه ، به نظر میرسد که خیلی پیش از تاسیس دانشکده پزشکی چند یشاپور خوزستان ، که در روزگار تصرف عرب ارض الهند خوانده می شد، انتقال و اختلاط نظام های پزشکی ((آتریا)) و ((هیپوکرات)) یونانی باید در سرزمین بلخ رونق یافته بوده باشد. (۸۶) .

نقشی را که بر میان بلخی در تکامل و استقرار مؤثرات فرهنگی و ذهنی هند بردوش داشته اند مشهور و معلوم است ولیکن این مطلب هم خیلی روشن نیست که جدخالد برمکی که پیش کسوت این دودمان نامدار حساب می شود اصلا از سر زمین تکدیش (Takkadesh) یعنی پنجاب بوده و پدرش همان جا پرورش یافت و در بین شاخه های ((حکمت هند)) که در آنجا آموخت یکی ((ایوریودا)) بوده که ازان بهره وافی اندوخت و از برکت آن خود را به امرای بنی امیه قریب گردانید (۸۸) .

سال ۱۸۸ق شاهد سقوط دودمان برمکی بوده و این خانواده را تار و مار نمودند، نه فقط همین بلکه هواخواهان شان نیز تعقیب شدند و حمایت شان از علم و دانش و معارف هندی را کفر خواندند و ایشان را مبلغ و مروج اخلاق مجوسی اسلاف و پدران شان نامیدند. در کتاب ((فردوس الحکمه)) که تقریباً نیم قرن بعد از سقوط دودمان برمکی در شهر بغداد تألیف یافته به مواردی بر میخورد که نشانه عواقب آن انگشت در کرانه ها و ژندیق گشتن ها بوده است . چنانکه در فوق شرح کردم مولف آن به سبب داخل نمودن بعضی فصول شیوه پزشکی هندی در کتاب خود در مقام عذر خواهی قرار دارد .

خوشبختانه صرف شانزده سال پس از سقوط دودمان برمکی بلخی این منطقه شاهد ظهور دودمان سامانی شد که این مردان زنه کمتر از دودمان برمکی فرزندان اصیل و خلف مادر شهرها بوده اند (۸۹) ، برخلاف برمکیان که منشاء عوامی پنجابی داشته اند سامانیان ادعای فرود آمدن از اجداد ساسانی مینمودند و برمکیان هیچگونه ادعای حکومت و امارت یا علاقه نژادی ننموده برای فرهنگ دهند سنگری هم نساخته بودند و لیکن با این وصف در فضای اجتماعی بلخ آن روز گاریک شگوفانی فرهنگی وجود داشت که دران فرهنگ مذکور میتوانست ادامه حیات یا تجدید حیات نماید. کتابی که همین اکنون به بررسی گرفته ایم شاهی خوبی ازان پدیده است. و به هیچوجه انفرادی و بی رابطه با آن پدیده نیست، چنانکه در ذیل بهتر خواهیم دید .

آنچه راکه غنای آن میراث را در زمینه پزشکی متباز میگرداند عبارت است از اقتباساتی که درین کتاب از اقوال و آثار پزشکان هندی شده و در سراسر آن پراکنده است. بهتر است برخی از آنها را در الابنیه تشخیص بکنیم. البته تشخیص اسامی خالی از خطر نیست چنانکه حتی برای بزرگترین عربی دان و نابغهٔ اکثر علوم زمان یعنی البیرونی خطرناک بوده است، جایی که از اتکای عربی بر نقاط و علائم و اشکال تاسف می خورد و از بی احتیاطی کاتبان روزگار خود ابراز نو میدی مینماید (۹۰). این عیب و نقص خط و الفبای عربی به ویژه در برخ ضبط نامهای غیر معمول و بیگانه بیشتر بر جسته می شود. باین وصف دامن کوشش را نباید از دست داد. در فهرست ذیل، پس از شمارش حروف اسامی نویسنده گان هندی چنانکه در متن درج آمده است، ماخذ خود چاپ تهران را با ذکر صفحه در بین هلالین آورده ام و پس از آن گمان و حدس خود را دربارهٔ هویت شخص و نام او نوشتم.

۱- سری فدرک و ادات سرفیر گوادت (صفحات ۸۳، ۸۴، ۱۲۱، ۱۲۷، ۲۳۰، ۲۳۱). زیگمان آنرا چنین خوانده: شری بهار گواداتا (۹۱) که با متن خیلی سر می خورد و نامی است خیلی معمول در بین برهمنان. و لیکن از دانشمندی که در پزشکی نوشته و چنین نامی داشته بوده باشد اطلاع نداریم مخصوصاً از چنین کسی که ابومنصور او را بشناسد و اینقدر به و فرت ازو استفاده کند. این واژه را باندکی ترمیم میتوان چنین خواند: سری جکردت، یاسری شکردت که هر یک ازین اشکال میتواند شکل معرب ((سریچکردت)) باشد. یکی از نویسنده گان قدیم دارای این نام آناری نوشته بود (الف) خلاصهٔ شیوه های معالجه به نام ((چیکیت سسارا سمگراها)) که جلوهٔ ممتاز آن در پیشرفتی است که در زمینهٔ تهیهٔ مرکبات متالیک دارد، (ب) ((سبدا چندریگا)) که عبارت بوده از یک فهرست الفبایی دارو ها و درمانها یعنی تقریباً مانند کتاب الابنیه و مانند کتاب اول الذکر، این یک نیز اختصاص به مواد معدنی داشته است. (ج) ((دراویا گونا سمگراها)) که اثری بوده در ((خسوراکه شناسی)) یعنی در شرح انواع و کیفیات خوردنی ها (۹۲).

اقتباساتی که به این نویسنده نسبت داده شده رابطه دارد به (الف) ((برنج)) (صفحه ۶) که ممکن است استخراجی از اثر آخری در موضوع خوراکه شناسی بوده باشد. (ب) (تغیره) یا ((تغیرا)) (صفحه ۸۳). سنگ سفید ناشناخته (ج) ((آهن)) (صفحه ۱۲۱)، (د) ((خس)) (بروزن نص عربسی است) (صفحه ۱۲۷) یعنی گاهو، (ه) ((چوب صندل))

(صفحه ۲۱۰)، (و) ((گژدم)) (صفحه ۲۳۵ - درعربی عقب) ایشا همه به بسیار خو بی
میتوانستند موضوع بحث ((سبدا چند ریکا)) باشند .

((سریچکرت)) راگاه‌گاه با دانشمند سده پنجم هجری به نام ((چکره پانی دات)) که از
مفسرین مشهور است آثار ((کراکا)) و ((سوسروتا)) بوده اشتباه والتباس میکند. حقیقت
اینست که ((سریچکرا)) (چرخ سعادت) یکی از ((یانترا)) های اساسی ((تنتریسیستم))
بوده است (۹۳) ، و سریچکرات (یعنی تحفه سریچکرا) باید اسم کدام واقف تتریک باشد،
در صورتی که ((چکرا پانی)) (چکره در دست) صفت ولقبی است از آن ((ویشنو)) و نام
((چکرا پانی دات)) دلالت به رابطه شخصی به کیش و یشنو مینماید . بنابراین این ادعا
که هردو نام یکی باشند گمراه کننده است. کیمیا جزء انفکاک ناپذیر عرفان تتریک بوده
و اتحاد نزدیک بین ((ایورویدا)) و ((کیمیا)) از طریق پیروان شان به میان آمده است (۹۴) .
بنابراین من فکر میکنم که انتساب رساله‌ی در پزشکی که میلان روشنی به مرکبات فلزی
داشته باشد به سریچکرت صحیح‌تر به نظر میرسد .

۲- رات، (راطا) (صفحات ۴۴-۴۹-۱۲۰-۱۲۴-۲۸۹-۳۰۴-۳۰۵) از قرار استنتاج
زیگمان این شخص یا از نژاد عرب بوده و یاسوریایی (۹۵) . به نظر میرسد که حرف
((طا)) سبب اشتباه او گردیده است ، زیرا که این حرف خیلی عربی مآب است و لیکن
فراهوش نشود که معرب گردانیدن چنین نام‌ها در بین قبایل عرب خیلی متداول بوده است .
پس از انتقال ((الف)) دوم در جای نخستین آنچه به دست می آید این است : ((ارطا))
که این شکل ضبط قابل توفقی است برای ((هرتیا)) اسم مولف ((هرتیا سمپیتا)) که باید
از اخلاف ((هرتیا در اثر پانی نی به نام)) (گنه پته)) باشد (چهارم ، ۱-۱۰۴) . هرتیا در
دستنویس ((باور)) نیز ذکر شده است (۹۶) .

۳- نوفل ((نوفل)) (صفحات ۶۷-۱۲۰-۱۲۴-۱۶۱) ز لیگمان آنرا همین گونه خوانده
است که شباهت زیادی به عربی دارد (۹۷) ولیکن هیچ نویسنده علوم طبی را با این نام
نمی شناسیم . حقیقت اینست که ((ن)) و ((و)) سیلاب نخستین آن به آسانی میتواند تصحیف
((ف)) و ((د)) باشد . بنابراین پیشنهاد من اینست که آنرا ((فدفل)) بخوانیم ، ز یرا که
این شکل معربی می شود . از ((ودوالی)) که نام بازهم یکنفر پزشک مشهور است در
دستنویس ((باور)) (۹۸) .

- ۴- اجات که هندی ((جاٹک هندی)) (صفحات ۲۰-۹۷) و (در صفحه ۶۴) در ((گنه پته))، اثر پانینی اسامی عده بی از خانواده های شاغل در فن پزشکی آمده است که به برخی از ایشان در صفحات گذشته اشارت رفت (۹۹)۰ ((جاتکرنا)) نام خانواده گی یک چنین دودمانی گردید، مثلا در گرگادی (چهارم-۱-۱۰۵)، و نام شخص ((گرگا)) هم در دستنویس ((باور)) آمده است (۱۰۰)۰ ((جاتکرنا)) یکی از شش شاگرد ((آتریپونرواسا)) بوده است (۱۰۱)۰ نامش در الفبا چنین ضبط خواهد شد: ((جاتکرنا)) لیکن به سبب دو حرف اخیر یعنی ((ر)) و ((ن)) این اسم در متن ماکاملا صحیح ضبط شده است (ر)) به ((د)) بسیار به زودی تصحیف می شود و همچنین ((ن)) با ((ی)) و لیکن فهم این مطلب دشوار است که چگونه شد که حروف ((ه)) و ((ن)) دخول یافت و ((جاٹک هندی)) حاصل آمد.
- ۵- ب ه ایل ((بهایل)) (صفحات ۲۰-۸۳)۰ آنرا میتوان بانندک تغییر ((بهیله)) خواند که درین صورت یک چنین شخصی همان ((بهلیه سمبیتا)) بوده و اسم او در دستنویس ((باور)) آمده است (۱۰۲)۰
- ۶- منک ه ((منکه)) (ص ۱۲۱) آشکارا است که این شخص همان ((منگه)) بوده، که نامش به درستی ضبط یافته است. این دانشمند مترجم آثار سنسکریت در دربار خلافت عباسی بوده و کاتبان عرب او را خوب میشناخته اند (۱۰۳)۰
- منگه (گدا و فقیر) نامی است که در تاریخ کشمیر بسیار دیده شده است. مثلا (الف) کلپته از یک نفر در باری یاد میکند که نامش منگه و از معاصرین او بوده است (۱۰۴)۰ پر معنا است که در ترجمه دری ((راجا ترنگینی)) که به امر و فرمان جلال الدین اکبر مغول صورت گرفت واژه منگه دقیقا همانگونه نوشته شد که از طرف کاتب کتاب الابنیه (اسدی طوسی) و تمام کاتبان آثار عربی و دری درین موضوع به قید قلم آمده بود (۱۰۵)۰ (ب) یک شاعر کشمیری دارای همین نام که در ۱۰۲۹ اثر حماسی به نام ((سری کنتا چاریتا)) نوشته بوده است (۱۰۶)۰ (ج) و باز یک نفر دیگری نیز شناخته است به نام منگه که کتاب لغتی در زبان سنسکریت تألیف نموده بود. به عقیده من این شخص همان منگه در بار خلافت عباسی است زیرا که این منگه اخیر الذکر گذشته ازان که پزشکی صاحب نظر و فیلسوف بوده و شهرت زیادی به تسلط در زبان سنسکریت نیز داشته است (۱۰۷)۰

به عقیده نویسنده این سطور منکبه در زمرة آن‌عه از دانشمندان سنسگریت بوده که در سال (۱۵۴-۱۵۵ هجری) در نتیجه فتوحات ثمربخش والی عباسی سرزمین سند در کشمیر به بغداد آورده شدند (۱۰۸) . و این درست در روزگاری اتفاق افتاد که خالد بن احمد (متوفای بین سنوات ۱۷۱-۱۷۵ هـ) کتاب لغت خود را تألیف میکرد، و این نکته خیلی جا لب است که خالد لغت خود را در داخل نظام صوتی صامت های زبان سنسگریت تنظیم نمود که از حروف حلقی آغاز شد و به حروف لبی انجامید (۱۰۹) . درین جا نفوذ و تأثیر منکبه را در راه بر گزیده خلیل به روشنی می بینیم . کتاب لغت منکبه و ترتیب آن از قرار وزن حاصل از توجه به نظام صوتی، بعداً بر اسحاق بن ابراهیم فارابی (متوفای حدود ۹۶۱) تأثیر انداخت، بدین معنا که وی نظام الفبایی حرف آخر واژه‌ها را در امور لغت‌نامه نویسان کلاسیک زبان عربی عمومیت بخشید (۱۱۰) .

این بحث به شماره آینده دنبال میشود

نکته

کناره گرد ، خطر های بیکران دارد
 میانه رو زدو جانب نگاهبان دارد
 شکایتی که ز گردون کنند بی هنران
 شکایتی است که تیر کج از کمان دارد

(صائب)

زینہ های زمان

بیا ترانه بخوانیم تا سپیده دمان
ترانه های هزاران هزار جلوۀ رنج
ترانه های هزاران هزار گنگ قرون
و همچو موج به امواج دیگر آ میزیم
سرود یورش توفان بیکرانه شویم

بیا که منتظر ماست لحظه های امید
شکوفه های سحر میدمد ز لائۀ شب
و موج عطر بہاران مست و تازه نفس
زشاخ مرده دهد جان به نائفہ های جوان

بیا که منتظر ماست لحظه های نبرد
وزینہ های زمان از میان آ تش و خون
بکوچه های چراغان عشق میگردد

بیا که یک سر دیگر به بیکرانه ز نیم
حریف مستی خر شید بیکرانه شویم
و سمت جاذبه های ز مان فر دا را
بیال های سپید گبو تران بستیم

ضیاع يك همكار دانشمند

به گزارش رسانه های ارتباط جمعی ، دانشمند سرشناس و آوازه مند وطن پوهاند عبدالحی حبیبی ، پس از عمری پژوهش و تلاش در روشن سازی فرهنگ کشور به تاریخ ۲۰ ثور ۱۳۶۳ به جاودانه گان پیوست .

استاد حبیبی نستوه مرد پژوهش و جویش بود تمامت حیات خود را در راه احیای تاریخ و ادب کشور وزنده گردانیدن نام مفاخر وطن در جست و جو های پیگیر و بی توقف گذرا - نید او هیچگاه از خواندن و نوشتن نه ایستاد و تا آخرین لحظات حیات کتاب و قلم را از خود دور نساخت نتیجه این پویشها و جویشها شمار قابل توجهی از کتب و رسالات و مقالات است که ازو بر جای مانده و صدها نکتة ناگفته و ناشنیده را در باره تاریخ و ادب این سرزمین میتوان از لابلای این باز مانده ها ویاد داشت ها بدست آورد .

ایجادیات مرحوم حبیبی بیشتر در زمینه های تاریخ و ادبیات و زبان شناسی و جغرافیه و شناسایی نام آوران این سرزمین است که عمدتاً به زبانهای دری و پشتو و ندرتاً به زبانهای اردو و عربی به نوشته آمده اند .

شمار یادداشتها ، تعلیقات و حواشی و تصحیحات و تراجم و مقالات پوهاند حبیبی زیاد است که تعدادی از آنها قبله شناخت آمده و پاره یی بزبور طبع آراسته نشده اند تا هنگامیکه تمامت آثار او از چاپ شده تادستنویس و یادداشتها به آشنایی آورده نشود نمیتوان عدد دستاورد های او را بصورت دقیق بر شمرد .

میراث فرهنگی حبیبی را باید به وجه دیگر نیز مورد آشنایی وارزشیابی قرار داد که به تصحیح و چاپ متون کلاسیک و نوشته های مستقل ، از هم تشخیص و تفکیک می پذیرد .

مرچه بدانسان که آشکار است گفته های منظوم چاپ شده و چاپ نشده نیز از حبیبی

باقی است اما علی الظاهر منظومه های او از کیفیت بیشتر بر خور داری ندارد و به گفته دیگر جنبه شاعری او در برابر آثار پژوهشی اش شایان مقایسه نیست و به رویت نمی آید .
در میان کارهای تحقیقی شادروان حبیبی ، تصحیح و تحشیه و تعلیق و مقابله چند متن معتبر کلاسیک از همه برجسته تر و مشخص تر می نمایند که نام چند تای آنها به ترتیب تاریخ چاپ بدینگونه است:

- تصحیح و مقابله دیوان خوشحال ختک ۱۳۱۶ .

- تصحیح و تحشیه و تعلیق و ترجمه پته خزانه که بارها مورد بحث و گفتگو و ارزشیابی

قرار یافته (۱۳۲۲) و در سا لهای ۱۳۴۰ و ۱۳۵۴ نیز تجدید چاپ شده است .

- تصحیح و تحشیه و مقابله تازه نوای معارک - ۱۳۳۹

- تصحیح و تحشیه و مقابله طبقات الصوفیه - ۱۳۴۲

- تصحیح و تحشیه و مقابله طبقات ناصری - ۱۳۴۲

- تصحیح و تحشیه و تعلیق و مقابله زین الاخبار گردیزی - ۱۳۴۷

- تصحیح و تحشیه و تعلیق فضایل بلخ - ۱۳۴۹

و از تالیفات در خور اعتنای او هنر عصر تیموریان (۱۳۵۵) ، افغانستان بعد از اسلام (چاپ دوم ۱۳۵۷) پشخانه شعرا و تاریخ ادبیات پشتو و جز اینها قابل یادآوری دانسته میشوند . در میان آثار پوهاند مرحوم حبیبی ، نوشته های بیست سال اخیر او از لحاظ عمق ، دقت نظر و سعه صدر از اعتبار بیشتری برخوردار است .

پوهاند حبیبی که از معلمی و روز نامه نگاری تا مقام مشاوریت ، مراتب و مشاغل علمی و اداری را پیموده و در بسی از مجامع ملی و بین المللی اشتراک ورزیده بود ، از تجارب فراوان علمی و اداری نیز بهره وافر داشت و حاصل تجارب و مطالعات و استند - راکات خود را پیوسته در نشریه های داخل و خارج به منصفه اشاعه میگذاشت و بدینصورت با تعدادی زیاد از مجلات کشور ها همکاری مداوم داشت و حتی در بعضی از مجلات عضویت هیات تحریر را دارا بود .

مجله خراسان از آغاز کار ، افتخار همکاری استاد را کسب کرده بود و مقاله یی از اوزیر عنوان ((خراسان در تاریخ و ادب)) زینت بخش شماره اول خراسان (جدی - حوت ۱۳۵۹) گردید و رساله یی از وی به خط خودش تحت عنوان ((کشف شاهنامه قبل از دوره مغل))

در آخرین شماره خراسان (شماره ۱۴ - زمستان ۱۳۶۲ که بعد از ان استاد حبیبی چشم از جهان پوشیدند) به چاپ رسید .
دریغاً که او از میان رفت . روانش شادباد .

* * *

مرگ استاد حبیبی ، تأثیر ناگواری بر صفحه احساس ادب دوستان و فرهنگیان بجنگداشت اینک بازتاب این تأثیر را در اندیشه پوهاند رشاد به خوانش میگیریم که در مرثیه زیرین گنجانیده است :

اندر ثناء علامه حبیبی

ای زبده عزیز ترین دود مان فضل !	وی نخبه نمین ترین گو هران فضل !
ای کیمیای دانش وای ر یمیای فهم	ای آفتاب بینش وای آ سمان فضل
ای گوه استقامت وای ذروه علو	ای بحر بیکران و قوف و عمان فضل !
ای آن نسیم علم که از فیض صحبتت	می یافت رنگ و بوی ادب، گلستان فضل
رفتی وشد خراب زرحل تو شهر علم	بر چید این ز مانه بمر گت دکان فضل
ششدر بشد فضیلت و مبهوت گشت عقل	درگام عصر لال شد از غم ز بان فضل
پرسیدم از خرد چو سن ر حلتت بگفت:	آن ((راد)) چون برفت بیاد((خزان فضل))
روز چهارشنبه و بیستم ز برج ثور	آن تن بخاک شد ، که بحق بدروان فضل

در دارة علاج میسر نشد بهوی

واحسرتا بمرد حبیبی جهان فضل

(اداره)

* ماده تاریخی ((خزان فضل)) است که ۱۵۶۸ ارزش ابجدی دارد ، ((راد)) که ارزش ابجدی آن ۶۰۰ میباشد بعمل تخرجه بقرینه ((برفت)) ازان نفی گردید . ۱۳۶۳ می ماند که بحساب شمسی هجری سال فوت علامه حبیبی است .

مدیر مسؤول : ناصر رسیاب
موصتم : محمد سرور پاک فر



ایشتر اک
 در کابل (۶۰) افغانی
 در ولایات (۷۰)
 در خارج کشور (۶) دالر
 برای محصلان و متعلمین : نصف قیمت
 قیمت یک شماره ۱۵ افغانی

ناشر : اکادمی علوم و فنون افغانستان - دیپارتمنت دس مدیر مجلیع خراسان

Contents

Editorial:

- The Path of Khurasan

Hussain Nayal:

- Notes and Excerpts from the Treasure of Manuscripts

Hussain Yamin:

- Role of Vowels in Changing the Pronunciation of Dari Words

Wasif Bakhtari:

- A dictionary of Prosody and Rhyme

A. Rahman Baloch:

- Grammatical Similarities of Dari and Balochi Languages

Faruq Mhrzad:

- A Poet from the Land of Farukhi

Abdullayof:

- Explanation of a Distich Ascribed to Firdausi

S.Q. Fatimi (Trans. Prof. S. Humayun):

- Some New points Concerning Al- Abnia

Sulaiman Layaq:

- The Ladder of Time

Editorial:

- The loss of a Learned Colleague

Academy of Sciences of Afghanistan
Institute of Languages and Literature
Dari Department

Khorasan

Bi- Monthly Magazine
on Language and Literature

Editor : Nasir Rahyab

Co-editor : M. S. Pakfar

Vol. IV. No 1

April—May 1984

Government Press